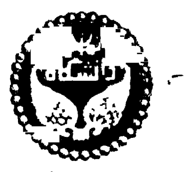


انتشارات دانشگاه تهران

۳۹۹

مزداپرستی در ایران قدیم

مأخوذ از دو رساله آرتور کریستن سن بنام:

ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی

و تحقیقات درباب کیش زرتشتی ایران باستانی

ترجمهٔ: دکتر ذبیح الله صفا

۱۳۳۶ هجری شمسی

چاپخانهٔ دانشگاه

مقدمهٔ مترجم

کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی ما میشود مجموعه ییست از دو مقالهٔ فاضلانهٔ استاد فقید آرتور کریستن‌سن که نخستین را بنام «ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی» Quelques notices sur les plus ancie-nnes périodes du Zoroastrisme درمجلهٔ Acta Orientalia نگاشته و سپس بصورت رساله‌یی جدا گانه منتشر کرده است ، و دومین را بنام «تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستانی» Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique بسال ۱۹۲۸ در کپنهاگ انتشار داده است .

چون بحثها و تحقیقات آن استاد فقید در این هردو مقاله دریک زمینه است و هردو رساله مکمل یکدیگرند، تصمیم گرفته شد که هردو را با یکدیگر وبصورت کتابی واحد تحت عنوان « مزداپرستی در ایران قدیم» انتشار دهم تا دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات که بمطالعهٔ اینگونه کتب حاجت وافر دارند فرصت استفاده ازآن یابند .

نویسندهٔ این دو رسالهٔ عمیق وذیقیمت مرحوم «آرتور کریستن سن» (Arthur Christensen) استادفقید دانشگاه کپنهاگ در ۹ ژانویهٔ ۱۸۷۵ ولادت یافت ودر ۳۰ مارس ۱۹۴۵ بدرود حیات گفت . تحصیلات او در رشتهٔ زبان شناسی در دانشگاه کپنهاگ صورت گرفت و او در این دانشگاه ازمحضر استاد فاضل ونامبردار دانمارکی وسترگارد Westrgaard که تحقیقات وی مخصوصاً دربارهٔ اوستاشهرت وافر دارد، استفاده کرد وعلاوه برآن چندی در دانشگاه‌های آلمان نیز سرگرم تحصیل و مطالعه بود و از جملهٔ بزرگترین استادانیکه در آلمان ملاقات ونزد او تلمذ کرد آندرآس Andreas خاورشناس مشهور ونام آور آلمانی بود. مرحوم کریستن‌سن بعدازختم تحصیلات خود در دانمارك و آلمان وکسب اطلاعات عمیق وآشنایی بازبانهای اوستایی وپهلوی وعربی و فارسی و زبانهای مهم اروپایی شروع بمطالعات دقیق خود دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام کرد و اولین مقالهٔ او در ۱۹۰۱ راجع به مزدك

بها : ۵۰ ریال

بزبان دانمارکی نوشته شد وآن‌مرد فاضل پرکار وثمربخش از آن پس تا پایان حیات همواره سرگرم کار و کوشش ومطالعه وتحقیق بود ونزدیک شصت کتاب بزبانهای مختلف دربارهٔ ایران انتشارداد.

بسبب خدمات گرانبهایی که مرحوم کریستن‌سن بایران وتاریخ وزبان ایرانی کرد، در روز ۱۲ آذر ماه سال ۱۳۲٤ مجلسی بیاد آن استاد فقید در فرهنگستان ایران ترتیب یافت که گروهی ازدانشمندان ایرانی وغیرایرانی درآن حضور داشتند. در آن مجلس نخست استاد فاضل دانشگاه آقای سعید نفیسی سخنانی ممتع دربیان احوال مرحوم کریستن‌سن گفتند وآنگاه این حقیر بی‌مقدار چندکلمه‌یی دربیان احوال وآثارومخصوصاً ارزش‌کار و زحمت اودرمطالعات مربوط بداستانهای ملی‌ایران اظهارداشت که اینک عین‌آنرا دراینجانقل میکند:

***

«نخست ازذوات محترمی‌که بیاد استادبزرگ آرتورکریستن‌سن دراین مجلس گرد آمده اند، و مبلّغ تأسف عاطفهٔ دانشمندان ایران بر مرگ این مرد جلیل‌القدر هستند، وبخاطر خدمات عظیم وی قبول‌تصدیع میکنند، سپاسگزاری می‌کنم.

کسانی‌که درتاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از مشکلات عظیم، بروشن‌کردن مبهمات آن همت گماشته‌اند، خوب میدانندکه دراین‌کشور دیرپای‌کهنسال، ازآنروزکه راهبران قوم «اَریّ» خرد وبزرگ این‌قبیله را ازآمویه دریا عبورمیدادند، تا امروزکه مابیاد یکی ازدوستداران بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده‌ایم، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی وغم سپری شده است.

ازآن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی در دست نیست، بلکه ورود در مرحلهٔ حدس وگمان راجع بآن‌هم دشوارست. اما قوم بزرگ «اَریّ» ازهمان ایام سرگرم‌کار وعمل بود وبرای خودتاریخی پرازافتخارات وبزرگیها ومردانگیها بدید می‌آورد.

ازهمان روزگاران نخست درمشرق ایران وقایع بزرگی روی‌می‌داد. مهاجمان‌جدیدپیاپی باین‌خاك روی‌می‌آوردند ومیخواستند ازاین‌خوان گستردهٔ اَهورَ مزدا بهره بردارند. اما ایرانیان دلیر وگندآور از همان ایام مردانه میکوشیدندکه میراث خود را دور از دستبرد اغیار باخلاف خویش بسپرند.

زندگی ایشان درجنگ وستیز با این‌مهاجمان و فرستادگان اهریمن می‌گذشت وپهلوانان وسرافرازانی از میان ایشان علمداردفاع ازخان ومان وآب وخاك برادران آریایی خود بودند ·

درهمان حال نیزپایه‌های تمدن ایران نهاده میشد . نژاد فعال وآبادی دوست وهنرمند « هند وایرانی » دراین سرزمین‌که آثار لطف اورمزد وقهر اهریمن هردو رادرکناریکدیگر دارد، بایجاد آثارمدنی همت‌گماشت وباتمام عوامل اهریمنی بجنگ برخاست .

بنابراین تاریخ افتخارات نیاکان ما ومجاهدات ایشان برای ایجادملیت ومدنیت ایرانی و حفظ آن، از همین تاریخ آغاز میشده ویاد این افتخارات و مجاهدات نیز ازهمان‌گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است .

حوادثی راکه پس ازاین ایام ازقبیل ظهور زردشت، تشکیل حکومت ماد، پدیدآمدن شاهنشاهی هخامنشی درایران، روی‌داد، درحقیقت مکمل‌تاریخ ایران باید شمرد نه آغازآن .

ازاین‌قسمت ازتاریخ ایران ،که بخطا سرآغازتاریخ ایرانش‌میشماریم، از منابع آشوری وکلدانی وایرانی ویونانی وارمنی‌کم وبیش اطلاعاتی‌بدست میآید. اما آنکه بواقع درتاریخ‌ایران رنج می‌بردنباید باین‌حد ناقص بسنده‌کند وگرنه راه را از نیمه آغازکرده است .

ماکه یک روز بپیروی از احادیث وروایات دینی واساطیری وحماسی قدیم تاریخ خود را بنحو مبهمی از عهدگیومرث و یا هوشنگ پیشداد آغاز میکردیم، پس ازآشنایی‌با منابع یونانی‌واروپایی یکباره، وچون‌کودکانی‌که اگر طرفه یی نو یابند نحفهٔ‌کهن را از دست می نهند ، روایات‌کهن را دور انداختیم‌وآنها را سراسرافسانه پنداشتیم وبگفتارآن استاد بزرگ ننگرستیم‌که گفته است :

تو این را دروغ وفسانه مدان | بیکسان روشن زمانه مدان

این امرمدتی ادامه داشت تا برخی ازمستشرقان بفکر تطبیق تمام این داستانهای‌کهن بر تاریخ مادی وهخامنشی افتادند وازاین طریق اندیشه‌های تاروای تازه‌یی بمیان آوردندکه چندگاهی از جانب مانیز تأیید میشد .

اماحقیقت‌امر همواره درمرحلهٔ ابهام‌باقی‌نماند وعاقبت‌دانشمندان بزرگی پدید آمدندکه صرف نظراز تاریخ‌مدوّن ومرتب ایران، روایاتی‌راکه ازاوستا تا شاهنامه ودیگر منظومهای حماسی‌دیده میشود، مورد توجه قرار دادند و

بر آن شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی بردازند و اساس آنها ، حتی امارات صحت یا عدم صحت آنها را معین کنند دراینجاست که نام استاد بزرگ آرتور-کریستن‌سن یکباره بخاطر میآید واوچون فهرمانی بزرگ دراین میدان پهناور بی‌پایان دیده میشود.

استاد آرتور کریستن‌سن که شرح احوال اورادانشمند محترم آقای سعید نفیسی بتفصیل فرموده‌اند، درچند رشته ازمسائل‌راجع بایران‌اطلاع کافی داشته است‌مانند : داستانهاوروایات‌ملی ایران—تحقیقات وتتبعات‌راجع بتاریخ‌وادبیات اوستایی ـ ادبیات پهلوی ـ لهجه‌های جدید ایرانی ـ فرهنگ تودهٔ ایرانی ـ تاریخ وتمدن‌دورهٔ ساسانی- ادبیات فارسی وعربی ؛ ودرهریک ازاین رشته‌ها تألیفات گرانبهایی‌که برخی از آنها مانند : شاهنشاهی ساسانی ، ایران درعهد ساسانیان - رسالهٔ بزرگمهرحکیم ـ سلطنت قباد وکمونیسم مزدکی ـ مطالعات انتقادی در باب حکیم عمرخیام، بفارسی ترجمه شده است ، بیادگار گذاشته و مجموعهٔ تألیفات او بشصت‌کتاب درزبانهای انگلیسی و فرانسوی ودانمارکی و آلمانی بالغ شده است .

استاد فقید در این تألیفات نهایت تعمق ودقت خود را آشکار ساخته و گاه درابراز این صفت عالی علمی بدرجه‌یی رسیده است‌که خواننده را بحیرت میافکند . این استاد براثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی وادبی ایران ونیز درنتیجهٔ‌احاطهٔ کامل‌برمتون‌اوستایی‌وپهلوی وعربی‌وفارسی‌وآگهی اززبانهای معروف ومهم جدیداروپایی‌که تألیفات گرانبهایی در باب ایران بدانهاصورت گرفته ، توانسته است با نهایت قدرت درهررشته بتحقیق پردازد .

بعقیدهٔ حقیر مهمترین تألیفات استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع بداستانهای ملی‌ایران وتاریخ وتمدن ایران درعهد ساسانیان جست وجوکرد ودر همین دورشته است‌که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را درکتب معتبری مانند : شاهنشاهی ساسانیان [1] ـ سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی [2] ـ یادداشتهایی در باب قدیمترین ادوار آیین زرتشتی [3] ـ تحقیق درآیین زرتشتی ایران قدیم [4] ـ داستان بزرگمهرحکیم [5] ـ آیا آیین زروانی

1— L ' emprie des Sassanides

2— Le règne du roi Kawādh et le communisme mazdakite

3— Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme

4— Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique

5— La légende du sage Buzurjmihr

وجود داشت ۱ ـ کیانیان ۲ـ ایران درعهد ساسانیان۳ـ حماسهٔ شاهان درروایات ایران‌قدیم ۴ـنمونه‌های نخستین بشرونخستین شاه‌درتاریخ داستانی ایرانیان۵ گرد آورده است.

یکی‌ازمهمترین خدمات‌استادفقیدجمع‌ونشرمتون پهلوی کهنی‌است که اصل آنها درکتابخانهٔ دانشگاه کپنهاگ‌موجود است. دراین مجموعه استاد بزرگ بعضی‌ازکتب مهم دینی‌وتاریخی‌وادبی‌پهلوی مانند: قسمتی‌ازبندهشن بزرگ ـ داتستان‌مینوگ‌خرد ـ قسمتهایی‌ازدینکرد ـ بهمن‌یشت ـ روایت‌پهلوی ـ زادسپرم ـ اردای ویرافنامک ـ ماتیکان یوشت فریان ـ داتستان دینیک وجزاینها رادر شش‌مجلد بامقدمه‌یی که بر هریک بانگلیسی‌افزوده‌است، بچاپ رسانده ومیتوان گفت تحقیقات استادفقید درباب این کتب پس از تحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی که درتاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی بچاپ رسیده، بیش‌ازدیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار است.

ازجملهٔ تحقیقات کریستن‌سن درباب کتب دینی زردشتی وآیین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده ام رسالهٔ کوچک ولی بسیار مهمی است که بعنوان «تحقیق درآیین زردشتی‌ایران قدیم» بسال ۱۹۲۸ درکپنهاگ چاپ شد. این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به‌یشتها و تاریخ تدوین آنهاست. دراین کتاب نفیس ثابت شده است که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ در عهد پیش از هخامنشیان وتا اوایل عهد هخامنشیان مدون گردیده و یشتهای ۵ و۷ و۸ و ۱۴ و۱۵ ویسناهای ۹ و۱۰ و۱۱ و ۵۷ درعهد هخامنشیان واحتمالا درقرن چهارم پیش ازمیلاد، ووندیداد درقرن دوم یعنی سال ۱۴۷ پیش ازمیلاد، و یشتهای ۹ و ۱۶ در دورهٔ اشکانی. یکی دیگر از وجوه اهمیت این کتاب بحثهای دقیقی است که درباب بعضی ازاسامی‌خاص یشتها وداستانهای مربوط باین نامها درآن شده است. مثلا کریستن‌سن ازبیستمین صحیفهٔ این کتاب ببعد پس از تحقیق و استقصاء کامل ثابت کرده است که موضوع تقسیم دنیا به سه قسمت بدست فریدون وسپردن آنها بایرج وسلم وتور اگرچه ریشهٔ آریایی و

1- A-t-il existé une religion zarwânite
3- Les kayanides
3- L'lran sous les Sassanides
4- Gestes des rois dans la tradition de l'lran antique
5- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens , 2 vols.

سکایی قدیم دارد، اما در عهد اشکانی سروصورت واقعی پذیرفت و درتاریخ داستانی ایران وارد شد. درهمین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه یی راجع بآیین زردشتی و رابطهٔ آن با مذهب زروانی داده است.

کرستن‌سن بداستانهای ایران وتحقیق درباب آنها علاقهٔ خاصی داشت وشاید براثر همین علاقه وعشق وافر بودکه بترجمهٔ شاهنامهٔ استاد ابوالقاسم فردوسی بزبان‌دانمارکی پرداخت، وبازبراثر همین‌علاقه است‌که استادبزرگ نگارش مقالات وتألیف رسالات وکتبی‌دراین باب همت گماشت‌که از آن میان کتاب « نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه درتاریخ‌داستانی ایران » و کتاب «کیانیان» از همه مهمتربنظر می‌آید. درکتاب نخستین بشر و نخستین شاه‌که مجلد اول آن بسال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن بسال ۱۹۳٤ بچاپ رسید، آرنورکریستن‌سن کوشیده‌است تمام روایات واساطیرکهن ایرانی را در باب نمونه های نخستین فرد و نخستین خانواده های بشری وهمچنین نخستین شاه‌که در داستانهای قدیم ایران وجود داشت،نقل‌کند ومورد‌تحقیق ومطالعه قرار دهد.

مجلد اول این‌کتاب خاص تحقیق در باب گیومرث،مشیگ ومشیانگ، هوشنگ‌وتهمورث‌است. دراین‌مجلدنخست‌ازداستان«گَیَه‌مَرِتَن»وگاو«اوِکْ دات» و تمام مطالبی‌که راجع‌بآندو در اوستا وکتب معتبر پهلوی‌مانند بوندهشن کوچک، زات سپرم، دانستان دینیک، مینوگ خرت، دینکرت، ائوگمدجا ۱ و گنج‌شایگان‌وارداي‌ويرافنامک‌آمده‌است،آغازکرده وسپس‌اساطیراسکاندیناوی وایرانی را در این باب مقایسه نموده و بتحولاتی که این اساطیر در مذهب و آثار زردشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مشیگ و مشیانگ درکتاب خداینامک ومنابع اسلامی، ازکتب‌قدیم‌عربی گرفته تاآخرین‌کتب‌فارسی،توجه نموده و آخرین تحولات این داستان را برما آشکارساخته است.

درباب داستان هوشنگ‌پیشداد وطهمورث زیناوندکه باختلاف روایات نخستین شاه داستانهای ایرانی شمرده میشوند نیز همین روش استقرائی بکار رفته ومجلد دوم این‌کتاب‌که وقف برداستان «یِمَ خْشَئِتَ» یعنی «جمشید» میباشد براین‌سیاق نگارش یافته است.

این‌کتاب کرستن‌سن نخستین قسمتهای بسیار مبهم و تاریک از داستانهای ملی حماسی ما راببهترین صورتی روشن ودور از ابهام‌کرده است.

کریستن‌سن دراین‌کتاب تنها اوقات‌سربف خویش‌را بیافتن‌نخستین‌بشر ونخستین قبائل بشری ونیز نخستین شاه، وقف‌کرد و چون این‌کتاب‌را بدقت

1—Aogemadaecā

بخوانیم میتوانیم عقاید ایرانیان را راجع بخلقت و تکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم، امااز نخستین سلسلهٔ داستانی ایران، که در داستانهای متأخرین پیشدادیان خوانده شده‌اند، در این کتاب تنها از هوشنگ و طهمورث وجمشید که هر یک در داستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده‌اند، سخن رفته، و مابقی سخنان استاد را در این باب باید در کتاب معروف دیگر او بنام «حماسهٔ شاهان در داستانهای ایرانیان» یافت.

یکی دیگر از کتب مهم کریستن‌سن که بسیاری ازحقایق مربوط بتاریخ داستانی ایران درآن آشکار میشود، کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ درکپنهاگ بچاپ رسید. دراین کتاب استاد بزرگ نخست با بحث استادانهٔ مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیان و سلسلهٔ تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود نداردوتمام فرضهای دانشمندانی مانند هرتل و هرتسفلدرا دراین باب ردکرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهود مقدم براوستا، که آخرین آنها وسناسپ بازردشت پیغامبر معاصر بوده است. مابقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع بکلمهٔ «کی» و هر یک از سلاطین وامرایی که دراوستاخاصه دراناهیت یست و فروشی یشت بالقب کوی ذکر شده‌اند، با توجه بتمام مآخذ از اوستا گرفته تاآخرین کتب معتبر تاریخی عربی وفارسی. درپایان این کتاب کریستن‌سن بحث فاضلانه‌یی راجع بخاندان گرشاسب یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته وبسیاری ازحقایق را با توجه بروش استادانهٔ خود راجع بداستان این پهلوانان روشن کرده است و سپس درباب بهمن وجانشینان او، ونفوذی که ازین پس از بقیةالسیف اطلاعات ایرانیان راجع سلسلهٔ هخامنشی در سلسلهٔ داستانی کیان مشهود میباشد، سخن گفته است.

بااین بحث مختصر که حقیر درباب چندائر ازکریستن‌سن کرده، وفهرستی که ازکار های وی در این کتب داده است، اهمیت زحمات این ایرانشناس جلیل‌القدر تا درجه‌یی آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد درانتخاب وجوه قراآت اسامی قدیم بیشتر برسبرت «آندرآس» رفته گاه ازطریق صواب و یا لااقل ازطریقی که مقبول عموم باشد دورشده است.

یکی ازعلل جامعیت کریستن‌سن واهمیت کارهای اوآنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار و نتایج تحقیقات خاور شناسان بزرگ اروپا توجه داشته وحتی از زبانهاییکه اطلاع نداشت بوسیلهٔ مترجم استفاده کرده وهمین کثرت مطالعهٔ استاد علت وسعت کم نظیر اطلاعات وقدرت

وی درتحصیل نتایج کلیهٔ علمی‌راجع بتاریخ وفرهنگ ایران قدیم شده است .

زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات وفرهنگ و تاریخ ایران بود،درکلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی بینید و او بی‌شک ایران را چون یک وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی وعلاقهٔ او نسبت باین خاک عزیز ما را برآن میدارد که نخست ازخدای بزرگ آمرزش روان او را مسألت کنیم و سپس برای رضای روح جاوید او دوام فرهنگ وتمدن ایران وبقاء جلال وافتخارات آنرا از یزدان نیکی دهش بخواهیم وبگوئیم: آمرزیده بادروان کریستنسن، جاوید باد ایران وفرهنگ ایران!»

۱

ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی

۱ ـ دربارهٔ مکان وزمان ظهور آیین زرتشتی

مسألهٔ **مولد زرتشت** باآنهمه بحث که درباب آن شده هنوز بنتیجهٔ قطعی نرسیده است . من نمیخواهم در اینجا ازنو دلایلی را که مدافعین سه نظریه راجع بمولد زرتشت گفته اند تکرار کنم . آن سه نظریه عبارتست از :

۱ـ نظریهٔ آنانکه معتقدند اصل زرتشت ازناحیهٔ غربی ایران بود،

۲ـ نظریهٔ آنانکه مولد اورا درمشرق ایران میدانند ،

۳ـ نظریهٔ کسانی که میگویندزرتشت درمغرب ایران ولادت یافته و برای نشرآیین خویش بمشرق این کشور رفته است[1].

توضیحات متناقض مؤلفان یونانی و رومی ثابت میکند که راجع بمولد زرتشت روایت ذهنی در دست نبوده است . از «گاتاها» که تنها مأخذ اساسی راجع بزندگی زردشت است هیچگونه اطلاعی، خواه درباب مولد وخواه دربارهٔ محل دعوت و منطقهٔ عمل او، بدست نمی‌آید .

در یشتهای کهن که قدیمترین قسمت ازاوستای جدیدست زرتشت قربانیهای خود را در « اَریّانَ وِیوّچَه »[2] درساحل رود «دائیّا» بایزدان

---

۱ ـ نظریهٔ چهارم مبنی برآنکه زرتشت وجود خیالی و داستانی محض است ، درزمان ما بوسیلهٔ G. Hussing در:

Mitteil. d. Geograph Gesellschaft. 1919, p. 409 sqq.

از سر گرفته شده است .

۲ـ Aryâna Vyōčah قراءت آندرآس (Andreas) و ویوّجه Vyōčah معادل کلمهٔ ودائی Vyačas یعنی «سرزمین پهناور» است اما روایت سنتی این کلمهٔ ائیرینَ‌واَجه Airyana Vaêǰah است .

میدهد[۱] ودر «اَریّانَ‌ویّوچه» شهرت دارد[۲] ودر ذکر مجاهدات زرتشت سخن از ساحل رود «دُرُجا»[۳] درناحیهٔ «اَریّانَ‌وَیّوچَه» میرود. با این‌حال بسیار بعید بنظر میآید که ایرانیان هنگام انشاء قطعات گاتاها خاطرهٔ صریح وروشنی از وضع جغرافیایی «اریّان ویّوچه» که آنرا کشور اصلی قبایل ایرانی تصورمیکردند، وهمچنین رودهای‌آن‌سرزمین، داشته بوده باشند،و بهرحال پیش ازآنکه مؤلفان پهلوی‌توضیحات خود را برروایات قدیم بیفزایند،اصل روایاتی که راجع باین سرزمین وجود داشت ازمیان رفته بود.

در یشت۱۹ (زامیاد یشت)، که‌محققاًازیشتهای‌ادوار‌بسیار کهن‌است، نام دریاچهٔ «کَوسَویّ»[٤] بنحوی‌ذکرمیشود که در تطبیق آن با دریاچهٔ هامون کنونی تردیدی نمی‌ماند. در همین دریاچه است که بنابرروایات زرتشتیان نطفهٔ زرتشت محفوظ است و۹۹۹۹۹ «فْرَوَرْتی» آنرا نگاهبانی می‌کنند[٥] تا موعود های زرتشتیان دردورهٔ آخرالزمان ازآن پدیدآیند[٦].

درآغاز دورهٔ اشکانیان «اَریّانَ و یّوچه»را ایرانیان‌برناحیهٔ‌خوارزم انطباق داده بودند[۷] وحال آنکه بعدها که مرکز شاهنشاهی مجدداً بمغرب

۱- یشت ٥ بند ۱۰٤. یشت ۹ بند ۲٥. یشت ۱۷ بند ٤٥
۲- یشت ۹ بند ۱٤
۳- Droǰâ
٤- Kōsavya. قراءت سنتی این کلمه «کَسَ اُیَّ» Kasaoya است.
٥- یشت ۱۳ بند٦۲؛ ومقایسه شود بابند هشن فصل ۳۲ بندهای۸-۹
٦- یشت ۱۹ بند ۹۲
۷- در وندیداد (فرگرد ۱ بند ۳) «اَریّانَ ویّوچَه»کشوری‌سردتوصیف شده است. «آنجا ده ماه زمستانست ودوماه تابستان ودراین دو ماه نیزآب و

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ایران انتقال یافت، سعی شد که «اَرّیانَ وَئیجه» را در حدود آذربایجان جست و جو کنند[1] درصورتیکه همواره[2] دریاچهٔ «فرزدانو»[3] را که در کنار آن ویشتاسپ حامی زرتشت برای «اَردوی سورا اَناهیتا» قربانیهایی تقدیم داشته بود[4] درسیستان فرض میکردند.

اگر اشارات موجود در اوستای جدید را در بارهٔ زادگاه زرتشت دارای ارزش بسیار کمی بدانیم باید معترف باشیم که اشارات مؤلفان یونانی و رومی اصلا ارزشی ندارند و بنا براین باید تحقیق کرد که آیا میتوان از گاثاها اشارات غیرمستقیمی دراین باب بدست آورد ؟

امروز تقریباً همه دانشمندان متفقند که گاثاها اثر شخص زرتشت است و یا بدورهٔ بسیار نزدیکی بعهد وی تعلق دارد . لیکن از تحقیق در

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

زمین و گیاه همه سردند . » و بهمین سبب است که مارکوارت Marquart (ایرانشهر Ērânšahr ج ۱ ص ۱۵۵) اَریانَ وِئوجه راهمان خوارزم میداند که بنا برنقل جغرافیا نویسان اسلامی از قبیل اصطخری وابن الفقیه سردترین سرزمینهایی است که جیحون از آن میگذرد و مطلقا سرد ترین نواحی ایران قدیم است . آندرآس نیز ازطریق دیگر بهمین نتیجه رسیده وبادقت درممالکی که درفرکرد اول ازوندیداد ذکر شده چنین نتیجه گرفته است که این فصل در دورهٔ سلطنت مهرداد اول (۱۷۴-۱۳۶ ق م) پادشاه اشکانی نوشته شده است و چون «اَریانَ وِئوجه» در اینجا اولین کشور دانسته شده وپس ازآن نام سغد ومرو و بلخ آمده است، پس نمیتواند غیر از خوارزم که علی الظاهر کشور اصلی اشکانیان بوده است جایی دیگر باشد .

۱- بند هشن فصل ۲۹ بند ۱۲

۲- بند هشن فصل ۲۲ بند ۵

۳- Frazdânu

۴- یشت ۵ بند ۱۰۸

زبان گاتاها نمیتوان نتایج اطمینان بخشی بدست آورد. «گلدنر»[۱] و «بارتولومه»[۲] جداً از تعیین سرزمینی که زبان گاتاها در آن متداول بوده است خودداری میکنند. «آندرآس»[۳] چنین می‌پندارد که گاتاها درزمان متأخری درایران شرقی انشاء شده است. بارتولومه دلایلی را که سابقاً در باب انتساب گاتاها بزبان مادی اقامه شده بود رد کرده[٤] واخیراً «تدسکو»[٥] نظریهٔ انتساب دولهجهٔ اوستایی را بنواحی عربی تجدید نموده است ولی چند اثر ایران غربی که او درزبان اوستایی نشان میدهد با امکان اینکه زبان اوستایی از مشرق ایرانست مانعةالجمع نیست، زیرا ممکن است بعضی از عناصر لهجات ایران غربی و برخی از خصائص نحوی متعلق بآنها درضمن تدوین گاتاها و متنهای قدیم که بدست روحانیان مادی در عصر هخامنشی صورت گرفته، واردآنها شده باشد: چنانکه درروزگاران بعد هنگام تدوین اوستادرعهد اسکانی برخی ازآثارلهجات متوسط ایران درآنها راه یافته است[٦] مثل آوردن دستهٔ صوتی uhr بجای urt[۷] وافزودن حروف اضافی در میان کلمه.

وضع مدنی و کیفیت بحث دینی که درگاتاها ملاحظه میکنیم برای

۱- Geldner رجوع شود بتاریخ نمه‌اللغة ایرانی
Grundriss der Iranischen Philologie ج ۲ ص ۳

۲- Bartholomae رجوع شود به:
Zum altiran. wörterbuch, p. 19

۳- Andreas und Wackernagel: Die vierte Ghâthâ, Nacher. d. K. Ges. d. wiss. zu Göttingen, phil. hist. Klesse, 1911, p. 2.

٤- Zum Altiran. Wörterbuch, p 16 sqq.

٥- Tedesco

٦- Dialectologie der westiran. Turfantexte, Le Monde oriental, XV, p. 255 sqq.

۷- درباب لیگاتور ـــ رجوع شود به:
Andreas und Wackernagel, Die vierte Ghâthâ, p 2, en bas.

من این نظر وملاك قطعی را ایجاد می کند که گاثاها دارای منشاء شرقی است. قبایل ایرانی که بایران غربی مهاجرت کردند درآن ناحیه باسازمان استوار تمدن آشور و بابلی تصادف کردند و کتیبه های آشوری حاوی اشاراتی درباب جنگهای مداوم باروٌسای قبایل مادی است. طوایف ماد درهمسایگی خود قبایلی داشتند که صاحب سازمان مدنی کامل وخدایان وآیین خاص بودند ، نفوذ تمدن آشور وبابل هم تمام آسیای علیا را فرا گرفته بود، پس چگونه ممکن بود که ادیبانی دینی که درچنین محیطی بوجودآید حتی حاوی کمترین اثری از تماس ایرانیان بااین قبایل خارجی ومذاهب آنان و نیز جنگهای دینی و همچنین افکار محیط آشور و بابلی نباشد؟ مخالفان زرتشت چنانکه در گاثاها می بینیم ازقبایل وملل خارجی و ازپرستندگان خدایان آسوری یا اورارتی[1] داهیتی[2] نیستند بلکه عبارت از پرستندگان «دوا» های آریایی بودند که درتشکیلات دینی خودرفتار بدی با گاو داشتند و با عصارهٔ گیاه هوم[3] مست میشدند ، آنهـا ایرانیان بیابانگرد و کوچ نشینان راهزن بودند که باقامهٔ شعائر ایرانیان قدیم و خیلی ابتدائی ادامه میدادند وطرفداران آیینی بودند که بانهایت وفاداری درسرزمینهای ایرانی، بیرون ازمحیط نفوذآشوری وبابلی، باقی مانده بود.

ازحیث اقتصادی ظاهراً ملت گاثاها یک ملت کوچ نشین زارع بود. درآنجا یک حالت متغیّر اقتصادی مشاهده میشود که خاص آسیای داخلی و همچنین سرزمینهای مختلف ایرانیان دوره های بعد است . در اینجا قبیله دارای مساکن زمستانی ومعینی بود که بنحوابتدائی درآن بزراعت اشتغال داشت و از سیلابها یا رودخانها برای آبیاری اراضی خوداستفاده

۱– urartique ۲– hittite

۳– hauma

میکرد ، تابستانها این قبیله شروع بمهاجرت بچراگاههایی مینمود که معمولاً درنواحی‌مرتفع ودرکوهستانها قرارداشت. اغلب اتفاق‌می‌افتاد که عشایری‌فاقد زراعت هنگام‌زمستان دراراضی وقراء عشایرکوچ نشین زارع رحل‌اقامت می‌افکندند تا آنانرا غارت کنند واین عشایرکوچ‌نشین زارع ناچار میشدند برای دفاع از اراضی مزروع خود با آن عشایر غیر زارع از درجدال درآیند.

میان ترکمانان ماوراء خزرنیزحتی درقرن نوزدهم دونوع تمدن مشاهده میشده است ; آنهاکه دارای مسکن ثابتی بوده یعنی در حدود معینی اززمین‌زندگی میکرده ودارای‌زراعت وتجارت بوده‌اند «چومور»[1] نامیده میشدند و دستهٔ دیگر بنام « چُروْ»[2] بزراعت و گله داری توجهی نداشته و فقط صاحب شتر و اسب بوده‌اند. این چُروْها قبایل راهزن بوده‌اند و هر گاه یکی از رؤسای آنان خیال غارت و راهزنی داشت نیزهٔ خود را با علائم وشعارهای خاص خویش جلو چادرخود بر پا میکرد و بوسیلهٔ منادی تمام «پاك اعتمادان» (یعنی اهل سنّت.م.)رابتجمّع بر گرد چادر خود دعوت‌می‌نمود تادستبردی بایرانیان«بددین» (یعنی‌شیعی م.) بزنند. دراین حال میل بتحصیل غنائم در سراسر آن افراد بیدار میشد و دستهٔ مجهزی‌بقراء وقصبات ایرانی شروع بترکتازی میکردند وهر کس با آنان از درمقاومت درمیآمد کشته میشد وغنائم از زن و مرد و کودك مانند. بردگان بسرزمینهای آنان حمل میگردید . تقریباً در تمام قبائل عشایر ثابت (ساکن دریک نقطه) وعشایر راهزن هردو وجود داشت و اگر یک تن از افراد چُروْ مایل براهزنی نبود درصف چومورها درمیآمد وعکس این حال نیز اتفاق میافتاد[3].

۱- Tchumur ۲- Tchorv

۳- F. V. Helwald, Centralasian, p. 308 sqq

اینست تقریباً همان وضعی که در گاثاها بدان باز میخوریم . در آسیای مرکزی اقوام و طوایف یکی جای دیگری را میگیرد اما کیفیت تمدن همواره، حتی درعصر حاضر ، بیک نحو باقی مانده است .

باتوجه باین مقدمات ، فقدان هرنشانه‌یی ازآثار تمدن آسیای علیا درگاثاها مارا برآن میدارد که سرزمین اصلی کیش زرتشتی‌را تقریباً در شمال یا درمشرق زمینهایی تصور کنیم که درعهود سالفه مسکن قبایل آریایی‌بوده وآثار کوچ‌نشینی مقرون بزراعت درآن مشاهده میشده است. قبایل زارع خصوصاً در دامنه‌های جبال یا در شعاب اراضی کوهستانی زندگی میکردند وبنابراین میتوان قبایل بازبسته بتمدن گاثاها را ساکن سغد دافرغانه دابلخ وبزحمت خوارزم تصور کرد. بنابعقیدهٔ «استنسبی»[۱] سرزمین خوارزم درآغاز امر مسکن قومی ماهی گیر بوده ودردورهٔ نسبهٔ جدیدی بسرزمین زراعتی مبدل شده است وبنابرین خوارزم حتی‌درعصر هردوت مسکن قوم ماساکت[۲] بوده است که زندگی آنان از راه صیادی میگذشته .

«بارتولومه» باتوجه باشارات جغرافیایی‌دشتهای کهن بهمین‌نتیجه رسیده که آیین اوستایی باحتمال قوی در مشرق ایران پدید آمده است . دلایلی که او برای‌اثبات مدعای خود اقامه کرده[۳]، و ویلیام جاکسن[٤] نیز آنها را تأیید نموده است[٥]، بنظر من قانع کننده نیست . این دلایل مبتنی‌است برروایت پارسی حاکی ازاینکه زردست اصلاً ازمردم ایران

۱- H. P. Stensby   ۲- Massagètes

۳- Zarathustra's leben und werke, Heidelberg, 1924, p. 9 sqq.

٤- Williams Jackson

٥- Zoroaster the Prophet of Ancient Iran

غربی بوده وبایران شرقی مهاجرت کرده است.

مسألهٔ زمان زندگانی زرتشت هم کمتر ازسرزمین اصلی دعوت دینی او مشکوك نیست. در اینجا نیز باید نخست اشارات متناقض وبی بنیاد نویسندگان یونان ولاتین را روشن کرد. صراحت و قطعیتی که روایت پارسیان به تثبیت دورهٔ زندگی زرتشت در سیصد سال پیش از اسکندر داده است، باعث شد که دانشمندانی ازقبیل«یوستی»[۱] و«گلدنر» و «وست»[۲] و «ویلیام جاکسن» این تاریخ را محقّق و یا تقریباً نزدیک بتحقیق بدانند.

«وندیشمن»[۳] و «ویلهلم گایگر»[٤] و « تیل »[٥] و « الدنبرگ »[٦] و «بارتولومه»[۷] و «ادواردمیر»[۸] از طرفی دیگر روایت پارسی را از همه جهات بادلایل قاطعی رد کرده‌اند.[۹]

تثبیت عهد زندگی زرتشت در مآخذ پهلوی نتیجهٔ یک روایت دینی است که بنابرآن کیومرث نخستین بشر سی‌سال زندگی کرد ونطفهٔ او چهل‌سال درزمین پنهان ماند تاآنکه نخستین جفت آدمی از آن بهیأت گیاهی بیرون آمد واین جفت پیش از زادن هوشنگ پنجاه سال زیستند

۱- Justi ۲- West
۳- Windischmann ٤- Wilh. Geiger
٥- Tiele ٦- Oldenberg
۷- Bartholomae ۸- Eduard Meyer
۹- J. H. Moulton درکتاب: Early Zoroastrianisme, p. 19
وایپسن (G. Ipsen) درکتاب: Stand und Aufgaben der sprachwissenschaft, p. 236 زمان پیغمبر را در قرن ششم قبل از میلاد قرار میدهد و رایخلت (Reichelt) (همان مآخذ ص۲۸۳) آنرا درحدود هزارسال قبل‌ازمیلاد و «وسندونك» wsendonk در: Urmensch und Seele in der Iran Uberlieferung, p. 81 در پیش از سال ۹۰۰ ق. م.

ونودوسه‌سال ونیم پس از ولادت هوشنگ مردند وپس از آن هوشنگ مدت چهل‌سال برزمین پادشاهی کرد و «تخموروو»[۱] سی‌سال ، و «ییم»[۲] پس ازششصد وشانزده‌سال‌ونیم از سلطنت محروم شد وپس ازآن یکصد سال پنهان می‌زیست. مجموع این سنوات هزارسال میشود وآن نخستین هزارهٔ تاریخ بشر است. هزارهٔ دوم ازسلطنت «اژدهاگ»[۳]، اژدهای سه سر پدید میآید وپس‌ازیک عده پادشاه داستانی که مجموع مدت سلطنت آنان ۱۰۰۰ سال میشود (هزارهٔ سوم) ، زرتشت درست در لحظه‌یی که هزارهٔ چهارم آغاز میگشت ولادت یافت . ویشتاسب که پیش ازولادت زرتشت ۳۰ سال پادشاهی کرده بود ۹۰ سال پس ازتولد وی بزیست و پس‌ازو نواده‌اش «وهمن» ۱۱۲سال، ومابقی مدت ۳۰۰سالهٔ بین زرتشت و اسکندر عبارتست از دورهٔ سلطنت همای دختر بهمن و دوپادشاه بنام دارا (=داریوش).

با مطالعه در این تاریخ داستانی و دینی بر من معلوم نیست که چگونه دانشمندان بتاریخی که بااتکاء برروایات مذهبی وداستانی بدست آمده است ، توانسته‌اند اعتماد کنند وجنبهٔ تاریخی بدان بخشند.

تاریخ رسمی و سنتی ایرانیان قدیم علاوه براین موضوع مایهٔ ایجاد زحماتی نیز برای زرتشتیان شده است. توضیح آنست که در پایان هریک ازسه‌هزاره‌یی که عهد زرتشت‌راازدورهٔ‌آخرالزمان جدا می‌کند، جهان دچار آشوب وفتنه‌یی میشود وپیغامبری جدید ظهورخواهدکرد.

۱- Taxmuruw ۲- Yim

۳- Aždahay

بدین ترتیب بنا بر تاریخ رسمی زرتشتیان که عهد زرتشت را در حدود ۶۳۰ سال قبل ازمیلاد مسیح تعیین کرده است می‌بایست بسال ۳۷۰ بعد از ولادت مسیح اولین پیغمبر معهود ظهور کند . از بیم فتنه‌هایی که ممکن بود ازفکر پایان‌یافتن نخستین هزارهٔ بعد اززرتشت درمیان مردم ایجاد شود ، درآغاز دورهٔ ساسانی برآن شدند که درتاریخ دست برند و درفاصلهٔ بین ظهور زرتشت و واقعهٔ اردشیر بابکان تغییر وتقلیلی ایجاد کنند بنحوی که پایان اولین هزارهٔ بعد اززردشت چندقرن باز پس برده شد[1] و ۵٦٦ سال فاصله بین فتح ایران بدست اسکندر و ظهور اردشیر بحدود ۲٦۰سال تقلیل یافت . بااین کیفیت چه مانعی دارد که پیش از واقعهٔ ساسانیان تاریخ عهد زردشت را بهمین نحو چند قرن بجلو نیاورده باشند تا درهزارهٔ بعد ازاو تقلیلی حاصل کنند وعهدی را که می‌بایست پیغامبر جدید ظهور کند بعقب اندازند.

تمام دانشمندان سابق‌الذکر که‌تاریخ روایتی‌را مردود میدانند، تاریخ زندگی زردشت را بعهد قدیمتری بین ۸۰۰ و ۱۲۰۰سال پیش از میلاد مسیح بالا میبرند لیکن چون قرائن پیدا کردن این تاریخ کاملاً دردست نیست ناگزیرند که آنرا بنحو تقریب ذکر کنند.

از نامه‌های اَمَرنَ[2] عده‌یی از نامهای کاملاً آریایی بدست می‌آید که امرای سوریه درحدود ۱٤۰۰ سال پیش ازمیلاد مسیح داشته‌اند و از آنجمله است «اَرْتَ مَنیَّ»[3] و «یَشْ دَتَّ»[4] و «شُووَرْدَتَ»[5] «شُوبَندی»[6] و

۱ـ مسعودی ، التنبیه والاشراف ص ۹۷ ببعد

۲ـ Amarna ۳ـ Artamanya

٤ـ Yasdata ۵ـ Suwardata ٦ـ Subandi

«شوترْنَ»[۱] ودر یکی از متون بغازکیوئی[۲] متعلق بآغاز قرن چهاردهم ق.م. چهار نام ازخدایان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنهارا می‌پرستیده‌اند وازآنجمله‌اند «میتْر»[۳] و«وروَنَ»[۴] و«ایندْر»[۵] و«ناسَتیاس»[۶]. درنامهایی که به‌پیشاوند-su شروع شده است و همچنین در«ناسَتیاس» معلوم شده است که تبدیل «س» ابتدائی کلمه که بیش ازحرف مصوته قرار گرفته و «س» میان دو حرف مصوته به «ه» که یک شکل خاص زبان ایرانی است، وجود ندارد.

پیداشدن اسامی‌خدایان مشهور ازاساطیر ودایی‌درآثاربغازکیوئی که امری شگفت‌آور است بچند وجه مختلف تأویل شده است: برخی بپیروی از«ژاکوبی»[۷] تصور کرده‌اند عده‌یی از هندوان یا همسایگان‌آنان که خدایان ودایی را می‌پرستیده‌اند بآسیای صغیر مهاجرت کرده واین اسامی را با خود برده‌اند[۸]. «الدنبرگ»[۹] و «مِیِر»[۱۰] بندانسته‌اند که این

---

۱ - Šutarna رجوع شود به

H Winckler, Mitteil. d. deutschen Orientgesellschaft, N 35; à comp. Ed. Meyer dans le z f. vgl. Sprechforschung' 1909, p. 18 sqq.

۲- Boghazkioi ۳- Mitra

۴- Varuna ۵- Indra

۶- Nasatyas رجوع شود به .

Ed. Meyer, I C. , p 24 sqq - جزء اختتامی کلمه‌یی که معنی «خدا» میدهد درآخر بن اسم بصورت جمع آمده است، مقایسه شود با:

H. Güntert, Der arische welkönig, p 3 sqq.

۷- Jacobi ۸- JR. AS 1909 , p 721 sqq

۹- ایضاً ص ۹۰، ببعد

۱۰- I.C.,P.26, Gesch. des Altertums 13, § 455 et 465

مهاجرین آریائیانی بودند که از آنسوی دریای خزر آمده وزبان ودین و عقایدآریائیانی‌را که نیاکان هندوان وایرانیان بوده‌اند حفظ کرده بودند. هوسینگ[۱] چنین دریافته است که درآثار بغاز کیوئی‌واسامی‌خاص‌آریایی در آسیای علیا میان قرنهای ۱۸ و ۱٤ قبل از میلاد ، آثار عبور هندوان از اروپا ، ازراه قفقاز یعنی همان راهی که چندی بعد قبایل ایرانی ازآن گذشته‌اند ، دیده میشود . اما فرضیهٔ اینکه جنگجویان آریایی ازسواحل سندآمدهٔ وتمام نجدهای ایرانرا برای سکونت درسرزمین‌میتانی‌پیموده‌اند بنظر من بسیار مشکوك و غیر محتمل میآید[۲] لیکن فرضیهٔ «استن کنو»[۳] مرجّح است که میگوید آیین ودابی که در سرزمین هند نضج یافته بود درمیان قبایل‌آریایی ایران پراگنده شد ورؤسایی که ازاین‌محیط بوجود آمده بودند آنرا بآسیای علیا بردند. «استن کنو» تصورمیکند که نام چهار رب‌النوع مذکور با املایی که در آثار میتانی دیده میشود بتمام معنی هندی است . با اینحال گمان نمیکنم که بتوان مانند «استن کنو» برای

۱- Prace lingwistyczne ofiarowane J Baudoinowi de Courtenay, Krakow, 1921

۲- یانسن (Jensen) در :

Sitzungsber. d preuss: Ak d wiss, 1919, p. 367 sqq.
قطعاتی ازمتون بغازکیوئی‌را انتخاب کرده وآنهارا آریایی قدیم دانسته است. تصور اینکه کلمهٔ سَتّ (satta=هفت) که معادل سانسکریت آن سَپْت(sapta) است، هیأتی متعلق بزبان هندی و مثلا زبان پراکریت یاپالی قرن چهاردهم قبل از میلاداست، نتیجهٔ توجه خارج ازاندازه بکلمه‌بیست که ملتی‌غیرآریایی آنرا پذیرفته وباتلفظ خود نزدیک ساخته است.

۳- The Aryan Gods of the Mitani People (Royal Frederik University, Publications of the Indian Institue, Kristiania, 1921)

اثبات اینکه این رب‌النوعها در ایام قدیم هند و اروپایی دارای نام و حروف ودایی نبوده‌اند، براوستا نکیه کرد، خاصه که تکامل دینی خاصی که دراوستا منعکس است توانست همهٔ آثار قدیم را کاملاً مدروس و منطمس سازد. «کنو» می گوید که در عهدنامهٔ صلح ومودتی که براثر وصلت میان دوخانوادهٔ سلطنتی منعقد شد فقط نام رب‌النوعهایی آمده‌است که ارتباطی بامفاد عهدنامه داشته‌اند وبنابرین نقش ناستیّ[1] ها دراینجا بعقیدهٔ او عواملی ازحالت پیش ازتکامل وجودی آنهاست واین علائمی است که تنها در سرودهای دینی‌نسبةً جدید ودایی دیده می‌شود. اما نقش ایندرا[2] بعقیدهٔ «استن کنو» بآسانی‌فهمیده می‌شود. «ایندرا» رب‌النوع جنگ است که فعالیت او منجر بصلح شد. با اینحال بنظر من درست نمی‌آید که رب‌النوع جنگ در یک معاهدهٔ صلح و مودت بدینگونه یاد شده باشد واگر «ایندرا» ازحیث جنبهٔ واقعی خود یعنی خدای جنگ یاد نشده وبسادگی مانند یکی ازچهاررب‌النوع اصلی آمده باشد، دراینجا هم شاید همان وضع وحالتی وجود داشته باشد که در ناستیّ‌ها دیده‌ایم ودر نتیجه نباید «میتر» و «وَرُوَن» و«ایندرا» وناستیّ‌ها با «سَرْوَ»[3] نمایندگان اصلی دودسته ازخدایان آریایی یعنی «اَسُورَ»[4] ها و «دَئوَ»[5] ها بوده باشند ومن این‌حقیقت را بعد ازاین اثبات خواهم کرد.

ازطرف دیگر «هوسینگ»[6] برای اثبات فرضیهٔ خویش چنین تصور

۱- Nasatya ۲- Indra
۳- Sarva ۴- Asura
۵- Daiva ۶- Hüsing

می کند که دَئوَها (دیوان) و ایندرا و «نُ هَتّی»[1] (نئوهَئی‌ثیّ[2] دراوستا) از خدایان کهن هند و ایرانی نیستند که بقوای شریر مبدل شده باشند بلکه رب‌النوعهایی از هندوان بت‌پرستند. اگر «بت پرست» را بمعنی «غیر زرتشتی» بگیریم باید ایرانیان این خدایان را که دراوستا میان سایر یاوران اَنگْرَمَی‌نیوّ دیده می‌شوند پیش از تبدّل حرف «س» بحرف «ه» بعاریت گرفته باشند واسم «ناسَتّی» نیز مشمول این تبدّل عمومی قرار گرفته باشد و باین ترتیب عاریت گرفتن اسامی مزبور پیش از بعثت زرتشت صورت گرفته است واین فرض ممکن بنظر میرسد.

اما نظریهٔ «هوسینگ» که می گوید ایران شرقی (بلوجستان و افغانستان و ترکستان) درایام باستان بوسیلهٔ قوم ایرانی مسکون نبود، بااشارات جغرافیایی یشتهای قدیم، مخصوصاً راجع بافغانستان و ترکستان، سازگار نیست. علاوه‌براین قبایل سَکَ که درعهد هخامنشی درترکستان میزیستند، بی‌تردید ازنژاد ایرانی بوده‌اند. پس من دلیلی در رها کردن این فرضیه نمی‌بینم که آریائیان یعنی اجداد مشترك هندوان وایرانیان در کوهستانها ودره‌های رودخانهای ترکستان میزیسته‌اند ونیز با عقیدهٔ «الدنبرگ» و «میر» همراه میشوم که گفته‌اند ایرانیانی که بیش از قرن ۱۴ ق.م. درنواحی مختلف آسیای علیا سکونت گزیدند، ازممالک ماوراء خزرآمده‌اند. البته اینان قبایل منفردی بوده‌اند که بسر پرستی رؤسای خود کوچ میکردند ودرحقیقت طلیعهٔ مهاجرت بزرگی هستند که چندقرن بعد

---

[1] Nohatya -۱
[2] Naohaithya -۲

صورت گرفت وبر اثر آن تمام نجدهای ایران در تصرف قبایل مهاجر ایرانی درآمد .

بنابرین زبان گاثاها را دیگر نمیتوان زبان آریایی قدیم شمرد بلکه باید آنرا یک زبان کاملاً ایرانی دانست. تغییر شکل «س» ابتدائی جلو حرف مصوته و تغییر شکل «س» میان حروف مصوته به «ه» درانجا امر بست از ازمنهٔ قدیمه ، و با توجه باین مقدمات باید معترف بود که **زرتشت بعد ازقرن ۱۴ ق.م. میزیست.**

حال که حد اعلای دورهٔ حیات زرتشت را یافتیم سعی می کنیم پایین ترین حد دورهٔ زندگی اورا نیز بیابیم:

در عهد «شَلْمَ نَسَّرْ[1] دوم» نخستین بار از وجود نژاد ایرانی در کردستان اطلاع حاصل می کنیم. این پادشاه درسال ۸۳۶ق.م. باقبایل «مادای»[2] و «پارسوآ»[3] جنگید. قبایل «مادای» همان طایفهٔ «ماد» هستند وقبایل «پارسوآ» را هم بعضی باطایفهٔ «پارس»[4] تطبیق کرده‌اند[5] وبعضی باقوم «پارث»[6]، ودراین هنگام طایفهٔ «پارسوآ» چنانکه معلوم میشود در شمال ناحیهٔ سکونت طایفهٔ ماد یعنی درمیان مسکن قوم اخیرالذکر ودریاچهٔ اورمیه بسر میبردند، و البته اینها مثل دسته های جنگجویی نبودند که سابقاً دراراضی متصرفی میتانیها صاحب قدرتی شده بودند، بلکه فقط عبارت بوده‌اند ازدستهٔ مهاجرینی که جمعاً حرکت می کردند. درحدود اواسط

۱- Šalmanassar ۲- Madai

۳- Parsua ۴- Parsa

۵- Hüssing, ZDNG., t. 54, p. 126 ; Prašek, Gesch d Meder und Perser, I, p. 184

۶- Rost, Mitteil. d. Vorderas. Ges., II, p. 75

قرن نهم ق.م. آندسته ازقبایل ایرانی که تاحدود غربی نجدهای ایران پیش رفته بودند، یعنی طایفهٔ ماد، قطعاً در زمینهایی که بعداً ولایت مادی نامیده شده است سکونت اختیار نمودند.

نخستین اشارهٔ یونانیان راجع بزرتشت که بما رسیده است اشارهٔ «خسانتُس لیدیایی»[۱] است که دراواسط قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته است. وی گفته است که زرتشت ۶۰۰ سال[۲] پیش از لشکرکشی خشایارشا برسر یونانیان اروپا زندگی میکرده است وازاینجا معلوم میشود که در دورهٔ «خسانتُس» عهد حیات زرتشت بگذشتهٔ بسیار دوری نسبت داده نشده بوده است[۳]. ازجانب دیگر «تیل»[۴] متوجه این نکته شده است[۵] که نام «مَزداه»[۶]، «اَهور»[۷] یا «مَزداه اَهور» وندرة «اَهورمَزداه» در گاتاها، که در اوستای جدید صورت ثابت «اَهورمزداه» یافته‌است، ونام مرکبی است که هریک از دوقسمت آن جداگانه صرف میشود، در کتیبه‌های

۱- Xanthos de Lydie

۲- درپاره‌ای نسخ ...۶سال

۳- باید در نظر داشت که این تصریح در بارهٔ دورهٔ زندگی زرتشت نخستین‌بار در میان قرن پنجم میلادی صورت گرفته است وبنابراین نمیتوانیم سال ششصدم را دردورهٔ بعد ازمیلاد قرار دهیم زیرا یکصدوپنجاه سال مدتی چندان طولانی نبود که ناچارشوند آنرا باچنین عدد کاملی نشان دهند. رجوع شود به:

Carl Clemen, Die griechichen und lateinischen Nachrichten uber die persische religion (Giessen 1920)

۴- Tiele

۵- Verslagen en Mededeelingen d. k Akad. van Wetenschapen Afd Letterkunde, 3 Reeks, Deel IX, p. 364 sqq, et Gesch. der Religion, II, p 43 sqq.

۶- Mazdâh

۷- Ahura

هخامنشی دو جزء مذکور بصورت واحد «اهورمزداه» دیده میشود و قسمت اول این نام مرکب صرف نمیگردد مگر در یک مورد که بطور استثناء این عمل صورت گرفته است وآن در کتیبهٔ خشایارشاست. «تیل» از این امر چنین نتیجه میگیرد که برای حصول این تکامل می‌بایست مدتی بین قسمت‌های کهن اوستای کنونی، یعنی یشتهای قدیم، و کتیبه های هخامنشی فاصله بوده باشد، اما یشتهای قدیم نیز با یک فاصلهٔ زمانی از «یسناهپتوهتی»[1] جدا می‌شود که خود مؤخر از گاثاهاست.

این دو قرینه بنظر من ما را وادار می‌کند که حیات زرتشت را بعصری مقدم بر مهاجرت طوایف ماد و پارس درقسمت غربی ایران، بالا ببریم[2] وباین ترتیب بنظرم بسیار محتمل میآید که آیین زرتشتی بوسیلهٔ

۱- Yasna Haptôhati

۲- قرینهٔ دیگری در همین باب که میر (Ed Meyer: Z f vgl sprachforschung 1909, p. 15) ودیگران آنرا یادکرده‌اند، آنست که صورت دیگری از نام خدا به هیأت مزدک (mazdaka) درجزو اسامی امرای مادی که دریکی ازکتیبه های هخامنشی دیده میشود، آمده است (مربوط بسال ۷۱۴ تا ۷۱۳ ق.م.). با اینحال نمیدانیم نام مزداه پیش از بعثت زردشت وجود داشته است یانه. کلمهٔ «بغمشتوم» (Bagmaštum) نام یکی از رب‌النوعهایی که در کتیبهٔ «سارگون» (Sargon) آمده و «رست» (Rost) خواسته است آنرا مساوی با «بغ مزداه» (Baga mazdah) بداند، اصلا قابل ملاحظه وتوجه نیست (رجوع شود به (Ed Meyer I. C., p. 15, n I).
«هومل» (Hommel) نام خدایی را بصورت «اسرمزش» Assara mazaš درفهرستی ازکتابخانهٔ «آسوربانی‌پال» Assurbanipal دیده است که بعقیدهٔ او

بقیه درصفحهٔ بعد

مبلّغینی که ازمشرق آمده باشند میان طوایف ماد وپارس پس‌ازمهاجرت آنان بمساکن جدید انتشار نیافته باشند، بلکه‌این آیین‌درمیان قبایل‌ایرانی پیش از مهاجرت بزرگ انتشار یافته وطوایف ماد وپارس این کیش را هنگامی که در نیمهٔ اول قرن نهم ببعد بجانب مغرب بحرکت آمدند، باخود آوردند و همین امر چنانکه خواهیم دید مایهٔ ایجاد مغایرتها و اختلافاتی شد که بتدریج وبمرور زمان میان زرتشتیان مغرب و مشرق ظهور کرد. باقبول این مقدمات بآسانی میتوان **عصر زرتشت را در زمانی مقدم برهزارسال پیش ازمیلاد مسیح قرار داد**[1].

بقیه ازصفحه قبل

اصل آن از دورهٔ کاسی (Kassite) یعنی میان ۱۷۰۰ و ۱۲۰۰ ق.م. است. رجوع شود به:

Proceedings of the Soc of Bibl. Archaeology. 1899, p 127, 132–137 sqq.)

اما اسرمزش بهیچ حال شبیه اهورمزداه نیست و در این صورت همانطور که «هوسل» پیشنهاد می‌کند یعنی «اهورمزداه» اسوری بزرگ‌است.

۱- هرتل(J.Hertel) دریکی ازیادداشتهای جدید خود بعنوان: (Die Zeit Zoroasters, Leipzig 1924) سعی باثبات این نکته کرده که زرتشت در قرن ششم پیش از میلاد میزیسته است و با قبول اینکه روایت پارسیان ارزشی ندارد، میگوید که تاریخ ساختگی‌آنان اتفاقاً برحقیقت تاریخی منطبق است. هرتل فرضیهٔ قدیم راکه میگوید ویشتاسب حامی زرتشت همان ویشتاسب پدر داریوش اول است ازنو پذیرفته ومورد بحث قرارداده است. او میگوید که دردورهٔ همین ویشتاسب هخامنشی است‌که زرتشت باآیین تازهٔ خود ظهور کرد و داریوش قهرمان کیش جدید شد و جنگ او با **گئومت** (Gaumate) مغ تنها صورت جنگی سیاسی نداشت بلکه جنگی مذهبی میان نومذهبان زرتشتی بامغان مادی نیز بودکه طرفدار آیین قدیم آریایی بوده و

بقیه درصفحهٔ بعد

۲ـ درباب منشاء آیین گاثایی

برای آنکه حقیقت آیین زرتشتی بهتر فهمیده شود باید تاآنجا که ممکن است ازافکار مذهبی ایرانیان پیش اززرتشت اطلاع یافت. وسایل تحصیل این اطلاع عبارتست از:

۱ـ اطلاعات پراگنده یی که ازآثارمکتوب آسیای علیا بدست میآید.

۲ـ مقایسه یی میان آیین اوستا (خاصه گاثاها و بشتهای قدیم) و مذهب وداها.

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ قبل

بعدها پس ازپذیرفتن آیین جدیدآنرا باواردکردن آثاری ازعقاید خود مغشوش وتباه کرده اند ومغایرتهای میان آیین گاثایی ایرانیان وعقاید اوستای جدید از همینجاست. این عقیدهٔ فاضل مذکور بنظر من براساس متینی استوار نیست چه ازطرفی نمیتوان فهمید که چگونه زرتشت ده میان طوایف پارس آغاز پیعمبری کرد کتاب خودرا بزبانی آورد ده چه نک لهجهٔ غربی باشد وجه شرقی، بهر حال غیر اززبان طوایف پارس یعنی زبان کتیبه های هخامنشی است. این اشکال بنظر من قطعی میآید. از طرفی دیگر استدلال هرتل بسیار ضعیف است. او برای اثبات نظریهٔ خود متوسل باین دلیل میشود که درگاثاها سخنی ازحرمت سگ ودفن نکردن اجساد ونالودن آب وآتش نرفته است، باآنکه این کلمات الهیهٔ منظوم مجموعه یی از عقاید و نوامیس آیین زرتشت بود. اما نمیدانم چگونه درآنقسمت ازکتیبهٔ بیسنون که هرتل گفته است این اثررا میتوان یافت که اعتقاد با هورمزدا نتیجهٔ قبول آیین جدید است؟ گذشته ازین هرتل در تفسیر متهورانهٔ متون قدم ازین حدود فراتر گذاشته است بدین معنی که میگوید: یسنای ۵۳ که درآن زرتشت ویشتاسب را میستاید ودوشیزگانی را که برای جشن عروسی دختر زرتشت گردآمده اند، ازنزدیک شدن بدیوپرستان باز میدارد، ومخالفان خودرا بجنگی سخت تهدید میکند، درمدت بین واقعهٔ «گئومت» وقتل زرتشت سروده شده، یعنی درسال ۵۲۲ ق.م. که زرتشت در آن سال هنوز زنده بوده است.

اینهاست استدلالات سست «هرتل» که میخواهد بیاری آنها فرضیه یی ضعیف وناروا را ثابت کند.

اکنون بذکر منشاء خدابان[۱] گاتاها می‌پردازیم . در این باب کایگر تحقیق مشبعی در کتاب خود موسوم به :

Die Aməša Spəntas, ihr wesen und ihre urspungliche Bedeutung. 1916

کرده است .

کاسّی‌ها[۲] که درقرن هجدهم قبل از میلاد بابل را بتصرف در- آورده بودند، پرستندهٔ «سوریَّ»[۳] بوده‌اند و او رب‌النوع آریایی خورشید بود که بوسیلهٔ دسته‌های جنگجوی آریایی پرستش وی در آسیای علیا رواج گرفته بود[۴]. معهذا این «سوریَّ» یا «سور»[۵] (در اوستا : هوَر[۶]) بزودی فراموش شد . در وداها وهمچنین در اوستای جدید ایزد قدیم خورشید اهمیت کمتری دارد. بعدها درقرن چهاردهم پیش ازمیلاد در آثار مکتوب میتانی خدایان آریایی‌قدیم ودایی‌بعنی «وَروَنَ»[۷]و «میترَ»[۸] و «ایندرا»[۹] و «ناستیّ‌ها»[۱۰] را می‌یابیم . علاوه براین نام «میترَ» در ضمن صورت‌اساسی‌خدایانی که‌در کتابخانهٔ«آسوربانیپال»محفوظ‌مانده‌است،آمده‌و باخدای بابلی خورشید «شمس»[۱۱] یکی دانسته شده است .

۱- هرجا کلمهٔ خدا یاخدابان درین مقال بیاید درصورتی‌که مربوط به ایران قدیم باشد مراد ازآن ایزد، امشاسپند ، ایزدان وامشاسپندان است.

۲- Kassites ۳- Surya

۴- Xuriaš با «س» که علامت‌حالت اسمی‌است. رجوع شود به:

Ed. Meyer, Gesch. des Altertums 3,I,§ 456

۵- Svar ۶- Hvar

۷- Varuna ۸- Mitra

۹- Indra ۱۰- les Nasatyas

۱۱- Zeitschr. f Assyr, II, p 195

اگر بگاثاها برگردیم بیک دودستگی اساسی میان «اَهُورَ»[۱] ها و «دَئوَ»[۲] ها یعنی خدایان وشیاطین بازمیخوریم . نام خدای مطلق معمولا اَهُورَ ویاخردمند (مزداه[۳]) ویااَهُورَی خردمند (مَزْداهاَهُورَ) آمده‌است، وگاه نیز مجموع قوای مدیرهٔ عالم بنام «اهورَهای خردمند»[٤] خوانده شده اند[٥] . دیوان از آغاز خلقت ببدی گراییده و در شمار ارواح خبیثه درآمده‌اند[٦] .

چون مباینتی میان «اَسُورَ»[۷] و«دَئوَ» ها در دورهٔ هندوایرانی وجود داشت، چنین نتیجه گرفته‌میشود که مغابرتی میان این‌دو دسته از خدایان درمیان هندوان‌نیز موجود ودر حال تکامل‌بود، ودر این مورد «اَسُورَ» بشیاطین وارواح خبیثه اطلاق میشود[۸] . علامت خاص اسورها این بوده که قدرتی اعجاز آمیزوجاودانه موسوم به مایّا[۹] داشته‌اند. در «ریگ‌ودا»[۱۰] اسم اَسُورَ گاه برای نشان دادن خدایانی شوم و وحشتناك مانند «رودرا»[۱۱] آمده‌است، وشاید ازهمینجاتبدّل اَسُورَ بخدایان شریر شروع شده باشد. اما بطورعموم درریگ ودا «اسور» بردسته‌یی‌ازخدایان

۱– Ahura ۲– Daiva ۳– Mazdâh

٤– Tedesco dans la Zeitchr. f. Indologie und Iranistik, II, p. 53.

٥– یسنای ۳۰ بند ۹ ویسنای ۳۱ بند ٤

٦– یسنای ۳۰ بند ٦ ۷– Asura

۸– Oldenberg, I. C., p. 159 sqq.

۹– Māyā ۱۰– Rigveda

۱۱– Rudra، رجوع شود به: Oldenberg, I. C., p. 223

اطلاق میشود که مصدر خیر و لایق پرستش میباشند . این اسم یعنی اَسُورَ درآغاز امر عنوان ولقب خدای «دیااُوش» [۱] خدای آسمانی هندو اروپایی بود که در عهد ودایی‌رو بفراموش شدن گذاشت [۲] ودرایران جز اثر غیر مشخصی ازآن باقی نماند . بعدها قدرت اسور بدو رب‌النوع نسبت داده شد یکی « میترَ » و دیگری «وَرُونَ» [۳] که از میان طبقهٔ آدی‌تیّ [٤] در صف اول قرار دارند. اَسورها برروی هم نمودار کاملی‌از آدی تیّ‌ها بوده اند که از میان آنها تنها وجود دو ایزد مذکور (میترَ-وَرُونَ) درعهد هندو ایرانی مسلم است . «میترَ» و «وَرُونَ» در ـ ریگ ودا بایکدیگر تشکیل جفتی را میدهند واین دو نام مانند یک اسم مرکب معطوف [٥] محسوب میشودواین حال دربعضی‌از قسمتهای اوستای موجود نیز ملاحظه میگردد [٦] .

در متون مکشوفهٔ « بغاز کیوئی » عین این خصوصیت را ملاحظه میکنیم . بنا برین اگر ازمتون بغاز کیوئی چهار نام منتسم بدو قسمت بدست میاوریم که اولی شامل جفت «میتروَرُونَ»متعلق بطبقهٔ اسورهاست، میتوان حدس زد که دو خدای دیگر یعنی «ایندرا»و«ناستیّ» که در « ودا » خارج ازطبقهٔ ابتدائی اَسُورَها هستند ،نمایندهٔ دستهٔ دیگر بوده اند که ایرانیان آنها رابنام دیوخواندنددرصورتی که‌این هردودسته‌مورد پرستش آریائیانی بوده‌اند که‌درقرن پانزدهم‌وچهاردهم‌قبل ازمیلاددرآسیای علیانفوذمیکردند

۱- Dyauš ۲- Oldenberg, I. C., p. 244

۳- B. Geiger, Die Aməša Spəntas, p 218

٤- ādītya ٥- composé copulatif

٦- یشت ۱۰ بندهای ۱۱۳ و ۱٤٥

و اَسورَها محتملا ازحیث اهمیت در درجهٔ اول قرار داشته اند . و اگر چنین باشد باید در عقیدهٔ زرتشتیان ایندرا وناستیَ‌ها را در ردیف اول دیوان بیابیم . از گاثاها اسم خاص هیچیک ازدیوان بدست نمی‌آید اما نظریهٔ مارا اوستای موجود تأیید میکند زیرا ازمیان دیوان عامل شرّ که در این قسمت از اوستا ذکر شده اند سه اسم را می یابیم که از ریشهٔ اوستایی قدیمند و آن سه عبارتند از : «ایندرا»،«نُ هَتّیَ»[۱] و«سَرْوَ» [۲] واین آخری درنزد هندوان نیز موجود است و در «اَتَرووِدا» [۳] هنوز وجود مستقلی دارد اما بعدها «سَرْوَ» عنوانی خاص برای «رُودْرَ» گردیده‌است [٤] .

ایندرا برترین ومشخص ترین دیوان از این دستهٔ خدایان‌شجاع است و خود رب النوع جنگ است [٥] . وی بزرگترین جنگجویان از میان خدایان وشکمخواره وشرابخوارهٔ بزرگیست که شکم را از «سوما» می‌انبارد تابردشمن افتد واورا ازپای در آورد ، او درعین مستی شکست ناپذیرست و جنگجویان او را پیش از آغاز جنگ بیاوری می طلبند .
اَسُورَها ،وَرُونَ و میتر خدایانی ازنوع دیگرند. وَرُونَ درریگ‌ودانظام مادی و معنوی جهانرا مراقبت میکند و بیاری انوار وجود خویش بر ظلمات اسرار پی میبرد . اوامر او نقض ناشدنی و او خود شکست

Atharvaveda -۳ Sarva -۲ Nôhatya -۱

Hillebrandt, Vedische Mythologie, II, p 204 -٤

٥- رجوع شود به :

H. Güntert, Der arische Weltkönig, p. 11 sqq.

ناپذیرست ولی گناهکارانی را که از کرده پشیمان شوند می‌بخشاید . اگر این خدایان را با «ایندرا» مقایسه کنیم بهتر بحقیقت وجود آنها پی میتوانیم برد . در اینحال چنانست که در جنب خدای مردمی وحشی و خشن، خدایانی از یک محیط متمدن و تربیت یافته ملاحظه کنیم . از یک جانب بپهلوانی باز میخوریم که صاحب قدرت مطلقه و شرابخواره‌ بی بی همتاست که درهمان حال خوبی هزّال دارد ، از جانبی دیگر بحکومت قدوسی پاکی میرسیم که نظام عالم خلقت را نگاهبانی میکند و گناهکاران را بکیفر کردارخودمیرساند[1] .

صفت اولیهٔ «وَرُوَن» هرچه باشد ، وی ازسطح عادی یک خدای طبیعت بالا تر رفته است . اما راجع به میثْر «میّه» [2] با ادلهٔ متقن ثابت کرده است که منشاء وجودی او امری طبیعی‌نیست بلکه ازامور اجتماعی منبعث است و مفهومی که تحت تأثیر عوامل اجتماعی بدید آمده جنبهٔ الوهیت یافته است[3] .

بعقیدهٔ «میّه» اسم وَرُوَن دارای معنایی نزدیک بکلمهٔ «قانون» است[4] . ازجنبهٔ الوهیت « وَرُوَن »و« میثْر» مفهوم «رْتَ» [5] پدید آمده و عبارتست از : عالم ، نظام ابدی طبیعت ، نظاماتی که در پرستش خدایان و در

۱- Oldenberg, Religion des Vedas, 2, p. 180-181

۲- Meillet

۳- J A. 10ème sèrie, t. 10, p. 143 sqq. à comp. H. Guntert Der arische weltkönig, p. 49 sqq.

٤- رجوع شود به : H Guntert, 1. C p. 120 sqq. وی در صفحهٔ ۱٤۷ ازهمین‌مأخذمیگوید واروناً یعنی «پیوند دهنده»

٥- Rta

تشریفات موجودست ، حقیقت وقانون . درنزد هندوان « رْتَ » بنحو ثابتی وابسته به «وَرُونَ» یعنی حافظ نظام صوری و معنوی عالم است . «رْتَ» مخلوق « وَرُونَ» است . ازوی بندرت در«ربگ‌ودا» چون‌وجودی مجسم یاد میشود و با اینحال « گایگر » معتقد است که تشخیص و تجسیم مفهوم«رْتَ» از ایام هندو ایرانی وجود داشت .

در«اَسُورَ» ها و افکار دینی راجع بآنها یک نوع تکامل مدنی و پیشرفت بجانب‌صلح وصفاو تشکیلات‌یک‌اجتماع وجود دارد که نظامات ومقررات‌درآن آغازنشأت کرده باشد. همچنینند «اَهُورَ» ها درنظرایرانیان که بهیأت خدایان قبایلی در آمده اند که مراحل‌میان زندگی‌چادرنشینی وزراعت‌رامی‌پیموده‌اندوحال‌آنکه‌دیوان‌موردستایش‌قبایل‌راهزن‌بوده‌اند. در میان پرستندگان آهُورَ ها این تکامل مدنی و معنوی که موجد حس دینی عمیقی شده بود، همچنان ادامه یافت تابتجدد مذهبی زرتشت منجر گشت . لیکن چون تاریخ این عهد برما کاملا مجهول است نمیتوانیم اهمیت این تجدد را دریابیم یعنی نمیتوانیم‌بدانیم که‌آیین اهورابی‌هنگام ظهور زرتشت چه بوده ونبوغ ابتکاری زرتشت درایجاد آیین گاثابی تا چه حد دخالت داشته است .

یک نظریه که چندین تن از دانشمندان بدان معتقدند آنست که زرتشت خدایان عمومی طبیعت را ازمیان‌برد ویا به «دیوان» تغییر هیأت داد وبجای آنها خدایان جدیدی بدید آورد که بر گرد اهورَ مـزداه ، اجتماع کرده و نشانه‌یی از مفاهیم مجرده بوده اند . نظریهٔ « مولتن »[۱]

۱- J. H Moulton

چنین است :

« زرتشت تنها باینکه وجود خدایان قدیم را انکار کند قناعت ننموده‌است، بهمین‌نظر نام‌میثر و اناهیت و فروشی‌ها و ورثرغن و هوم هرگز در گاثاها مذکور نیست . غالب خدایان بی نام آسمان و نور و اجرام سماوی در میان دیوان آریایی مذکورند . وی با کمال سادگی مسألهٔ قدیم دیوان‌اوستا را که همان اهریمنان دانسته است، حل میکند بشرط آنکه ما هم مثل خود زرتشت که وجودهای آسمانی را قوای پلید دانسته و پیغامبران بنی اسرائیل آنها را بعل و عشتاروت گفته‌اند، قبول داشته باشیم »[۱]

شش ربة النوع که بعدها بنام « امورت سپنت »[۲] نامیده شده اند (قراءت سنتی این‌نام « امش سپنت » [۳] است)بمنزلهٔ شش مفهوم مجرد علوی هستند [٤] وبااینحال نمیتوان آنهارا مفاهیم نوی دانست .

از جانبی دیگر « گلدنر » میخواهد فقدان خدایان طبیعت را در گاثاها چنین توجیه کند که گاثاها تنهاحاوی یک قسمت از مزدیسنا یعنی اصول معنوی آنست [٦] .

بارتولومه نیز بر خاصیت معنوی امشاسپندان و ایزدان که یاوران «مزداه» اند تکیه می کند، بی آنکه زرتشت را مخالف خدایان

۱- Early Religious Poetry of Persia, p. 55

۲- Amurta Sponta

۳- Aməša Spənta

٤- I.C., p. 58

٥- I.C., p. 59

٦- Grund d Iran Philol, II, p 29

طبیعت بداند .

طبق کتب دینی پارسیان هر یک از اَمُورِتْ سْپِنْتان قسمتی از امور مادی عالم را اداره میکنند بدین طریق : «وُهو مَنَه»[۱] یعنی منش نیک نگاهبان حیوانات سودمندی‌است که‌مزداه‌آفریده است . اُورْتَ وَهیشتَ[۲] (قراءت‌سنتی اَشَ‌وَهیشتَ[۳]) یعنی‌بهترین‌حقیقت،نگاهبان‌آتش . خْشَثْرُ وَرْیَ[٤] یعنی حکومت مطلوب ، نگاهبان فلزات . سْپِنْتَ اَرَمَتی[٥] (قراءت سنتی سْپِنْتَ آرمئیتی[٦]) یعنی پارسایی مقدس، نگاهبان زمین‌است . هَرْوَتات[۷] یعنی سلامت و درستی و اَمورْتَتات[۸] یعنی بیمرگی بر آب و گیاهان نگاهبانی میکنند .

برخی ازدانشمندان مانند «گْری»[۹] وبااحتیاط زیادی «لِمَن»[۱۰] از مطالعه در رابطهٔ این خدایان‌باآنچه‌درجهان مادی نگاهبانی‌میکنند ،بدین نتیجه رسیده اند که تعیین این وظیفهٔ نگاهبانی‌ازعناصر وموجودات‌مادی که آثاری ازآن درگاثاها نیز مشهود است ، باز مانده‌یی از جنبهٔ ابندایی الوهیت مادی آنانست . برعکس بعضی دیگر جنبهٔ معنوی این خدایان را اوّلی و بدون سابقهٔ مادیت میدانندوارتباط آنها را باعوالم مادّی‌امری بسیار جدید دانسته و در این ارتباط آثار تازگی و حداثت را ملاحظه

۱- Vohumanah
۲- Urta Vahišta
۳- Aša Vahišta
٤- Xšaθra varya
٥- Sponta Aramati
٦- Spənta ârmaiti
۷- Haıvatât
۸- Amurtatât
۹- L H Gray, Archiv für Religionswissenschaft, VII, p. 345 sqq.
۱۰- E. Lehmann, Zarathuštra, II, passim.

میکنند . «تیل» [۱] که ازاین نظر ثانوی دفاع کرده، «اُورتَ وَ هیشْتَ» و «سْپِنْتَارمَتی» رامستثنی شمرده است و همچنین اند گیگر [۲] ومیر [۳] و گونترت [۴] ووسِن دُنک [۵]

ذکر اَمُورتَ سْپِنْتان درقسمتهای قدیم اوستای مؤخر از گاثاها برای نخستین مرتبه دیده میشود ، وسْپِنْتَ منیو یاخود مزداه باآنها تشکیل هفت امشاسپند رامیدهند. آدی تیّ های ودانیز چنانکه اطلاع داریم هفت تن بوده اند که عبارتند از : میثْرَ، وَرُونَ، اَریَّ مَن [۶] (وجودی که در اوستای جدید هم اثرآن دیده میشودلیکن اندکی مبهم است) ، چهار خدای دیگر که دارای مفاهیم مجردند لیکن با هیچیک از امورت سپنتان ایرانی شباهت ندارند اگر چه منشاء وجودی آنها که خودمسبب ایجاد مفاهیم مجردهٔ امورت سپنتان شده است یکیست [۷] .

دار مستتر [۸] والدنبرگ [۹] وتیل [۱۰] ودیگران نیز بوجود هفت خدا دراصل هندوایرانی معتقد بوده‌اند . الدنبرگ دراین باب معتقد بوجود یکدسته خدایان کوکبی است که از بعض ملل که دارای تمدن بابلی بوده اند اخذ شد ، بدین طریق : ماه (ورون) ، خورشید (میثر) و پنج

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 208 sqq.

۲- Die Aməša Spəntas, p. 128 sqq et 164 sqq.

۳- Ursprung und Anfänge des christentunis, II, p.62, n.2

۴- Der arische Weltkönig, p. 189 sqq.

۵- Urmensch und Seele, p. 30 et 78

۶- Aryaman

۷- مقایسه شود با . B Geiger, Die Aməša Spəntas, p 238 sqq

۸- Ormazd et Ahriman, p. 68 sqq.

۹- Die Religion, des Veda, 2, p. 181 sqq.

سیاره . این نظریه که نیل آنرا رد کرده بود بوسیلهٔ پتّازونی [۱] تجدید شد و میر [۲] آنرا که مبتنی بر آیین بابلیان در توجه و اعتقاد بسیارات بود ، رد کرد و گیگر باآنکه ازاین «نظریهٔ کوکبی» [۳] انتقاد کرده معهذا درداستان مینر و وَرونَ آثاری ازنفوذ تمدن بابلی مشاهده نموده است [۴] . لیکن بنظر من چنین میآید که شباهت میان آدی‌تی‌ها و خدایان آشور و بابلی مانند شَمَس [۵] وسین [۶] که گیگر بدان معتقداست بامختصر تحقیقی درافکار دینی ومعنوی امری عادی بنظر آید، بدون آنکه حاجتی بقبول نظریهٔ تقلید واستعاره افتد [۷] .
اما استعمال عدد هفت که مبتنی بر تقسیم طبیعی ماههای قمری بچهار قسمت است [۸] منحصر و مخصوص بابلیان نیست چه عدد هفت در دورهٔ هندو ایرانی هم جنبهٔ تقدس داشت وبهمین سبب ملاحظه می کنیم که پس ازجدایی هندوان‌وایرانیان ازیکدیگر هر یک ازاین دوملت‌مستقلاً یک دسته‌خدایان سبعه برای خود دارند .

بدون تردید گیگر دربحث علمی خود [۹] راه صواب پیموده است . وی مخالف این عقیدهٔ متداول است که : تجرید مفاهیم معینه‌را باید از دوره های جدید دانست و نمیتواند متعلق بعهودی قدیم مانند دوره‌ی

۱- R. Pettazoni, Studi Italiani di Filologia Indo-Iranica, VII, p. 3 sqq.

۲- Gesch. d. Altertums., 3, p 581

۳- یعنی اعتقاد باصل پرستش ستارگان در تعیین هفت امشاسپند

۴- Die Aməša Spəntas, p 129, sqq.

۵- šamas - ۶- Sin

۷- رجوع شود به H Güntert, Der arische Weltkönig, p 172

۸- W. Wundt, Elemente der Wölkerpsychologie, 2, p. 303 sqq.

۹- Güntert, I. C., p. 190 : و همچنین I. C., p. 200

که ایرانیان در عهد زرتشت داشته اند، باشد . لاشک نظریه و تصور روحانیان روزگاران بعد عده یی از خدایان مجرد را که بسیار دور از حقایق مشهوده اند ، ایجاد کرده است . برای اثبات اینکه این مفاهیم مجردهٔ مشخصه مانند قدرتهای خاص فردی ومحقق در میان مردم شناخته شده باشند باید « میتر » را شاهد آورد که پرستش آن عام بوده است ، و اگر توانسته اند بمظاهر قدیمهٔ طبیعت جنبهٔ تجریدی بخشند و آنهارا بر تصورات جدیدی که در باب حقیقت خدایان داشته اند منطبق سازند ، نباید امکان این امر و حالت را درباب برخی ازخدایان گاثایی انکار کرد .

ظاهراً ایرانیان قدیم علاقه داشتند که حتی المقدور خدایان خود را بعنوانی بنامند که بتواند حقیقت وجودی آنها را بنحوی از انحاء معلوم دارد . گاهی اسم اصلی این خدایان فراموش شده ولی عنوان آنها باقی مانده است وازهمین قبیل است نام خدایان سکایی که بوسیلهٔ هرودت بما رسیده است [۱] ونیز همچنین است نام وَرُونَ که نزد ایرانیان اهورا درست فراموش شده وعنوان خردمند (مزداه) بااهورای خردمند (مزدااهورا) یااهورا ازآن باقی مانده است [۲] . سپنت منیو [۳] یعنی روان مقدس نیز

۱- تاریخ هرودت کتاب ٤ بند ۵۹ ورجوع شود بملاحظاتی که مارکوارت درباب بعضی ازاین نامها دارد :

Untersuchungen zur Geschichte von Eran, II, p. 90

۲- شباهت «وَرونَ» و «مزداه» را عموماً پذیرفته اند تنها هیلبراند (Hillebrandt) در [Vedische Mythologie, III, p. 70] وباندکی تردید ویکتورهانری Victor Henry در [Le Parsisme, p.10] مزداه را همان اَسُورَ میدانند که گاه درودا بدان بار میخورد م منتهی بنحو بسیار مبهم و تاریک ، وروشن ترین وصفی ازو همانست که در ترکیب «اَسورَی آسمان بزرگ» می بینیم. راجع بعقیدهٔ مخالف این نظریه رجوع شود به Güntert, I. C , p. 207

۳- Sponta Manyu

ظاهراً نامی دیگر از این خدای بزرگ سپس زیرا «سپنت منیو» یا «سپنیشت منیو» [١] یعنی مقدس ترین روان یا «وهیشت منیو» [٢] یعنی بهترین روان را بطور اختصار «منیو» درنهایت ابدیت وسرمدیت بعین مانند «روان شر بر» یعنی خالق سر موجود است [٣] واز اینجا چنین نتیجه میشود که او یا خود همان مزداه است ویاخدایی قدیمتر که پیش از مزداه وجود داشت . در این حالت اخیر مزداه حتی درمعنی مجازی هم بعنوان موجد خیر شمرده نشده است [٤]. اگر بالعکس سپنت منیو را نام خاصی ازمزداه بدانیم که بوسیلهٔ آن در هیأت مخاصم روح سر بر ظهور کرده باشد [٥]، آن وقت لفظ سپنت منیو بنا براستعمال زبان گاتایی برای نشان دادن صفت مشخصی از حقیقت مزداه بکار برده شده است [٦] و مزداه از باب داشتن این خاصیت شاید در معنی مجازی موجد خیر بکار رفته باشد .

بعضی از قسمتهای گاتاها مارا باین تصور وامیدارد که رابطهٔ بین «اهورت سننت» وعوامل طبیعت ازعهد بسیار کهنی وجود داشته است . در بند سوم ازیسنای ٤٧ آمده است که مزداه نخست گاورا بیافریدوآنگاه آرمتی [٧] را خلق کرد تابرای چرا خوار او بکار آید. ارمتی در اینجا زمین است . آسن قدرت خودرا از اورت [٨] دارد [٩]: «بمدد آنش تست که

١- Sponišta Manyu

٢- Vahišta Manyu

٣- یسنا ٣٠

٤- یسنا ٤٧ بند ٣

٥- یسنا ٣٠ و ٤٥ بند ٢ و ٤٧ بند ٤

٦- یسنا ٣١ بند ٣، ٧، ٩و٣٣ بند٩، ١٢ و ٤٤ بند ٧ و٤٥ بند٦ و٤٧ بند ٥، ٦ و ٥١ بند ٧

٧- Aramati

٨- Urta

٩- یسنا ٣٤ بند ٤ و ٤٣ بند ٤

من بستایش اُوِرْتَ توفیق یافته‌ام »[۱].

اسامی هَرْوَتات[۲] و اَمورتَتات[۳] برای نشان دادن آشامیدنی سالم و غذایی استعمال‌شده است که باعث فناناپذیری باشد و برای سعادتمندان نگاهداری شود[۴] و این امر مدلل میدارد که هَروَتات واَمورتَتات بآب و گیاهان بستگی داشته اند.

آندرِآس متوجه این نکته شده است که پنج عنصری که بنابر عقیدهٔ پارسیان بنام « اُورْتَ »، «هَرْوَتات» ، «اَرَمَتی»، «خْشَتْرَ»[۵] «اَمُور تتـات » خوانده شده اند ، نزد چینیان نیز یافته میشوند که عبارتند از : آتش ، آب ، زمین ، طلا ، چوب . روابط مدنی بین ایرانیان و چینیان از ازمنهٔ بسیار قدیم آغاز شده است و در عهد کهن جریانانی از افکار ایرانیان بچینیان رسیده‌است درصورتیکه بعدها یعنی درقرون وسطی ایرانیان بنوبهٔ خود نفوذ تمدن چینی‌را خصوصاً درصنایع ظریفه پذیرفته اند . فکر پنج عنصررا چینیان ازایرانیان گرفته اند . درنزد مانویان نیز که بسیاری‌از معتقدات ایرانیان قدیم را حفظ کرده اند ، پنج عنصر وجود دارد . بنا بر نظریهٔ «آندرآس» که « رایت زن اشتاین»[۶] هم آنرا پذیرفته است[۷]، خدای خالق درآغاز امر محاط ازپنج رب‌النوع عناصر بوده وبعدها باین پنج رب النوع عناصر نیز جنبهٔ معنوی جدیدی بخشیده شد و با مزداه یا سپِنْتَ مَنیو نگاهبان آدمیان ، و وُهومَنَه نگاهبان چهار پایان ، عدد

۱- یسنا ٤٣ بند ۹

۲- Harvatât

۳- Amurtatât

٤- یسنا ٣٤ بند ١١

٥- Xšaθra

٦- Reitzenstein

۷- Die hellenistischen Mysterienreligionen, 2, p 91; Hist. Zeitschrift 1922, p. 11

مقدس هفت کامل گردید .

اگر این نظریه‌را که‌باوجود تردیدهای گونترت [١] و وسندونک [٢] بنظر ما قابل قبول میآید ، بپذیریم ، باین نتیجه‌میرسیم که‌زرتشت‌ارباب انواع قدیم‌را که مظاهرعالم مادی بوده اند بمفاهیم شرّ مبدل‌ننمود و یا بکلی متروك نساخت بلکه تنها دیوان‌را که نمایندگان اولی آنان ایندرا ونُهَتّی و سَرْوَ بوده‌اند بخدایان شرّ تبدیل کرد اما رب‌النوعهای‌طبیعت را که از طبقهٔ اهورها بوده اند نگاه داشت .

موضوع بسیار تعجب آور اینست که «میثَر» در میان ایزدان گاثایی وجود ندارد لیکن جفت «میثَر» و «وَرُونَ» که در رأس‌آدی‌تی های‌اَسورایی قرار داشته اند، بنا بر آنچه از اسناد بغاز کیوئی بر میآید، مورد ستایش اجداد ایرانیان بوده اند و اوستای جدید نیز این حقیقت را تأیید مینماید . گیگر که دراین باب‌بدقت مطالعه کرده است [٣] بدین‌نتیجه میرسد [٤] که میثر اَصلاً متعلق بدستهٔ اهُورَهایی بود که مزداه در رأس آنها قرار داشت ولی براثر توصیفات زرتشت از میان آنان خارج شدزیرا زرتشت میخواست آیین قدیم ایرانی را بتوحید نزدیک کند . اما معلوم نیست این علاقه وتوجه بتوحید باعث شده است میثر، که‌درنزدایرانیان از شهرت عمومی نیفتاده بود، ازصف اصلی خود خارج گردد [٥] . آیا کافی

١- Güntert, Der arische Weltkönig, p 187 sqq.

٢- Wesendonk, Urmensch und Selle in der iranischen überlieferung, p. 89

٣- Die Aməša Spəntas, p. 181 sqq

٤- I. C, p.224

٥- گونترت عقیدهٔ دیگری دراین‌باره دارد

نبود که ویرا در دومین صف خدایانی که بر گرد مزداه قرار دارند، جای دهد ؟ اگر عقیدهٔ آندر آس را بپذیریم هفت امشا سپندی که مجموعهٔ خدایان زرتشتی را پدید میآورند [1] عبارتند از : « مزداه » خدای خالق + پنج خدای عناصر + وُهُومَنَه . در گاتاها «وُهُومَنَه» بعد از « مزداه » در اولین مرتبه قرار دارد و آنجا که هفت امشا سپند نام برده میشوند نام او عادةً پس از نام مزداه میآید . مقام او چندان بلند است که نخستین مخلوق مزداه شمرده میشود وچون مشاوری همواره بر جانب راست او نشسته و عامل اساسی پادشاهی اوست [2] . اگر چه وجود وُهُومَنَه در گاتاها کاملاً مشخص نیست باالفحال برخی از صفات او معین است . [3] نخستین صفت او رابطه باچهار پایان است. دربند نخست از یسنای بیست و هشتم زرتشت میخواهد وُهُومَنَه وروان گاورا خرسند کند، روان گاو در بند هفتم از یسنای ۲۹ اینگونه بمزداه خطاب میکند: « که را داری که ما دو (یعنی : گاو نر و گاو ماده) را بوساطت وُهُومَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» در آثار جدید پارسیان وُهُومَنَه دستیارانی دارد که عبارتند از: ماه ، گُشُورْوَنْ [4] (روان گاو) ، رامَن [5] . «رامَن» آنست که چراگاههای

١ـ ظاهراً هفت خدا که بعدها اَمُورت نامیده شدند بنا بر آنچه از گاتاها برمیآید تشکیل دستهٔ معینی را میدهند من باکیگر درتصور اینکه سْرَاُوشَ Srauša [قراءت سنتی Sraoša] و واُورتی Urti (اشی Aši) وغیره جزء یك طبقهٔ اوّلی از ۹ خدا بوده‌اند، همداستان نیستم (رجوع شود به کتاب امشاسپندان ص ٨٧ ببعد)

٢ـ Jackson dans le Grundriss der Iran Philol , II, 737.

٣ـ A. J. Carnoy, The Character of Vohu Manah, dans A Volum of Oriental Studies presented to Edw. G. Browne, Cambridge, 1922, p. 94 sqq.

٤ـ Gôšurvan

٥ـ Râman

نیک ایجاد میکند [۱] . گذشته از آن «وهومنه» در روز شمار نقش مؤثری دارد زیرا هنگامی که کیفر دادن بگناهان آغاز میشود فرمانروایی مزداه بوسیلهٔ «وهو منه» برقرار خواهد شد (یسنا ۳۰ بند ۸) . بنا بر مدلول بند ۱۶ ازیسنای چهل و سوم آرمَتی با وُهُومَنه درپاداش دادن مردم ازروی اعمال آنان همکاری نزدیک میکند و بنا بر کتاب پهلوی دانستان دینیگ[۲] (فصل ۱۴ بندهای ۲-۳) وُهُو مَنه ومیثْرَ هردومأمور رسیدگی باعمال و حساب آدمیان در روز شمارند .

اما راجع به «میثْرَ» در اوستای متداول بسیار سخن رفته است . لقب او «وورُوُگَ وبوُّتی»[۳] (قرائت معمول این کلمه «وُورُوگَ اُیَّ ایتی»[۴] است) یعنی « دارندهٔ چراگاههای وسیع » و این عنوان خود دلیلی است بر ارتباط وعلاقهٔ آن ایزد باچهار پایان . تقریباً هرجا که نام رامن، کسی که چراگاههای نیک ایجاد میکند ، در اوستا آمده درست بعنوان معاضد وهمکار میثْرَ یاد شده است . گاوی که بدست دزدان افتاده و از گلهٔ خود جدا مانده است از میثْرَ داوری میجوید (یشت دهم بند هشتادو ششم) . در گاتاها از فردی اساطیری یاد شده است بعنوان «خالق گاونر» دریسنای بیست و نهم که متضمن اشاراتی در بارهٔ نخستین گاو است ، روان آن حیوان که از آزار دیوان آزرده شده بود ، از خدایان داوری خواست . « اُورْتَ » خالق گاو و «مزداه» دیری بایکدیگر دربحث بودند

۱ - بند هشن بزرگ رجوع شود به Jackson در تاریخ فقه اللغهٔ ایرانی ج ۲ ص ۶۳۷

۲ - Dâdastân-i-dênîk

۳ - Vurugavyuti

۴ - Vurugaoyaoiti

بی آنکه بنتیجه برسند. آخرالامر روان گاو بمزداه چنین خطاب کرد :« که را داری تاما دوتن را بوساطت وُهُو مَنَه برای سلامت آدمیان مواظبت کند؟» بعدازآن وُهُومَنَه بسخن آمد و گفت این کاربردست زرتشت انجام خواهد شد. « تیل » بااستفاده از این قرائن چنین نتیجه میگیرد [۱] که داستان قتل نخستین گاو با« خالق گاو» رابطه یی دارد و میگوید ایزدی که گاو را پدید آورد و آنکه اورا کشت یکی است و این بنا بر آثار مهر پرستان«میثر» است. یکی از کارهای اساسی میثر داوری روانهاست بعد از مرگ و این کار بدستیاری سْرَاُوشَ [۲] و رَشْنُو [۳] ایزد عدل صورت میگیرد.

بنا براین مقدمات میتوان پرسید که : آیا وُهُو مَنَه در گاتاها نام جدیدی نیست که بَدَل ازمیثْر خدای همگان و کهن باشدو همین «وُهُو مَنَه» نیست که بعدها دراوستای جدید بانام واقعی خود یعنی میثَر ظهور کرده ودوسادوش سَمیّ وتوأم خویش بوجودخود ادامه داده است؟

اما دیگر خداوندان گاتایی که مربوط بطبقهٔ اَمُورت سْپِنْتَ نیستند یعنی « سْرَاُوش» ایزد فرمانبرداری [۴] و«اُورْتی» الههٔ سعادت و جز آنها معلوم نیست که از مبدعات جدیدند یا درزمرهٔ خدایان کهن که درشمار مفاهیم مجرده درآمده اند؟ گیگر [۵] میان «اُورْتی» چنانکه در اوستای

۱- Gesch. d. Religion, II, p. 133 sqq

۲- Srauša ۳- Rašnu

۴- بعقیدهٔ گوتزت (تاریخ ادیان ج ۲ ص ۶۲) سراوش همان میثر است که بنام دیگری خوانده شد

۵- I, G., p. 111

متداول دیده میشود . و « اُورْدْوِیسُورا اناهیتا» [۱] (قراءت سنتی آن «اَرْدْویسور اَناهیتا [۲] » ست) بعضی وجوه شباهت یافته است و این علائم و نشانها میتواند دلیل روابطی قدیم میان آندو باشد .

عناصر اصلی دینی که در گاثاها دیده میشود ظاهراً پیش از آنکه زرتشت بایجاد آیین کاملاً مشخصی اقدام کند ، وجود و تکامل یافته بود و ما نمیتوانیم بتفصیل و تصریح عناصر تازه‌یی را که او بر آیین اهورایی افزوده است، معلوم‌داریم ولی این نکته‌را میتوان باور داشت که او بااندیشهٔ فلسفی خود طبقه‌یی جدید ازخدایان مجرد ایجاد نکرده است . علاوه براین اگر چه درارباب‌انواع گاثایی جنبهٔ معنوی ملاحظه میکنیم و آنهارا چون اشباحی دور از جسمیت می‌یابیم، لیکن باید بدانیم که زرتشت آنهارا بدین صورت در نیاورده استبلکه این کیفیت معلول افکار واندیشه های کهنی است که ما ازآنها اطلاع نداریم وهمین افکار و اندیشه های کهن است که آن خدایان مجرد را در نظر گروندگان زرتشت قابل قبول ساخت . علاوه براین در سبک گاثاها خاصیتی وجود دارد که بخدایان معبود زرتشت در نظر ما نوعی از جسمیت می بخشد بدین معنی که همان اسامی مجرد که برای تعیین خدایان بکار میرود غالباً برای بیان مفاهیم ذهنیهٔ خاص نیز استعمال شده است . در بند شانزدهم از یسنای چهل و سوم زرتشت میگوید که برای خود روانی را که ازهمه پاکتر است (یعنی سپَنْتْ مَنیو) برمیگزیندونیز میگوید که

۱- Urdvi - sûrâ - Anâhitâ

۲- Aredwi-sura - Anâhitâ

ارمتی در کشوری حکومت خواهد کرد که بیاری راستی (اُورْتَ)چون خورشید خواهد درخشید واو دراین فرمانروابی بامنش نیک (وهومنه) همکاری خواهد کرد .

بسختی میتوان معلوم کرد که آیااشارات مبهمی که در این‌عبارت وجود دارد نتیجهٔ عدم تکامل فکر بست که هنوز در مرحلهٔ ولادت سیر میکرد و نمیتوانست بین یک مفهوم مجرد و صورت مادی تفاوتی قائل شود ، وبا آنکه در این عبارت لطائف بلاغی بکار رفته است . در دورهٔ اسلامی میان صوفیان استفادهٔ دو معنی‌ازیک کلمه بشدت رواج داردمثلاً صوفیه حق را هم بمعنی عدل و حقیقت استعمال میکنند و هم در معنی خدا بکار میبرند واین روش درست مارا بیاد سبک گاناها میافکند .

۴ ـ مزدیسنای مشرق و مزدیسنای مغرب

میان اوستای قدیم و اوستای جدید خلائی در روایت تاریخی و ادبی موجود است . دراوستای جدید ملت ایران بهیأت مدنی نوی‌نموده میشود وخدایان آن فزونی یافته و دارای افکار دینی خاصی است که از چند جهت از گاناها دور میشود، اگرچه وجههٔ کلی وعمومی آن تفاوتی نکرده است . بنا براین باید میان پایان دورهٔ گانایی و آغاز عهد نشتها بخلاء وحفره‌یی که نتیجهٔ چند قرن فاصله است قائل شویم .

بعقیدهٔ من در میان این دو دوره است که قبایل ایرانی که آیین زرتشت‌راپذیرفته بودند. دراراضی‌ایران‌پراکنده‌شدندوآنهارا فرو گرفته‌اند؛ وچون مشرق ومغرب این کشوررا صحاری مرکزی آن از یکدیگر جدا میسازد، قبایل ماد وپارس که بجانب مغرب بیش آمده بودند تقریباً از

نظر همکیشان خود، که درمشرق باقی‌مانده بودند، محو شدند. اما تکلم بزبانی که تقریباً نزدیک بزبان زرتشت باشد خاص مردم مشرق بود و درهمین قسمت است که قدرت انقلابی دین زرتشت بیشتر زنده باقی‌مانده بود. ادبیات یشتها هم درهمین قسمت پدید آمده است.

میان یشتها یشت دهم (مهریشت)، بدون شک یکی ازقدیمترین وشاید قدیمترین یشتهاست. دربندهای ۱۳-۱۴ ازاین یشت منظوم، شاعر توصیف میکند که چگونه میثر از قلهٔ کوه هرا [۱] بر سراسر مسکن آریایی مینگرد که در آن رودهای عظیم بجانب «ایشْکَتَ» [۲] و «پُورُوتَ» [۳] و بجانب «مرغیان» [۴] و «آریا» [۵] و «گَو» [۶] و «خُرَسْمی» [۷] جاریند. نمیدانیم ایشکَت و بوروُت چیست. بار تولومه معتقد است که این دو نام اسم جنس برای صخره و کوه است ومراد از گَو همان سغدیان و مقصود از «هَرا» سلسلهٔ پرُیامیزُس است و بنابراین رودهای بزرگ مذکوررا باید رودخانهای آمودریا و مرغاب و زرفشان و هریرود و جز آنها دانست [۸].

۱- Harâ	۲- Iškata
۳- Puruta	۴- Margiane
۵- Areia	۶- Gava
۷- Chorasmie	

۸- نخستین فرگرد وندیداد که در آن اسامی سرزمینهای ایران شرقی آمده، چنانکه «آندرآس» گفته است و قبلا دیده‌ایم در عهد مهرداد اول پادشاه اشکانی نوشته شد. بنا بر این میتوان پرسید که آیا قسمت مذکور از یشت دهم متعلق بهمین دوره نیست؟ در پاسخ می‌گوییم اولا دلیلی برالحاقی بودن بندهای ۱۳-۱۴

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

در بند ۱۰۴ از همین یشت چنین آمده است که بازوان دراز میثر در حالیکه خود در هند شرقی یاغربی است، گناهکاران را بچنگ میآورد و بکیفر کردار خود میرساندواین نشان میدهد که در بشت مذکور محققا ممالك درهٔ سند خارج از منطقهٔ نفوذ مزدیسناست.

ازیشت ۱۹ آشنایی نزدیکی باسیستان مشهود است . دراین یشت (بندهای ۶۶-۶۸) از دریاچهٔ هامون (کَسَ و یَّ) [1] ورود هلمند (هَا تومنت [2] = ایوماندر [3]) وچند رودخانهٔ دیگر مانند فْردثا [4] (فرادُس) [5] یعنی فراه رود ، و خْورْنهوتی [6] (فارنوکاتیس [7]) یعنی هریرود ، و خواسْترا [8] یعنی خاش رود ؛ یاد شده است .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

در دست نیست و ثانیاً میتوان تصور کرد که یشت دهم کاملا متعلق بدورهٔ اشکانی باشد زیرا مدتها پیش از این دوره زبان اوستایی از عمومیت افتاده بود و علاوه براین کیفیت ابتکاری ودلپذیری سبك شاعرانه و تازگی آن . این یشترا در شمار قدیمترین قسمتهای اوستای جدید درمیآورد . اضافه بر قرائن مذکور قرینهٔ دیگری نیز در دست است وآن چنین است بلخ، با آنکه درروایت فرگرداول ازوندیداد چهارمین کشور از بهترین کشورهاییست که اهورمزدا خلق کرده است ، درمهریشت (بندهای ۱۳-۱۴) درشمار کشورهایی که بنام مسکن قوم آریایی آمده، وجودندارد مگر آنکه مثلا آنرا درذیل نامهای نامعلوم ایشْکت و پُورُوت مکتوم بدانیم . بنا بر آنچه ازشرح قیام «فْراد» درمرو (Margiane) که درکتیبهٔ بیستون ذکرشده ، وهنوز در دورهٔ نگارش کتیبهٔ بیستون برای استقرار نفوذخودسر گرم مبارزه بوده، برمیآید، بلخ قسمتی از مرو بود ولی داریوش بلخرا بیك ساتراپ نشین مبدل کردکه مرو تابع آن بوده است

۱ - Kôsavya ۲ - Haitumant

۳ - Etymander ۴ - Fradaθâ

۵ - Phrados ۶ - Xvarnahvati

۷ - Pharnocatis ۸ - Xvâstrâ

یشت پنجم (آبان یشت) نه تنها حاوی اطلاعاتی راجع بمشرق ایرانست [مانند دریاچهٔ فْرَزْدنُو [۱] (بند ۱۰۸) ، که ظاهراً نام دیگری از هامون‌است] ، بلکه اطلاعاتی در بارهٔ مغرب ایران نیز از آن مستفاد میگردد ، مانندچَئچَسْتَ [۲] (بند ۴۹) که همان اُورمیه است . کوه « هرا » دراین یشت (بندهای ۲۱-۲۲) چنانکه در یشت دهم (بندهای ۱۳-۱۴)، سلسله‌یی از کوههای شرقی‌نیست بلکه‌رشته‌ییست که‌مازندران و گیلان را از نجدهای ایران مرکزی جدا میکند وقسمتی ازآن نیز ، یعنی البرز ، هنوز بنام «هَرا» خوانده میشود (= هرابُرْزتی) ؛ وباز بنا بر همین یشت پنجم اژی دهاك قربانی خود را در بابل فدیه میکند (بند ۲۹) . بنا بر این میتوان بحدس گفت که یشت پنجم در سرزمین ماد تنظیم شده یعنی متعلق بزمانی است که وحدت مشرق و مغرب ایران بر قرار شده بود . داستان موجود سگفت انگیز وزیان آوری که دشمن جهان اهورایی بود (یعنی ضحاك) خاطره‌ییست از جنگهای ایرانیان با دولتهای قوی سامی که هنوز در فکر ایرانیان غربی باقی بود . آیین زرتشتی ماد با جریان مذهبی جدیدی که از مشرق میآمد درآمیخت واین جریان جدید ازهمین اوان درنواحی غربی نفوذ نمود .

یشت پنجم بلهجهٔ مادی سروده‌نشده است بلکه بهمان لهجهٔ‌شرقی است که یشتهای بسیار قدیم را بدان ساخته اند . سرایندگان این یشت

۱- Frazdanu ۲- čaiĉasta

۳- وَرْن (Varna) گیلان است (آندرآس) واز دروگونْت (Drugvant) اهل ورن در یشت دهم(بند ۹۷) سخن رفته است.

یادارای زبان مادری اوستایی‌بودند و یابدین زبان مانندلهجهٔ اصلی‌خود آشنایی داشتند و چون زبان اوستایی زبان مقدس شمرده میشد ، آنان منظومهٔ دینی خودرا بدان زبان ساختند .

یشتهای قدیم یاد آور محیطی دور از زندگانی آرام دهاقین دورهٔ گاثایی، وبعبارت دیگرنمایندهٔ زندگانی جنگجویانه‌یی است که در دورهٔ پیروزی وجنگاوری وجودداشت واثر آن دراشعار دینی یشتهای مذکور دیده میشود .

در این دوره آیین زرتشتی از حالت دفاع بمرحلهٔ تعرض در آمد و هدف جهانگشایی با تعصب دینی در آمیخت و میان مردم داستانها و روایات پهلوانی رواج یافت. در همین اوان بود که زرتشت بصورت فردی داستانی درآمد ودردنیای خدایان نیز تغییراتی حاصل شد ومثلاً اَمُورت سپَنتان (امشاسپندان) در اهمیت بلا فاصله بعد از اهورمزداه قرار گرفتند منتهی‌چون راهبر فتوحات و جنگاوریها نبودند شخصیتی چنانکه بایست‌حاصل نکردندواز نیروی‌محروم‌ازارج‌ومقدار بنظرمیآیند. درسروش یشت (یشت ۵۷ بند ۲٤) که ذکر هرهفت امشاسپند درآن آمده‌است ، ملاحظه میکنیم که‌حتی یَزَتانی‌ازقبیل «میثْرَ»و «اُوردوی سُورا اناهیتا» و «وُرِثْرَغْنَ» [۱] (ایزد جنگ) و « خْوَرْنه» [۲] (فرّ) وجزآنان که‌باروحیهٔ این زمان سازگار ترند برآنها ترجیح دارند. شایدبعضی‌از این یزتان معادلی درگاثاها داشته اند وممکن‌بل محتمل‌است که بعضی دیگررا نیززرتشت درردیف خدایان درجهٔ‌دوم یاسوم میشناخته است. اگر چه اثری از آنها

۱– Vurθraγna

۲– Xvarnah

در گاتاها نیست . هوم با افکاری که زردشت نسبت بآن دانست ، در ادبیات یشتها باقوت بسیار ظهور کرده است . علت این امر آنست که چون زرتشت در تحریم هوم یمست کننده واستعمال آن در تشریفات دینی دیویسنایان [۱] ، این مشروب را بنام یاد نکرده است ، بهمین سبب احکام اورا نفهمیده و هوم را بمثابهٔ شرابی مقدس خلاف همهٔ مشروبات مست کننده شمرده و یاد کرده اند [۲] .

باین خدایان بسیاری ازداستانهای دورهٔ هندو ایرانی نسبت داده شده است که شاید بعضی از آنها اصلاً مربوط به دیوان بود . علاوه بر این داستانهای تازه‌یی نیز بدانان نسبت یافته است .

میتْر در همان حال که نگاهبان آیین بهی‌است، بهیأت جنگجویان در آمده و اسلحهٔ رزم آوران یافته است . با این حال خاصیتی روحانی و معنوی نیز دارد که ایندرا خدای فاتحان و جنگجویان هندی فاقد آنست .

حتی سْرَاُوش [۳] ایزد صلح دوست گاتاها نیز بتبَعِ میثْر صفت جنگ جویی یافت و «فْرَوُورتی» (فْرَوَشی) ها یعنی ارواح حامیه که در گاتاها از آنان نامی نیامده تشکیل سپاهی بزرگ میدهند و مزدا پرستان را در تهاجم ودفاع حفظ میکنند .

در همانحال که قبایل پدید آورندهٔ ادبیات یشتها در اراضی شرقی ایران منتشر میشدند عده‌یی دیگر ازقبایل ایرانی که طرفدار آیین زرتشتی

۱ـ یسنا ۳۲ بند ۱٤ و یسنای ٤٨ بند ١٠

۲ـ یسنا ۱۰ بند ۸

۳ـ Srauša

بودند، و مسکن آنان درجانب غربی زمینهایی قرارداشت که آریائیان از ایام قدیم تصاحب کرده بودند، درجهت مغرب باراضی واقع درمیان دریای خزر وصحرای مرکزی روی میآوردند، وهمان راه رامی پیمودند که قبایل جنگجوی آریایی سابقاً از آن راه بآسیای علیا نفوذ کرده بودند .

درسال ۸۳۶ ق.م. سلم نسّر باابن گروه در حالی که در سرزمین ماد و اراضی مجاور آن سکونت اختیار کرده بودند مصادف شد . اگر تصور کنیم که مهاجرت این قبایل از مشرق یاجنوب شرقی دریای خزر از حدود سال ۹۰۰ ق.م. شروع شده باشد ، آنها میتوانستند پیش از مهاجرت در نخستین قدمهای ایجاد وتکامل آراء دینی واجتماعی که در قرون بعد در پشتهای قدیم ظهور کرده است ، شرکت کرده باشند. بعد از مهاجرت ، صحرای وسیع مرکزی دو دستهٔ قبایل ایرانی را از یکدیگر جدا ساخت ولهجات ایران غربی بتدریج ازلهجهٔ ایرانیان شرقی دور گشت واز حیث دینی هم ، اگر چه ایرانیان غربی آیین زرتشت را حفظ کرده باشند ، ناچار میبایست تباعدی میان این دو دسته پدید آید .

محققاً گاتاها پیش از این مهاجرت بکتابت درنیامده بود واحتمال ضعیفی میرود که بوسیلهٔ روایت شفاهی ممکن بوده باشد در مدت یک مهاجرت طولانی باراضی دور دست وبر خورد باتمدن مغایر و تازه یی ، گاتاها در میان ایرانیان غربی حفظ شود وهمچنین یاد و خاطرهٔ زرتشت هم نمیتوانست در میان ایرانیان غربی بنحوی که در مشرق میسر بود، محفوظ مانده باشد چه در میان ایرانیان شرقی ادبیات دینی باقی مانده وامتداد یافته بود اما در ایران غربی عکس این حال جریان داشت.

در کتیبه های داریوش وخشایارشا ، اهورمزداه تنها خداییست که بنام ذکر شده است. وی خدایی بزرگ وبزرگتر از همهٔ خدایانست، او زمین وآسمان و آدمی را خلق کرده و شادی و سعادت را برای مردم آفریده وخشایارشارا شاهی داده‌است و باوست که داریوش پیش ازرفتن بجنگ گئومت یعنی سمردیس دروغین درود فرستاد واو نیز داریوش را از داوری خود برخوردار ساخت. هربار که داریوش بفتحی دربرابر طاغیان نائل شد ، آن فتح را از آن اهورمزداه دانست .

نام امورت سپنت در کتیبه های هخامنشی بنظر نمیرسد و مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمهٔ اوستایی «یزت» نموده نمیشود بلکه با کلمهٔ «بغ» که بندرت در اوستا می بینیم، یادمیگردد. داریوش میگوید (کتیبهٔ بستون ستون ٤ بند ١٢) : « اهورمزداه و دیگر خدایان مرا داوری کردند. » در این که « خدایان دیگر » که بوده اند از کتیبه ها اطلاعی بر نمیآید . اهورمزداه سه بار باخدایان دیگر نام برده شده‌است (داریوس ، پرسه پولیس ١٤، ٢٢و٢٤) . وجود اسامی خاصی درلهجات مادی وپارسی که با نامهای خدایان ترکیب شده اند باعث اطلاع ما از خدایان دیگری میان این دو قوم میشوند مانند «میتر» [1] درلهجهٔ مادی با«میث» [2] درلهجهٔ پارسی [3] — «آث» [4] در لهجهٔ پارسی و «آتر» [5] یا

١- Mitra ٢- Miça

٣- چنین بنظر میآید که در لهجهٔ مادی دستهٔ tr حفظ شده بود چنانکه در میتروباتس Mitrobates ومیترادادس Mitradates ومیترافرنس Mitrafernes. بعدها تحت تأثیر لهجهٔ مقدس اوستایی در اسامی خاصی که با نامهای خدایان ترکیب شده است باستعمال صورت اوستایی میثر بارمیخوریم درووهومیث [Vohumisa] باوجود املاء خلاف قاعده باید هیأت پارسی نام Miça را درنظر داشت.

٤- âç ٥- âtar

«آثْر» [۱] در لهجهٔ اوستایی ، یعنی آتش [۲] — «فَرْنَه» [۳] در لهجهٔ پارسی و خوَرْنَه [۴] در اوستایی [۵] — ارْتَ درلهجهٔ پارسی واُورْتَ در لهجهٔ اوستایی [۶].

بنا برنقل «هسوخیوس» [۷] قضات‌را در پارس ارْتَ یویی [۸] یعنی ارْتَ وَن [۹] مینامیدند و این همان هیأت است که با اُورْتَ ون [۱۰] درلهجهٔ اوستایی (قراءت سنّتی اشَ وَن [۱۱]) قابل مقایسه است .

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنا وجود دارد . جنبهٔ ثنویت آیین زرتشتی در کتیبه های هخامنشی نیز بنظر میآید باآنکه اسم اَنگْرَمَنیو وهمچنین نام دیوان درآنها مذکور نیست . پیروان مذاهب خارجیان که ایرانیان غربی‌را احاطه میکردند دراینجا معتقدین بدیویسنا خوانده نمیشوند . عامل شرّ و دشمن کیش بهی در کتیبه های هخامنشی بنام دْرَوْگَ [۱۲] یعنی «دروغ» خوانده شده است (معادل دْرُوج اوستایی) واین امر بسیار محتمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «درو گْوَنْت» [۱۳] رامتضاد با« ارْتَ وَن» قرار داده‌بودند . جنبهٔ زراعت دوستی خاصّ آیین زرتشتی نیز در کتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس» [۱۴] یکی از شهربانان است [۱۵] دیده میشود واین مطلبی است

---

۱ – âçr ۲ – آثیّادیَّ Âçiyâdiya نام یکی ازماهها
۳ – Farnah ۴ – Xvarnah
۵ – مانند : Vindafarnah و [Intafernes] Mitrafernes
۶ – مانند ارْتَ خْشَتْ Artaxšaça و [Artaxerxes] Artavardiya
۷ – Hesychios ۸ – Artaioi
۹ – Artavan ۱۰ – Urtavan
۱۱ – Ašavan ۱۲ – Drauga
۱۳ – drugvant ۱۴ – Gadates
۱۵ – G. Cousin et G. Deschamps, Bull. de corresp hellénique, XIII, p 529 sqq.

که بیشتر ایران شناسان ازآن یاد کرده اند . معهذا جنبه‌یی در مذهب زرتشتی مغرب هست که با مذهب زرتشتی مشرق بینونت دارد و آن چنانست که زرتشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند باهمان شدت رفتار وستیزه کنند که ایرانیان شرقی بادیویسنایان میکردند و بهمین جهت می بینیم که هخامنشیان خدایان خارجی را درسرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند وسعی داشتند حرمت ایشانرا رعایت کنند .

ارتباط معنوی میان مغرب‌ومشرق‌ظاهراً در دورهٔ شاهنشاهی ماد تجدید شده بود . تشکیل این شاهنشاهی‌ایرانی‌باعث‌ارتباط تجاری‌ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردید . از دورهٔ سلطنت کوروش کشورهای شرقی درجزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب باتمدن بهتر خویش توجه مشرق‌را جلب کرد ودر همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زرتشتی ماد گردید . از این وحدت و اجتماع معنوی‌مزدا پرستی شرق و غرب اطلاعات مستقیمی در دست ما نیست اما ملاحظه میکنیم که سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرارمیگیرد بنحوی که مغان در دیدهٔ یونانیان بعنوان روحانیان مزدیسنا شناخته میشوند[1] .زبان اوستایی‌با دو لهجهٔ‌خود یعنی لهجهٔ گاتاها ولهجهٔ یشتهازبان‌مقدس‌پیروان مزدیسنا قرارمیگیرد وروحانیان‌مادی با تعصب بحفظ وتوسعهٔ لهجهٔ یشتها قیام می کنند ویشتهای جدیدی بااین لهجه میسرایند .

۱ – بحث راجع بمغان و مقایسهٔ آنان با آثرَوَنان در اینجا مورد توجه ما نیست

اما پارسیان که ازمحیط مذهبی اوستا دور تر بودند ازشرکت در توسعه و تکامل مزدیسنا دنبال تر ماندند . در عصر هرودت یعنی در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد مسیح خدمات مذهبی پارسیان بر عهدهٔ مغان مادی بود ودر قربانیها حضور یکی ازمغان که بتواند یشت مربوط بایزدی‌را که تشریفات‌بنام او صورت گرفت، بسراید لازم‌شمرده‌میشد[۱] . هیأت شرقی آیین زرتشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کرده وداخل شده بود . نفوذ دینی مغان درمیان پارسیان مقدمهٔ توطئهٔ «گَ اُومَت» شد . این قیام وتوطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه بامنظور دینی نیز همراه بوده است. داریوش گوید[۲] معابدی را که «گَ اُومَت» ویران کرده است آباد خواهم کرد . چون پارسیان علی الظاهر معبدی غیر از آتشکده نداستند، و نیز چون میتوان تصور کرد که درآیین اوستایی که مغان آنرا نشر میدادند آتشکده جای عبادت بود ودرمزدیسنای شرق‌وغرب آتشکده‌ها احترام‌داشت، نمیتوان گفت معابدی که گئومَت ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان بحدس گفت که این معابد ویران شده متعلق بدارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان‌وعیلامیان‌وجزآنان‌بوده‌است که همواره ازحمایت پادشاهان پارس برخوردار بوده وحتی‌پادشاهان پارس چند بارنسبت به آنها کمال احترام را رعایت کرده اند و این احترام و حمایت با تعصب ایرانیان شرقی در

---

۱ ـ هرودت کتاب اول بند ۱۳۲

۲ ـ کتیبهٔ بیستون : ۱ ، بند ۱۴ .

اعتقاد بمزدیسنا که مغان ماد مبلّغ آن بوده اند سازگار نبود[١]

از حیث تشریفات دینی میان شرق وغرب تا مدتی مدید در یک موضوع بینونتی وجود داشت وآن در بارهٔ جسد مردگان است . عادت بقراردادن جسد مرده درجایهای بازمانند دخمه که رسم اجباری زرتشتیان است محققاً از عهد اسکانیان از سر زمینهای شرقی بسایر نقاط ایران برده شده است زیرا مورّخان قدیم متعرّض شده اند که تمام اقوام شرقی مانند «باختریان» و «اُربتان»[٢] در بلوچستان و«هیرکانیان» درجنوب شرقی بحر خزر جسد مردگان را نزدسگان میافگندند[٣] و این رسم یعنی بخاك نسپردن جسد مردگان راهنوز هم درمیان بعضی از ملل آسیای مرکزی ودرتبت میتوان یافت . این عادت که درمیان اقوام بدوی وجود داشت درنزد زرتشتیان برانر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را بجسد مرده ملوّث کرد ، تحکیم شده بود وچون آیین زرتشتی شرقی در مغرب نفوذ کرد این عادت نیز تدریجاً جانشین عادت بدفن مردگان گردید .

هرودت میگوید[٤] : «پارسیان جسد مرده را نخست بموم میپوشانند وسپس آنرا دفن میکنند[٥] ومغان پیش ازدفن کردن آنهارا دربرابر مرغان

١ــ اما راجع بجشن ماگوفونیا Magophonia که هرودت ازآن نام میبرد بعقیدهٔ مارکوارت در Marquart

Untersuchungen zur Gesch. von Eran, II. p 131 sqq.

هردوت در اسم این جشن اشتباه کرده و جشن مذکور درحقیقت جشن Bagayâda یا «پرستش میترَ» بود که بعدها بنام مهرگان نامیده شده است.

٢ــ Orites

٣ــ Plutarch an vitios ad infel., 3, Cicero Tusc., 1. 45;

Diodor XVII. 105; à comparer J. H. Moulton: Early Zoroastrianism, p. 142.

٤ــ کتاب اول بند ١٤٠

٥ــ پادشاهان هخامنشی را دردخمه های صخره ها وکوههای نقش رستم نزدیك پرسه پلیس قرار میدادند .

یاسگان میافگنند و گویند که این حال درمیان پارسیان نیز وجود دارد».
تردیدی که هرودت درقسمت اخیر گفتار خود دارد ظاهراً بی اساس نیست . استرابون نیز ظاهراً تحت تأثیر و باستناد قول هرودت گوید که پارسیان اجسادمردگان‌را پس ازاندودن‌بموم دفن میکنند اما مغان‌آنهارا میگذارند تاطعمهٔ مرغان گردند [۱].

ازعهد اردشیر دوم هخامنشی نام میثْرَ واناهیتا[۲] در کتیبه هاپیش ازاَهُور مَزداه دیده میشود . وی در کتیبهٔ همدان حمایت و یاری اهور مزداه واناهیتا ومیترَ [۳] رامسألت میکندو همین خدایان سه گانه در کتیبهٔ شوش از همان شاهنشاه یاد شده ودر معرض ستایش در آمده اند و در کتیبهٔ پرسپولیس از اردشیر سوم اهور مزداه و میثرَ مورد نیایش قرار گرفته اند [۴].

برُسُّوس [۵] بنا بر نقل «کلمنس اسکندرانی»[۶] گفته است که ازعهد اردشیر دوم پارسیان‌شروع بپرستش بتهایی‌بصورت آدمیان کردند واین پادشاه از آنجهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمهٔ «آفرودیت اناهیتا» [۷] را در بابل و شوش و اکباتان برپا کرد و بپارسیان و باختریان و مردم دمشق و سارد پرستش این ربة النوع را

۱- Strabon, XV. 3. 14 ۲- Anâhitâ
۳- میترَ Mitra دراین کتیبه بلهجهٔ مادی‌است
۴- در دو کتیبهٔ اخیر صورت اوستایی میثر [Mithra] آمده است .
۵- Berossos
۶- Clemens l'Alexandrin
۷- Aphrodite Anâhitâ

آموخت .

محقق است که یک تجدّد مذهبی بابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است لیکن باید دید که آن تجدد چه بود ؟ در اینکه ایرانیان مغرب «میتْرَ» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده اند تردیدی نمیتوان کرد . اگر اسم «وَهُو میسَ» [۱] واقعاً در کیبی است از اسم میتْر که استثناءً میس [۲] بجای میث [۳] نوشته شده، باید نتیجه گرفت که پرستش میثر در نزد پارسیان متعلق بدورهٔ نامعلوم و کهنی است . چه اسم این معبود در طول زمان درسیر قانون تکامل لهجات قرار گرفته و tr به ç بدل شده است و بهر تقدیر مدتها پیش از اردشیر دوم درمیان مادها نامهائی می‌یابیم که با کلمهٔ میتْرَ ترکیب یافته است مانند میتر دانس ، شبانی که کوروش را بزن خود سپرد تا بپروراند [٤] و میتْرُبانس [٥] شهربان (ساتراپ) دورهٔ کمبوز [٦] ومیتْرَ گانس [۷] رئیس لیدیائیان درجنگ سالامیس [۸] و جز آنان . هردوت از یک ربة النوع پارسی موسوم به «میترَ» نام میبرد و اورا مشابه « آفرودیت اورانیا » [۹] میشمارد و میگوید پارسیان پرستش این ربةالنوع را ازآشوریان وتازیان فرا گرفته‌اند . وی دراینجا «اناهیتا» را با میتْر اشتباه کرده است چه اناهیتاست که ستایش او تا حدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربة النوع بابلی بنام ایشتر [۱۰] قرار گرفته‌بود . اما از این

۱- Vahumisa
۲- misa
۳- miça
٤- هرودت کتاب اول بند ۱۱۰
٥- Mitrobates
٦- هرودت کتاب ۳ بند ۱۲۰
۷- Mitragathes
۸- Aisch, Pers, 43
۹- Aphrodite Urania
۱۰- Ištar

اشارهٔ هرودت چنین برمیآید که هردو خدای مذکور یعنی میثر واناهیتا در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده میشده اند . پس این که در دورهٔ اردشیر دوم می بینیم عبارتست از شناختن میثر و اناهیتا بعنوان خدایانی که نهایت بستگی را باهور مزداه دارند وازاجتماع آنها خدایان سه گانهٔ پارسی بوجود میآیند وشاید در این امر بتوانیم مدعی نفوذی از عقیدهٔ سامی بوجود یک رب النوع پدر و یک ربة النوع مادر و یک رب‌النوع پسر بشویم[۱] امامیثر یامیتر بالاستقلال ازباب ایمان واعتقاد شدیدی که باو داشته اند عبارتست ازیکی ازدو اهور که دومین آن مزداه (وروَن) میباشد واین ایمان واعتقاد در میان مردم بسیار عریق وقدیم بوده‌است.

تجدید ویا تجدد دیگری که بوسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفت آنست که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا شروع بساختن وپرستش اصنام کردند .

صورت اَهورَمزداه که در یک حلقهٔ باپر درنقش برجستهٔ پرسپولیس و بیستون دیده میشود بتی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کردن اصنام را نداشته اند[۲] . پس پیکرهایی که در عهد اردشیر دوم برپاشده نه متعلق به اهور مزداه‌است و نه متعلق به میثر بلکه ربة النوعی است که خصائص «ایشتر» بابلیان

۱ـ رجوع شود به :

Ditlef Nielsen, Der Dreieinige Gott in religions-historischer Beleuchtung, I, p 68 sqq

بعقیدهٔ ارمنیان مهر (میثر) پسر اَرَمزد [Aramazd] هست رجوع شود به

Güntert, Der arische Weltkönig, p. 410

۲ـ هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

را بخود گرفته است . بتهای اناهیتا ازروی نمونه های اصنام ابشتر ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربةالنوع در بند های ۱۲٦-۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محققا از روی چنین بتی است که شباهت بسیاری با مجسمه های ابشتر داشته بوده است[1] .

چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط‌معنوی شرق‌وغرب سروده شده باشد . این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲٦ - ۱۲۹ آن در دوره های جدیدتر یعنی درعهد اردشیردوم ساخته شده است .

موقعی که این‌مقاله‌را تمام کردم کتاب‌آقای « میّه » بنام « سه کنفرانس راجع بگاتاهای‌اوستا» منتشرشد . مؤلف‌دراین کتاب اختلاف و بینونتهای میان آیین گاتایی و کیش شاهنشاهان هخامنشی را یاد آور میشود واین مسأله را مطرح میکند که آیا گَئُومَت مغ خلاف دار یوش یکی از طرفداران واقعی زرتشت نبود ؛ آقای میّه بااتکاءبتحقیق معروف آقای نیبرگ موطن گاتاهارا شمال شرق‌ایران میداند وراجع بعصرزندگی زرتشت میگوید گاتاهاحاوی شرائط سیاسی‌خاصی‌است که اصلاً دردورهٔ

۱- رجوع شود به

Ed. Meyer dans le Lexicon der grieschischen und römischen Mythologie, de Roscher 1, 332

و مقایسه شود با

J. H. Moulton, Early Religious poetry of Persia, p. 128 sqq.

که دوآنجا توصیف اناهیتا دریشت پنجم با توصیفی که آرتمیس افزوسی Artémis d'Ephèse از اناهیتا کرده مقایسه شده است .

هخامنشی وجود نداشت ، لیکن قرائنی که او راجع بولادت زرتشت اندکی پیش از ظهور هخامنشیان ذکر کرده بنظر من کافی نیست .

ترجمهٔ این رساله بتاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۲۶
شمسی در تهران پایان یافت.

ذبیح الله صفا

۲

تحقیقات در باب
کیش زرتشتی ایران باستانی

تحقیق در بارهٔ اوستای جدید[1]

گلدنر[2] درصحیفهٔ ۲۳ ازمجلد دوم تاریخ فقه‌اللغهٔ ایرانی[3] اظهار نظر کرده است که نشانهٔ بارزیشتهای واقعی قدیم عبارتست از انقسام آنها بقطعات و دانستن مقدمه و ترجیع. وی با توجه باین اصل یشتهای واقعی راعبارت میداند از یشتهای ۵ (آبان یشت)، ۸ (تیر یشت)، ۹ (گوش یشت)، ۱۰ (مهر یشت)، ۱۳ (فروردین یشت)، ۱۴ (بهرام یشت)، ۱۵ (رام یشت)، ۱۶ (دین یشت)، ۱۷ (ارد یشت)، ۱۹ (زامیاد یشت) وسروش یشت بزرگ (یسنای ۵۷). غالب این یشتها دارای ارزش ادبی و شعری هستند و باقی یشتها محققاً دارای انشایی ازادوار نسبةً جدیدند وضعف فکر و خشکی عبارات در آنها کاملاً مشهود است و عموما فاقد وزن هستند و بعبارت بهتر نمیتوان وزن مشخصی درآنها یافت وعلاوه براین مملوّند ازعبارات سست ودور ازقواعد دستوری[4]. بهترین نمونهٔ انشاء فصیح ادبی راکه اگرچه بظاهر ازسبک عادی یشتهای قدیم دوراست، لیکن همان خصائص اصلی آنها را حائز است، میتوان در فصول ۹ تا ۱۱ از یسناها جست.

---

۱ ـ مقصود از اصطلاح «اوستای جدید» آن قسمت از اوستاست که بعد از (گاثاها) انشاء شده است و بنا براین تمام قسمتهای اوستارا که تا آخردورهٔ ساسانی غیر ازگاثاها موجود بود اوستای جدید مینامیم (مترجم)

Grundiss der Iranischen philologie, II, p. 23-۳ Geldner-۲

۴ ـ بارتولومه، لغت‌نامهٔ ایران کهن ص ۲۲

Bartholomae, Altiranische wörterbuch: p. XXII

این قسمت وقف است برستایش هئوم[۱] و یشت کوتاه بیستم خلاصه یی از آنست .

یشتهای ۱۰ ، ۱۹ ، ۵

در مقاله یی که بعنوان « ملاحظاتی در بارهٔ قدیمترین عهود آیین زرتشتی » درشمارهٔ چهارم از Acta Orientalia ازصحیفهٔ ۱۰۶ ببعد طبع کرده‌ام، بعضی از خصایص یشتهای ۱۰و۱۹و۵ را توضیح داده و گفته‌ام که میتوان از آنها اطلاعاتی درباب مراکز اصلی، وحتی بنحوابهام، در بارهٔ دورهٔانشاء این قطعات ، بدست‌آورد چنانکه مثلاً یشت دهم (مهر یشت) که خاص میثر[۲] است ، علی‌الظاهر قدیمتر ازدو یشت دیگر یعنی یشتهای ۱۹ و ۵ است و اشارات جغرافیایی آن شامل سغدیان[۳] (سغد) و مرگیان[٤](=مرو)وخوراسمی[٥] (=خوارزم)وآریا[٦] است. یشت۱۹ که وقف است برستایش خورنه[۷]، وبغلط وبراثر وجود عبارات دخیل و الحاقی زَم یشت[۸] (زامیادیشت) یعنی یشت زمین(= زمین یشت؛ زَم = زمین) نامیده شده‌است ، حاوی اطلاعات دقیقی‌دربارهٔ یک کشور جنوبی یعنی سیستان است. اما چنانکه آشکارا ازآن فهمیده میشود دامنهٔ بحث‌آن بمغرب‌ایران کشیده نمیشود . بنابراین میتوان‌حدس‌زد که این‌دو یشت یادگاری‌ازدو توقفگاه قبایل‌ایرانی درهنگام‌مهاجرت‌آنانست، که‌ازشمال‌می‌آمده وبطرف جنوب‌پیش‌می‌رفته‌اند. بااین‌حال نمیتوان اشارات‌جغرافیایی مربوط بعصر مقدم بر هخامنشیان را که حاوی نتایج دقیقی باشد ، از این دو یشت

۱ - Haoma (خوانده شودهَوم = Hauma)
۲ - Miθra
۳ - Sogdian
٤ - Margian
٥ - Chorasmie
٦ - Areia
۷ - Xvarənah
۸ - Zam yt.

بدست آورد ، وحتی نمیتوان گفت که کاملاً امکان تعلق این دو یشت بعصر هخامنشی، موجود باشد . منتهی مصنفین آن ازممالک امپراطوری هخامنشی جز ممالک شرقی جایی را نمیشناختند و یا خود غیر از این ممالک بجایی دیگر نظر نداشتند .

یشت پنجم مسمی به اَرِدوِیسور[1] یشت متعلق به اَردوی سورا اَنا هیتا[2](خوانده شود اُرِدْوِیسورا اناهیتا یا رِدْوِیسُورا اناهیتا) هم بمشرق وهم بمغرب راجعست وبنا بر اوصافی که از ربةالنوع اناهیتا در آن آمده میتوان دریافت که درعهد سلطنت اردشیر دوم (از٤٠٤ تا ۳۵۸ پیش ازمیلاد) تدوین شده است[3]

۱- Ardvisur

۲- Aredvi Sūrā Anāhitā

۳ - در مقالهٔ مذکور اسامی فرشتگان زردشتی را بنا برروش و اصول آندرآس (Andreas) که معتقد بهذکراسامی اوستایی بنحو اصلیخوداست نه بنحو کنونی، آورده ودرحقیقت شکلی راکه ممکن است دراصل داشته بوده باشند، ذکرکرده ام مگر ā و a که آندرآس آنراهمه جا به ō ون مبدل مینماید. ولی چون همیشه میسر نیست که اسامی فعلی اشخاص وقبایل وملل مذکور درفروردین یشت را بنحو اطمینان بخش بصورت متصورهٔ اصلی ذکر کرد ، در یادداشت حاضره برای رفع هرگونه اشکالی تمام اسامی را با هیأت روایتی خود ذکر میکنم ودرمواردیکه لازم بدانم هیأت جدید شده یعنی شکلی راکه ممکن است کلمات در اصل داشته بوده باشند، مذکورخواهم داشت دررسم الخط روایتی ao و ae معمولا بترتیب au و ai خوانده میشود تشدید یا تکرار یک حرف در کلمه موضوعی است که در ایران میانه وجود داشته وناقلین عهد ساسانی اززمان قدیم وارد کردند. رجوع شود به

Andreas et wackernagel, Die vierte ghāthā,) Nachr.d.k. ges. d. wiss zu göttingen, 1911,p.7)

ملاحظات هرتل در:

Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas, Abh d. phil. hist. klasse der Sächs. Akad d. wiss., 1927.

ما بقی قطعات متعلق به نسک یشت هامحتوی اشارات جغرافیائی صریحی نیستند[1]

یشت ۱۴ و ۸ و ۱۷ ، یسنای ۵۷ و ۹ - ۱۱

تاریخ نگارش قطعات مذکوررا جزازطریق حدس و تخمین نمی توان معلوم کرد . این قطعات منظوم است و وجود نظم در هریک از قطعات اوستای موجود همواره دلیل قدمت آنهاست. علاوه بر این زبان وروش آزاد وبعضی از قسمتها که حاوی روح واقعی شاعرانه است همه دلیل آنست که این قطعات متعلق بدوره‌یی بسیار قدیمست . این قطعات هنگامی پدیدآمده که زبان‌مقدس اوستا زبانی زنده بوده وبالااقل در همه جا مانند یک زبان زنده کاملاً فهمیده میشده است و تاریخ آنهارا نمیتوان درزمانی بسیار مقدم بر یشت پنجم قرار داد و درعین‌حال نمیتوان آنها را بزمانی خیلی متأخر تر از اواخر عهد هخامنشی منسوب دانست بلکه درکمال تحقیق میتوان گفت که زمان تدوین این قطعات قرن چهارم قبل از میلاد ست .

یشت ۱۴ (بهرام یشت) خاص وِرِثْرَغْنَ[2] است. این یشت حاوی

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل
آن نیرو را نداشته است که تغییری در عقاید آندرآس Andreas راجع به‌رسم الخط اوستایی‌راه دهد. ایجادتغییر درتلفظ اسامی اوستایی نتیجهٔ اشتباه نساخ نیست بلکه کارروحانیون بوده که درعین توجه بتلفظ اصلی کلمات تحت تأثیرمخارج حروف بنحوی که درعهد آنان درزبانهای متوسطایران (پارسی میانه) معمول بوده قرار گرفته‌اند وهرکس تلفظ کلمات لاتین را در زبان‌عادی انگلیسی شنیده باشد، معنی این سخن و حقیقت این حال را درک خواهد کرد

۱ - درباب اسامی تاریخی که در یشت ۱۳ دیده میشود بعداً بحث خواهیم کرد .

۲ - Vərəθrayna خوانده شود Vurθraγna

قسمتهایی است که در موارد دیگر اوستا نیز دیده میشود یعنی در بند ۱۵ وبند ۷۰ از یشت دهم، وچون یکی ازقسمتهای اساسی یشت چهاردهم است نمیتوان آنهارا دراین مورد تقلیدی ومنقول از یشتهای دیگر دانست. ازطرف دیگر دریشت دهم بند ۷۰ با بندهای ۷۱ و۷۲ تشکیل قسمتهای کامل متعاقبی را میدهد. شاید مؤلف یشت ۱٤ قسمت مورد بحث را از قسمتهای مذکور یشت دهم برداشته ودر انشاء خود وارد کرده باشد. بندهای ۲۸ - ۳۳ یشت ۱٤ که محققا اصلی است، مورد تقلید مؤلف یشت ۱٦ (بند٦-۱۳) قرار گرفته است. درچاپ گلدنر وزنی دراین قسمت مشاهده نمیشود اما بآسانی میتوان آنرا پیدا کرد. بندهای ٤۸ - ۵۳ از یشت ۱٤ دریشت ۸ (بندهای ۵٦ - ٦۱) یافته میشود. تیشتری[۱] در اینجا بجای ورثرغنه ذکر شده است، ولی من نمیتوانم بتحقیق ادعا کنم کدامیک از این دو از یکدیگر گرفته شده وقسمتهای مذکور در کدامیک از ایندو یشت اصلی است بند ٦۲ تقلیدی از یشت ۱۰ (بندهای ۳۵ - ۳٦) است بهمان نحو که بند ٦۳ از بندهای ٤۷-٤۸ از همین یشت اخذ شده است.

یشت ۸ (تیشتر یشت) خاص تیشتری است.

در این یشت گاه قسمتهایی دیده میشود که ما را بیاد قطعاتی از یشتهای دیگر می‌افکند. مثلاً بند ۱۳ از آن، بند ۱۷ ازیشت ۱٤ را بیاد می‌آورد وبندهای٥٦-٦۱ مانند بندهای٤۸- ۵۳ازیشت ۱٤ هستند. درنیمهٔ دوم بند۸ محققا نواردی وجوددارد ومأخوذاست ازبند٤٦ ازیشت۸. مبانی بندهای۳۷-۳۸ شبیه بابندهای٦-۷ همین یشت است وبندهای ۳۹-٤۰ ارتباطی بابندهای ۸-۹ دارد وچنین بنظر میآید که بندهای٦-۹ و۳۷-٤۰ ازاین یشت

۱ - Tištrya

حاوی یک مطلب اصلی هستند که جامعین دورهٔ اشکانی یا دورهٔ ساسانی دوبار آن را دردوانشاء که مختصر تفاوتی با یکدیگر دارند آورده‌اند.

یشت ۱۷ (اردیشت) راجع است به ربة‌النوع اَشی[1] وتوصیفی که دربندهای (۷-۱٤) اززندگی مجملانه ومقرون بسعه وفراخي «نْمانُپَتی»[2] درآن میشود ، یعنی: صاحب‌زنان زیبا ، گردونه‌یی که به اسبان تند رو بسته شود، اشیاء نفیس ، وپوششهای‌عالی که ازبلاد خارج‌آورده باشند، همه بخوبی با تمدن دورهٔ هخامنشی سازگاراست. بند ۵ ازبند۸ یشت ۱۰ گرفته شده است ودرجای خود بهتر ومناسبتر ازانجاست چنانکه در این مورد جنبهٔ تقلیدی آن آشکار است .

یسنای۵۷ (سروش یشت‌بزرگ) که‌وقف است بر ستایش سْرَاُشَ درچند موردمختلف‌ازروی‌یشت دهم‌اقتباس شده‌است. بند۱۳ ازاین یشت بندهای ۹۸و۱۳۵ ازیشت دهم را بیاد می آورد. دربندهای ۱۵-۱۶ اثر بند ۱۰۳ از یشت دهم را ملاحظه‌میتوان کرد وهمچنین است دربندهای ۱۹-۲۰ از سروش یشت که آثار بند ۸۸ از یشت دهم دیده میشود . بند ۲٤ ازاین یشت ازتغییری که در بند۹۲ ازمهر یشت داده اند حاصل شده و بندهای ۲۵-۲٦ سروش یشت شبیه است ببندهای ۹۳ - ۹٤ یشت دهم. وهمچنین‌است بند ۲۷ از آن که شبیه است به بند٦۸ ازیشت ۱۰و بند۲۹ نظیر بند۱۰٤ ازیشت ۱۰ فصلهای۹ - ۱۱ ازیسنای‌معروف‌به« هوم یشت بزرگ » هم دربارهٔ گیاه مقدس هئوم بحث می کند و هم راجع به ایزد آن. در بند های ۱۰ - ۱۱ از یسنای دهم کوه هَرَئی‌تی[3] بعنوان

---

۱ - Aši خوانده شود Urti یا Rti
۲ - nmānopati
۳ - Haraiti

کوهی ذکر شده که مبداء ومنشاء گیاه هئوم باشد. هرئیتی صورت دیگری از «هرا» ودراینجا بدون شک همان هرای یشت دهم است، یعنی سلسله جبال «پاروپامیزوس»[۱]. از این کوه مرغان گیاه هوم را بجهات مختلف نقل کرده‌اند، یعنی «بکوه اوپائی ری سئن»[۲] (در پهلوی اپرسین[۳] که اکنون عبارت‌است‌از کوه بابایکی ازقسمتهای سلسلهٔ هندوکش[٤]) و بقله های کوه ستروسار[٥] که هنوز جای آن روشن نیست. در بند ۱٤ از همین فصل اشاره‌یی راجع به «درفش گاو» موجود است و این درفش محققاً با درفش کاویانی، یعنی بیرق شاهی دورهٔ ساسانیان، برعکس فول یوستی وبارتولومه، ارتباطی ندارد[٦].

در میان ملت آشور بیرقی با صورت گاومعمول بودوبسیار محتمل است‌که درفشی از همین قبیل در میان سپاهیان پارسی دورهٔ هخامنشی وجود داشته بوده باشد زیرا علائم صورت گاو رادربسیاری ازآثاردورهٔ هخامنشی مثلاً در سر ستونها ودرتخت های سلطنتی آن دوره ملاحظه می کنیم .

بندهای ۱۰-۱۹ یسنای بازدهم که ظاهراً نزدیک بهمهٔ آن به نثر است، بنابر آنچه از سبک وانشاء ومطالب آن برمی آید. محققاًبعدها افزوده شده‌است.

۱- Paropamisos ۲- Upāiri - Saәna

۳- Aparsәn

٤- رجوع‌شودبه: بارتولومه، لغت‌نامهٔ ایران‌باستان‌ص۳۹۸ . - مارکوارت، ایرانشهر ص ۲۸٦

٥- Starōsāra

٦- رجوع شود بمقالهٔ دامارکی من راجع بدرفش‌کاویانی

یشت ۱۳ « فروردین یشت »

قدمت یشت ۱۳

در کتاب خود بنام «نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان»[۱] کوشیده‌ام تا ثابت کنم (ص ۱۳۴ ببعد) که دو پهلوان داستانی یعنی هَئوشیَنگهه[۲] و تَخْمَ اُوروپَ[۳] از نمونه های اولین بشر و اولین شاهی هستند که در اصل و اساس بداستانهای ملت اوستایی ارتباطی نداشت و در روزگاران بسیار قدیم از اقوام سَکَ گرفته شد و قدیمترین جایی که اثری از آنها در اوستا می‌بینیم فقرهٔ ۱۳۷ از یشت ۱۳ است . درفروردین یشت از تخم اوروپَ سخنی نیست وتنها نام هَئوشیَنگهه را می‌یابیم که چون اسم او بتازگی متداول شده بود، در اواخر فهرست اسامی گذاشته شده و هنوز جایی را که درسایر قسمتهای اوستا دارد[۴] بدست نیاورده است و از این مقدمه چنین نتیجه گرفتیم که آن قسمت از یشت ۱۳ بتاریخ پس از زرتشت ارتباط دارد وبسیار قدیمتر از یشت ۵ و۹ و۱۵ و۱۷ و۱۹ است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تاریخ برای همهٔ قسمتهای یشت ۱۳ قابل قبولست یا نه ؟ سیّه معتقداست که گاثاها از دوقسمت منظوم تشکیل شده است که در سابق الایام بوسیلهٔ قطعات منثور به یکدیگر مربوط میشده اند ، و ضمن اثبات این نظر اظهار میدارد که اوستای جدید مخلوط از قطعات منظوم و منثور است و این اختلاط غالباً از آن جهت پیدا شده که قطعاتی را که سابقاً متصل بوده است بعدها بهلوی یکدیگر قرارداده وبهم پیوسته اند ودرعین حال هم این قسمت

۱- Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens

۲- Haoˣyangha   ۳- Taxma urupa

۴- مثلا یشت ۵ بند ۲۱-۲۳ ویشت نهم بند ۳-۵ ویشت ۱۵ بند ۷-۹ و یشت ۱۷ بند ۲۴-۲۶ ویشت ۱۹ بند ۲۵-۲۶

از اوستا فاقد قسمتهای بسیار قدیمست [۱] . یشت های قدیم هم مخلوطی از نظم ونثر هستند منتهی این امرطوری مرتب صورت نگرفته است که بتوان ازروی‌آن‌اصل و کیفیت اختلاط را فهمید. - این‌مطلب قابل‌ذکر است (ولی نه بعنوان یک قاعدهٔ عمومی) که هرچه یک یشت قدیمتر باشد، هیأت شعری‌بیشتر برآن حکومت می‌کند. دریشت دهم که محققاً یکی از قدیمترین یشت هاست، قسمت های منظوم بزرگ می‌یابیم بدون آنکه قطعات نثردر آنها وارد شده باشد . لومل [۲] گفته است‌بعضی از قطعات متحدالشکل که بر اول قطعات موزون اضافه شده بنثراست. و اگر از این قطعات یکسان بگذریم قسمتهای غیر موزون یشتهای قدیم همه جا قابل ملاحظه هستند خواه از لحاظ وارد کردن مطالب خارجی‌درمتن، که غالباً ازروی صورت ظاهری و یا مطالب خود فهمیده میشوند، وخواه ازجهت اشعاری که نظم آنها براثر مغشوش بودن متن برهم خوده است ؛ و چون وسیلهٔ شناختن اشعار اوستایی برای ما شمارهٔ هجاهاست، کوچکترین‌اغتشاش‌بخودی‌خود کافی‌است که‌صورت‌موزون آنرا تغییردهد وشناختن آنر دشوارسازد. اظهارلومل [۳] دراینکه‌اشعاری با ۱۰ تا ۱۲ و حتی ۱٤ هجا در جنب اشعار هشت هجایی یافته میشود، بما همراهی میکند تا کلام موزونی را بی آنکه زیاد باصلاح آن‌مبادرت کنیم ، بشناسیم . از طرف دیگر دقت در موزون بودن یا ناموزونی

۱- Meillet: Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, p. 43.

۲- Lommel, Zeitschr. f. Indol. und Iranol. 1. p 211 sqq.

۳- ایضاً ج۲ دورهٔ ۵ ص۱ ببعد

بعضی ازقسمتهای مشکوك را بسیار دشوار میسازد مخصوصاً که همراه بودن اشعار ۱۰ و ۱۲ (و چهارده) هجایی با اشعار هشت هجابی غالباً بدون پیروی از قاعده صورت گرفته‌است وحتی گاه اینگونه قطعات را در میان مصراعهاوابیات ۵ یا ۷ یا ۹ هجایی میتوان دید که لومل آنهارا ازجملهٔ اشعاری میداند که قسمتی از آن حذف شده باشد[1] .

در فروَشی یشت مطلب قابل ملاحظهٔ دیگری میتوان یافت و آن عبارتست ازذکر یک دستهٔ مفصل ازاسامی اشخاص . غالبا غیر ممکن است که این اسامی رابتوان دریکی ازاوزان جاداد ومیتوان بتحقیق گفت که دراصل هم چنین کاری نکرده‌وتوجهی باین امر ننموده اند وتنهاقراردادن بعضی از این اسامی در اوزان امکان پذیر بوده است وبهمین علت اگر در سایر موارد درضمن دستهٔ اسامی اشخاص قسمتهایی قابل تقطیع بدست آورده‌ایم، امری اتفاقی واستثنائی است . بنا بر این صورت غیر موزون قسمتی از یشتها که شامل اسامی است غیر قابل اجتناب است و نمیتوان دریافت که آیا این قسمت متعلق بمتن اصلی یشت است و یا آنکه بعداً اضافه شد . برای حل این مسأله باید راه دیگری جست .

تحقیق و مطالعه در اسامی مذکوردراین یشت نتایج خوبی برای تعیین زمان یشت بدست می دهد . ذکر اسامی اشخاصی که فروَشی هامورد

۱ - جدید ترین تحقیق در باب وزن اشعار در اوستا بوسیلهٔ Hertel تحت عنوان Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas. نوشته شده است، مؤلف این کتاب مانند لومل Lommel، منتهی باطریقه وروشی دیگر، نظریهٔ شعرهشت هجائی وده‌هجائی را توضیح وتبیین میکند ومیکوشد آنرا با دلائلی که خود از قوانین عروض بدست آورده است، تأیید کند

ستایش آنها هستند از بند ۸۰ با خود اهور مزدا شروع میشود، و سپس دستهٔ اَمِشَ سْپِنْتَ[۱] ها ذکر میشوند و بعد از آن در بندهای ۸۵-۸۶ ذکر خدایان ذیل میآید: آذر (= آتر، اوُرْوازیشْتَ)، سَراُشَ، نئیریوسَنگهه[۲]، رَشنو، میثْرَ، ماثْرَ، و بعداز آن آسمان، آب، زمین، گیاه ونخستین گاو.

بانخستین بشر یعنی گَیَّ نامهای مربوط بعالم بشری آغاز می گردد.

بعد از گَیَّ نخست نام کسی میآید که در اولین ردیف نامهای آدمیان قرار دارد یعنی نام زَرَثوشتر[۳]، آنگاه نام نخستین پیرو او یعنی مَیذیوئی ماأونگهَ[۴] (که در گاتاها هم ازو یاد شده) وبعد از آن صورت مفصلی از پیروان مهم زرتشت (بندهای ۹۶ -۱۲۹). معاریفی که بزرتشت یاوری میکرده‌اند ودر این بخش نام آنان آمده عبارتنداز پیروان وتعلیم یافتگان او، پسران وی، کوی و شتاسب، پسران کوی و یشتاسب ودیگر اعضاء خاندان او، و فرَشوشتر، وجاماسپ[۵] که هر دو برادر بودند ودر گاتاها نیز ذکر شده‌اند، باضافهٔ اخلاف این گروه وبسیاری از سران دینی ومؤمنین بزرگ که از میان آنان نام عدهٔ کمی مانند یوئیشت[۶] از خاندان فریان[۷] در قسمتهای دیگر از کتب موجود اوستا هم دیده میشود. اولین و دومین صورت اسامی افرادی که در بند های ۱۱۰ و ۱۱۷ مذکور افتاده اند، بنام نجات دهندهٔ عالم در دورهٔ آخرالزمان، یعنی اَستْوَتْ اِرِتَ[۸] که سومین تن (بند ۱۲۸)

۱- Ameša Spənta خوانده شود Amrta Sponta یا Amurta

۲- Nairyosaṅha

۳- Zaraθuštra

۴- Maiδyōimaongha

۵- Frašoštra و Jāmāspa

۶- Yoišta

۷- Fryāna

۸- Astvat - ərəta

ازسه نجات دهندهٔ عالم (یعنی اُوخشیّت اِرت[۱] واوخشیّت نِمَه[۲] وستَوت اِرِت) باشد، ختم میشود و این سومین مخصوصاً یکدفعه در بند ۱۲۹ هم ذکر شده است. این تکرار اسامی اشخاص دورهٔ رستاخیز در آخر هر قسمت باحتمال قوی مربوط بصورت اصلی یشت است و دلیلی در دست نیست تا بتوان آنهارا بکسانی که درقرون متأخری درآن یشت دست برده واضافاتی ترتیب داده‌اند، نسبت داد. بلافاصله پیش ازآنکه نام نجات دهندگان جهان بیاید، در بند ۱۲۸ نام شش شخص مرموز را می یابیم که نمایندهٔ شش کشور[۳] خارجی اطراف کشور خْوَنیرَث[٤] هستند که در آنها آدمی سکونت دارد (یعنی اقالیم مسکونه یا ربع مسکون).قسمت بعدی (بندهای ۱۳۰-۱۳۸) شامل ذکر پهلوانان داستانی عصر مقدم برزرتشت است که نخستین آنان یِمَه[٥] و آخرین آنها هَئوشینگْهَه[٦] وفَرَداخْشْتی[۷] وبسر خُومبیّ[۸] هستند. درآخرین سطورنام چند زن ازمیان مؤمنان ذکر شده‌است و این جدول اسامی زنان بنام مادران نجات دهندگان دورهٔ آخر الزمان ختم میشود .

در این جدول غیر ازنام «گَیَّ» و «زَرَتوشتْرَ» وپهلوانان مقدم بر افراد مؤثر در دورهٔ رستاخیز ، مجموعا ۲۲۷ اسم می‌یابیم که بعضی از آنها اسامی خانوادگی است. معهذا ممکن است بعضی از نامهای مشابه معرّف شخص واحدی باشند که نویسنده‌دوبار در دومورد مختلف ازآنان یادکرده باشد. هیچیک ازاین ۲۲۷ اسم بانام‌خدایان اوستای جدید ، که

۱- Uxšyat - ərəta
۲- Uxšyat - nəmah
۳- Karšvar
٤- Xvanirаθa
٥- Yima
٦- Haošyangha
۷- Fradaxšti
۸- Xumbya

در اوستای قدیم نشانی از آنها نیست، ترکیب نشده است. اگرچه بسیاری از نامهای متداول در تمام نواحی ایران بعد از آغاز دورهٔ هخامنشی با اسم «میثر» ترکیب شده است، معهذا با کمال تعجب مشاهده می کنیم که حتی یکی از این قبیل نامها را در فروردین یشت ذکر نکرده اند.

درفروردین یشت اسامی فراوانی داریم که با نامهای اهورمزدا یاامشاسپندان وایزدان ترکیب شده است. خدایانی که در ترکیب این اسامی مورد استفاده قرار گرفته اند عبارتند از: «مزداه» با «اشَ» (خوانده شود اُورْتَ با رْتَ)، خشثْرَ[۱]، آذر که هرچهارخدایان گاثایی هستند - و هئومَ[۲] واسم نوع یزَتَ[۳] که هردو دریسنای هپتنگ هائیتی[۴] یافته میشود. ترکیباتی دیگر با مثْرَ[۵] وخورِنه[۶] وسیَاُثْنَ[۷] ودئنَ[۸] و نمَه[۹] و سْتَاُتَرَ[۱۰] که همه کلمات گاثایی هستند؛ واسامی دیگری مانند اهوم ستُوت[۱۱] و اَسم یَهمایی اُوشْتَ[۱۲] و اشم ینگه وَرِزَ[۱۳] و اَشم ینگه رَاُچا[۱۴] که یاد آور بعضی از مطالب واشارات اوستای قدیم میباشند. با اینحال در فروردین یشت بخدایان اوستای جدید هم توجه شده است، مانند: میثْرَ که سه بار ذکر شده (بندهای ۱۸ - ۸۶ - ۹۵) و رَشْنو[۱۵] و داموئیش اُوپَمَن[۱۶] و اَردوی سورا اَناهیتا و اَرشْتات[۱۷] و نئی رِیُوسنگهه[۱۸] و اَپام نَپَت[۱۹]

۱- Xšaθra ۲- Haoma ۳- Yazata
۴- haptanghāiti ۵- mathra ۶- Xvarənah
۷- Syaothna ۸- daena ۹- nəmah
۱۰- Staotar ۱۱- Ahum - stut ۱۲- ašem-yahmai-ušta
۱۳- asəm - yənghe - Varəza ۱۴- ašəm-yənghe-raočā
۱۵- Rašnu ۱۶- Damoiš Upamana
۱۷- Arštāt ۱۸- Nairyosangha ۱۹- Apām Napat

وبنابراین میتوان فرض کرد همهٔ مردان وزنانی که در این جدول ذکر شده اند، خواه از افراد تاریخی باشند یا افسانه یی، بمحیط اوستای قدیم مربوطند واز اینجا چنین نتیجه میگیریم که جدول اسامی فروردین یشت تاعهود بسیار قدیمی ازعهد یشتها بالا میرود .

علاوه بر این دلائل متقنی در دست داریم برای آنکه یشت ۱۳ را بطور کلی بعنوان یکی از قطعات بسیار قدیم اوستای جدید محسوب بداریم، وباین مناسبت آنرا تالی یشت دهم قرار دهیم. از آنجا که محیط جغرافیایی یشت دهم ایران شرقی یعنی مرو و سرزمین آریا و سغد و خوارزم است، بآسانی میتوان فرض کرد که قسمتی از یشت ۱۳ درنواحی شرقی ایران تدوین شده است . بدبختانه نمیتوان ناحیه ها وسرزمین ها و همچنین قبایل مذکور در این یشت را بتحقیق معلوم کرد . اسامی جغرافیایی وتاریخی مربوط در بندهای ۱۲۵ - ۱۲۷و۱۴۳-۱۴۴ ذکر شده است. در اولین قسمت بنامهای اشخاص وپدران این افراد بازمیخوریم : موژین[۱] (= میزین[۲]) از سرزمین موژ[۳] (= میز[٤]) - راُژدین[۵] از سرزمین راُژدی[٦] - تنوین[۷] از سرزمین تنوی[۸] (تنی[۹]) - دو برادر از سرزمین انگهوی[۱۰] (= انگوهی[۱۱]) و دو برادر از سرزمین اپخشیر[۱۲]. چون همهٔ این اسامی ایرانیست ، ظاهرا مربوطست باستقرار قبایل ایرانی بصورت امارتهای کوچک، اما هیچیک ازاین نواحی معلوم نشده است .

۱- Mužien ۲- Mižien ۳- Muža
٤- Miža ۵- Raoždien ٦- Raoždiya
۷- Tanuyien ۸- Tanuya ۹- Tanya
۱۰- Anghvi ۱۱- Anguhi ۱۲- Apaxšira

دربندهای ۱۴۳-۱۴۴ نویسنده ادعیهٔ فروشی های مردان و زنان پاک دین سرزمین اقوام اَرِیَّ و تُورِیَّ و سئیریمَ و سائی نی و داهَ را ذکر می کند یعنی بدون تردید مزدیسنیان تمام قسمتهائی از جهان را که نویسنده می شناخته و درآنها معتقدین بمزدیسنا وجود داشته‌اند. اسم اَریَّ علی الظاهر درعهد تدوین این یشت بر ایرانیانی اطلاق میشد که مسکن ثابتی انتخاب کرده بودند اما تحقیقات مختلفی که برای مشخص ساختن نژاد وقومیت اقوام توریَّ وسئیریمَ وسائی نی شده بنتایج قاطعی نرسیده است.

قوم تُورَ در گاتاها هم ذکر شده و نام اعقاب فریّانَ[1]ی تورانی دربسنای ۴۶ بند ۱۲ (ورجوع شود به یشت ۱۳ بند ۱۲۰) آمده‌است. فریّانَ یک نام ایرانی‌است. دربند های ۳۷-۳۸ از فروردین یشت صحبت ازعشیرهٔ «تورَ» ازقبیلهٔ «دانو» دشمن مزدیسنان میشود که ده هزار جنگجو داشت. کلمهٔ دانو که در ریگودا معنی موجودات اهریمنی میدهد شاید در اصل یک اسم بمعنی «دشمن» یا چیزی از این قبیل بوده است[2]. تصور می کنم که کلمهٔ تورَ درآغاز امر برای تعیین قبایل چادرنشین که معمولاً وحشی وغارتگر بودند بکار میرفته است[3]. خواه از نژاد ایرانی بودند یا نه، وازمیان آنان تنها چند خاندان وقبیلهٔ منفرد مزدیسنا را پذیرفتند. قوم «سئیریمَ» را مارکوارت همان قوم «سوروماتای[4]» دانسته‌است. بدین معنی که «سئوروم‌َت»[5] باحرف مکرر «u» و حالت جمع «ت» برسم

۱- Fryāna ۲- Geiger, Osterānische Kultur, p. 197

۳- رجوع شود بمقالهٔ من در آ کتااوریانتالیا ج ۴ ص ۹۶

۴- Sauromatai ۵- Sauruma-ta

ایران‌شمالی دراصل سئیریم باحروف مکرر « i »بوده‌است‌وچنانکه قبلاً گفته‌ام تکرارحروف دروسط کلمه یکی‌ازآثار لهجهٔ ایران میانه‌است که بوسیلهٔ ناسخین‌وکسانی‌که اوستارا بخط‌عهد ساسانی درمیآوردند،درلهجهٔ اوستایی وارد شده است. کلمهٔ «سرم» از اوستای دورهٔ اشکانی همان‌قوم «سارمات»درنزدنویسندگان‌قدیم یونانیست،وامکان‌هم‌دارد که‌سوروماتای[۱] وسارمات[۲] دوملت مختلف‌باشند[۳]. اگراسمهای‌سوروماتای وسارمات واقعا مربوط بیک قوم می‌بود، چون کلمهٔ «سارمات» هیأت بسیار جدیدی‌است نمیتوان وجودآنرا با همین هیأت درمتنی بقدمت فروردین‌یشت‌پذیرفت. ازطرف دیگر چون نمیدانم قوم سارمات‌درعصرمورد نظرماکجا سکونت داشته اند اصرار در تعیین محل آنان بیمورد بنظر می آید .

قوم«سائی‌نی»[٤] یا«سائی‌نو»[٥] محققا مجهول‌اند ویکسان‌دانستن‌آنان با چینیان که دارمستتر[٦] پیشنهاد کرده است ، و عقیدهٔ وست براینکه این قوم در ناحیهٔ سمرقند میزیسته اند[۷] ، هم مستند براصل‌صحیحی نیست .

اماقوم‌داه[۸]، کلمهٔ سانسکریت‌اسم این‌قبیله داس[۹] به معنی قبایل

---

۱ - Sauromatai این کلمه بعقیدهٔ Andreas یعنی دارندگان موی سیاه (سیاه مویان) Sau یعنی سیاه و Rōm یعنی مو، رجوع شود به.
Lommel , Archiv für slavische philologie: t . 40, p. 153

۲- Sarmatae

۳ - این عقیدهٔ Rostovzeff است در : Iranians and Greeks in South Russia (Oxford, 1922) pp 33et 113 sqq.

٤- Sāini ٥- Sāinu

٦- Z.A.II,p. 534

۷- Pahl. Texts, I, p.37 et IV, p.264

۸- Dāha ۹- Dāsa

دشمن است که تا حدی هم صفات اهریمنی داشته باشند و این اسم از همان ریشه است که کلمهٔ فارسی هخامنشی واوستایی «دَهیو»[۱] بمعنی مملکت[۲]، و کلمهٔ دَها[۳] بمعنی انسان در زبان فوم «ساس»[٤].

داه[٥] یا دااَی[٦] یا داه[۷] یک قبیلهٔ صحراگرد ایرانی هستند که در عصر اسکندر بنا برنص آرّین[۸] در شمال گرگان (هِرکاینا) ومرو سکونت داشتند. اما عین همین نام برملل دیگر هم اطلاق شده بود زیرا هرودت دربند ۱۲۵ ازکتاب اول خود قومی را باسم «دااَی» در میان اقوام چادرنشین ایرانی ذکر می کند.

در کیفیت ترکیب چند اسم خاص ازجدول اسامی یشت ۱۳

تحقیق درباب دستهٔ اسامی خاص که دربند های ۹۶- ۱٤۲ فروردین یشت دیده میشود ازلحاظ کیفیت تشکیل وترکیب اسامی ما را متوجه وجه استعمال تازه‌یی میکند و آن اینست که پسران یکفرد غالباً دارای اسمهای مرکبی هستند که با جزء اول ویا جزء دوم آن درهمه یکسان است مانند وُهونَمَه[۹] و وُهووَزْدَه[۱۰] پسران کَتو[۱۱] و وُهورَاُچَه[۱۲] و اَشورَاُچَه[۱۳] ووَرِسمورَاُچَه[۱٤] پسران فرانیَ[۱٥] واَیوّاَستی[۱٦] و وُهواَستی[۱۷]

۱- Dahyu

۲ - کلمه دَسْیو dasyu درسانسکریت برای معیین قبایل دشمن بکارمیرود رجوع شود به Hillebrandt, ved. Mytologie, III, p 274 sqq

۳- Dahā

٤ - رجوع شود به Sten Konow, Festschrift Wilh. Thomsen., p. 97.

٥- Dahe ۶- Δáoi ۷- Dahae

۸- Arrien ۹- Vohu-nəmah ۱۰ Vohu-vazdah

۱۱- Katu ۱۲- Vohu-raočah ۱۳- Ašo-raočah

۱٤- Varesmo-raočah ۱٥- Frānya ۱٦- Ayo-asti

۱۷- Vohu-asti

وگَیَداستی[۱] و پسران پُورُوداخْشتی[۲] (دوپسر دیگر همین مرد دارای نامی هستند که بنوع دیگر ترکیب شده است) وغیره. درغالب مواردی که چندنام مرکب میآیند، که قسمت اول یادوم آنها از یک ریشه است، میتوان فرض کرد که آن اسامی ازچند برادر است وممکن است دراین باب مثالها متعددی ذکر کرد[۳]. مثلاً دربند ۱۰۱ بلافاصله بعدازشاه ویشتاسپ نام «زَئیری وَئیری»[٤] را می‌یابیم که در افسانها بعنوان برادر ویشتاسب مشهورست و بعد از او نام یُوخْتَ وَئیری[٥] و بعددونام «سری‌رَاُخْشَن»[٦] وَ «کَرِسَ اُخْشَن»[۷] وقدری دورتر، درهمین بند، چهار نام مرکب با اَرشْتی[۸] آمده است و دو بندبعد دواسم بپایی که با «اسب» و هشت اسم که با «آذر» ودو اسم که با «شیَّاُثن»[۹] ترکیب شده‌اند دنبال اسم «سْپنتو دات» می‌آید که درداستانها فرزند ویشتاسب دانسته شده است. تمام این اسامی از زئیری وئیری تا سپنتودات احتمالاً متعلق باعضائی‌ازخانوادهٔ ویشتاسب وزن او «هوتئوسا» است. انتساب شخص بپدر معمولاً از این راه نشان داده شده که یا اسم آندو بلافاصله دنبال همذکرشودمانندنی‌جَر[۱۰] دسرسَوَه[۱۱] وویستَاُورو[۱۲]

۱- Gayadāsti ۲- Pourudāxšti

۳- دعوی Hertel، Achaemeniden und Kayaniden، p. 27
در اینکه در مواردی که ازچند برادر یا خواهر سخن بمیان آمده نام وعنوان پدر همواره در ذکر نام هریك از افراد تکرار میشود، فرضیه یی است که همگام امتحان همواره با غلط مواجه میشود

٤- Zairivairi
٥- Yuxtavairi ٦- Srīraoxšan ۷- Kərəsaoxšan
۸- aršti ۹- šyaoθna ۱۰- Nijara
۱۱- Savah ۱۲- Vīstauru

پسر نوذر[۱]. دواسم که بعد از اسم سپنتودات می آیند ظاهراً میتوانند باین خاندانها افزوده شوند زیرا بلافاصله بعد از آنها اسامی اعضاء یک خاندان دیگر که بر اثر مصاهرت با خاندان زرتوشتر شهرت یافته اند آمده و آن نام خانوادهٔ «هُوگوَ» است. در سلسلهٔ شاهان یا امرای مقدم بر عهد زردشت که با عنوان کوی ذکر میشوند (بند ۱۳۲) بدون تعیین تعاقب نسبی نام کوی ارشن[۲] و کوی بیرشن[۳] ودوتن دیگر که نامشان با جزء ارشن[۴] ترکیب نشده است، یعنی کوی پسینه[۵] و کوی اوسدن، آمده‌است. ـ همهٔ این چهارتن در ادبیات پهلوی (بند هشن فصل ۳۱ بند ۲۵) بعنوان برادر ذکر شده اند، و بعد از آنان نام «سیاورشن» آمده که بنا بر سایر موارد از یشتهای کهن پسر کوی اوسدن شناخته شده‌است. اگر این طرح نسبی را بعنوان با فروردین یشت تطبیق کرد، ملاحظه می شود که برادرزاده هم دراین حال دارای نامی با همان ترکیب نام عم است. گاه اتفاق می افتد که نام پدر و پسر دارای یک ترکیب واحد باشد و از آن جمله است اَسَ سَرِذَ[۶] پسر اَشَ سَ ئیر ینک[۷] (بند ۱۱۴).

۱- این دومی یعنی ویستاوروی نودری در یشت ۵ بند ۷۶ - ۷۹ ذکر شده‌است بنا بر عقیدهٔ مشهور (رجوع شود به Jackson, Zoroaster, p. 70 : و نیز رجوع شود به (Moulton, Early Zoroastrianisme, p. 206 sqq. وشناسپ وزن سن هوتوسا هردو از خاندان نوتر Naotara بوده اند ادعای کتاب پهلوی یادگار زریران که این دو برادر وخواهر بوده‌اند ظاهراً افسانه ییست که برای تمدیس خودوگدس Xwêdvaɩdas (یعنی ازدواج بین محارم نزدیک) جعل شده‌است

۲- Kavi Aršan ۳- Kavi Byaršan ۴- aršan

۵- Kavi Pisinah ۶- Ašasarədha ۷- Ašasairyank

در این فهرست بعد از نام مذکور یک نام دیگر یعنی اَشَ سَرذَ پسر زئیرینک[۱] آمده و این اولین بار نیست که دو شخص با یک نام ولی از دونسبت مختلف در یک فهرست و پشت سر یکدیگر جای گرفته‌اند، وبا اینحال وحدت اَشَ سَ‌ئیرینک‌وزئیرینک که هر یک پدر یکی ازاین دو «اَشَ سَرذَ» هستند وجود اختلالی را در قسمت مذکور میرساند. این شکل از صورت بندی اسامی را که هیچگاه ترتیب منظم نداشت، نمیتوان در سلسلهٔ نسب های هخامنشی و اشکانی که بما رسیده است ملاحظه کرد وبنابراین چنین بنظرمیرسدکه خیلی زود ترازاینها متروك مانده باشد ولی عدم کفایت اسناد ما را باخذ نتیجهٔ قاطعی در این باب نمیرساند. شاید بتوان اثر این ترتیب را درجدول مغشوش شاهان ماد که کتزیاس[۲] ذکر کرده، و ظاهراً نام رؤسای قبائل بوده است، یافت. در این جدول نام آرباسس[۳] وآربیانس[۴] و آرتی‌کاس[۵] و آرتی‌نس[۶] را می‌یابیم. عین این‌روش بعداً بوسیلهٔ ترتیب‌دهندگان سلسلهٔ نسبها تقلید شده وغالباًباین نحو بوده‌است که بپدروپسر نامی بایک ترکیب داده‌اند مثلا برای مَنوش‌چیثر[۷] پسر اَئیریاوَ[۸] (یشت ۱۳ بند ۱۳۱) پدر جدبدی با نام (پهلوی) مَنوش‌خُورنَر[۹] و جدی بنام خُورنَگ[۱۰] یاد کرده اند واز میان اجداد او و یا بنا برقولی دیگر اجداد مادری مَنوش چیثر نامهای

۱- Zairyank ۲- Ctésias ۳- Arbaces
۴- Arbianes ۵- Artykas ۶- Artynes
۷- Manuščiθra ۸- Airyāva ۹- Manušxvarnar
۱۰- Xvarnaγ

فْرَزُوشگْ[1] پسر زُوشَگ[2] پسر فْرگوزَگ[3] پسر گوزگ[4] را ملاحظه می‌کنیم. بهمین ترتیب برای فریدون (= تَرِاتَ اُنَ[5]) عدهٔ جدیدی از اجداد معلوم کرده‌اند که نام همهٔ آنها بگاو ختم میشود (بندهشن فصل ۳۱ بند ۷). در آخرین قرن ازعهد ساسانی اسامی مأخوذ از تاریخ داستانی قدیم درخانوادهٔ پادشاهی و خاندانهای نجبا متداول بوده است. این مطلب را نلدکه متذکر شده و ذکر کرده‌است[6] پس جای تعجب نیست که در آن دوره استعمال اسمهایی با بک ریشه، چنانکه ازفروردین یشت می‌شناخته‌اند، ازنو معمول گردیده باشد. ازمیان پسران خسرو دوم اشخاصی را مانند «شادمان» و «شادرنگ» و «اَروَندرَنگ» و «ارونددست» و «پوسدل»[7] وپوس‌وه[8] وخورّه[9] و مرد خورّه[10] وزادان خورّه[11] ملاحظه می‌کنیم[12].

تاریخ داستانی دریشت ۱۳. تقسیم جهان بسه بخش

تحقیق درقدمت فروردین یشت مسألهٔ مهمی است زیرا این یشت اشارات متعددی به‌اصول عقاید وآداب مذهبی وافکار مربوط بتکوین عالم و

۱- Frazūšag ۲- Zūšag ۳- Fragūzag

۴- Gūzag. راجع باصل این سلسله نسب رجوع شود بمقالهٔ من در Festschrift F.C.Andreas, p 64sqq.

۵- Θraêtaona ۶- طبری ص ۱٤۷ حاشیهٔ شمارهٔ ۱

۷- Pusdil ۸- Pusvêh ۹- Xurrah

۱۰- Mardxurrah ۱۱- Zādānxurrah

۱۲- یوستی، کتاب نامهای ایرانی ص ٤۲۰

دورهٔآخرالزمان ونیزباساطیروتاریخ داستانی‌دارد [۱]. اسامی اربابانواع مذکور در فروردین یشت را قبلاذکر کرده‌ایم . در این یشت «سَت وَاسَ» [۲] بمنزلهٔ ستاره‌یی‌شمرده شده است که‌باران‌را برروی زمین‌میریزد (بندهای ۴۳-۴٤). این یشت مارا بتفصیل از اعمال مختلف فَروشی‌ها، پرستش ارواح وسردگان ازباب رابطهٔ آنها بافروشیها (بندهای ٤۹-۵۲) رستاخیز اجساد (بند ۱۱) آگاه میسازد ، و همچنین از طرز پیشکشی و تقدیم زاُئُر [۳] وازدستهٔ بهم بسته‌یی که برَسمَن [٤] نامیده میشود و موبد هنگام ستایش آنرا بکار میبرد (بندهای ٢٤-۲۷) ، از ادعیه و اورادی که دفع شر میکند (بند ۲۰ ببعد) سخن‌رفته است. درهمین یشت به‌نبرد فاتحانهٔ قوای خیر باقوای شرّ برسر آب وگیاهان (بند ۷۸) و داستان گیهٔ اولین‌بشرومنشاء خاندانهای آریایی(بند ۸۷) اشارت‌رفته و نیز گفته شده است که کرساسپ که، خود از کسانی است که‌دردورهٔ آخر الزمان پهلوانیها خواهد کرد، بوسیلهٔ ۹۹۹۹۹ فروشی‌نگاهبانی‌میشود (بند ٦۱) وهمین عده ازفروشی‌ها نطفهٔ زرتشت راهم محافظت می‌کنند (بند ٦۲) تاآنکه سه نجات دهندهٔ عالم که آخرین آنان اَستَوت ارتَ [۵] است، ازاین نطفه واز مادران قابل احترام خودکه در پایان جدول زنان مؤمن و

۱ــ ازفروشی‌یشت اطلاعاتی‌هم‌راجع به‌تمدن این دوره میتوان بدست‌آورد مانند : مبارزات برای تقسیم‌آب(بندهای ٦۵-٦۸)، جنگ وسلاحها (بندهای ٤۵-٤۸ و ٦۹ - ۷۲) و چند روایت مربوط به قدیمترین جنگهای مذهبی ایرانیان مزداپرست که درسایرقطعات‌موجوداوستا ذکری ازآنها نمی‌یابیم(بندهای۳۷-۳۸)

۲ - Satavaêsa ۳- Zaothra ٤- Barəsman

۵- Astvat-ərəta

پاکدامن ذکر شده اند ، بدید آیند . «گیه» و «سس اُشیَنت» [۱] (استوت ارت) نشانهٔ آغاز وانجام زندگی بشری هستند (بند ۴۵)

اگر چه در فروردین یشت اصول عقاید مربوط بتکوبن عالم و رستاخیزرا درهیأت قطعی خود می‌یابیم ، اما مغایرتهابی‌اساسی هم میان این یشت و قطعات دیگر اوستای جدید در باب تاریخ داستانی پیش از عهد زرتشت ملاحظه می‌کنیم (بندهای ۱۳۰ - ۱۳۸) که درعین حال نظم تاریخی‌آن قابل ملاحظه است. قبلا اشاره کرده‌ایم که ازدو پهلوان متعلق به یک سلسلهٔ داستانی یعنی هئوشیَّنگهه وتخمَ اُورُوبَ تنها اولی معلوم نویسندهٔ فروردین یشت بود واین هئوشینگهه هم هنوزجای قطعی خودرا در سلسلهٔ پادشاهان داستانی بدست نیاورده بود. دراینجا تاریخ داستانی هنوز از ییمَ شروع میشود واین امر باصفت‌اصلی اولین بشر که باین شخص داده میشده‌وخودبازمانده‌یی‌ازدورهٔ هندوایرانیست ، ساز گار است . اَئوشنَرَ که درهیچ جای دیگر از اوستا یافته نمیشود، ولی در دینکرت(کتاب۷ فصل ۱ بند ۳۷) بعنوان وزیر کَوی اُوسَدَن ذکر شده است ، در فروردین یشت درعهد مقدمتری از حث نظم تاریخی، یعنی بلا فاصله بعد از ثرَاتَئونَ قرار دارد .

از ذکر منوش جیثرَ بعنوان پسر اَئیریَّا وَ (فقرهٔ ۱۳۱) وازادعیه واذکار فروشی های سرزمینهای ادرانی‌وتورانی و سَئیرِ نمی(بند۱۴۳) جنین نتیجه

[۱] Saošyant

میتوان گرفت که نویسندهٔ فروشی یشت از داستان تقسیم جهان بسه قسمت میان سران نراتئون یعنی سرم [۱] و توج [۲] و ارج [۳] که نامهای پهلوی آنانست ، ودر شاهنامه بشکل سلم وتور وایرج آمده ، آگاه بود . من سابقاً از این عقیده پیروی کرده‌ام [٤] لیکن بعداً از آن منصرف شدم . تقسیم جهان بسه بخش در قسمت موجود اوستا ذکر نشده ولی در یک کتاب مفقوداوستابنام چهرداتآمده بود واین داستان‌از روی‌آن کتاب در دینکرت(کتاب هشتم‌فصل ۱۳ بند۹-۱۰)خلاصه شده استبدین ترتیب: «اخبار فرِتُون یادساه خْونیرس(خْونیرَت، رجوع شود به همین کتاب صفحات مقدم) راجع به پیروزی وی بردها گ وتصرف سرزمین‌مازندران وتقسیم‌خْونیرس میان‌سه‌بسر خود سَرْمْ وتُوج‌وارج . . . سلطنت مَنوشچهر ازاخلاف ارِج» . بنابراین فروردین یشت چنانکه دیده‌ایم حاوی ادعیه‌یی است برای فْرَوَشی های مردان و زنان مؤمن ممالک آریایی وتورانی و سئیریمی وسائی‌نی وداهی ، وبنحوی که می‌بینیم این واحد های نژادی پنج است نه سه .

موضوع قابل‌توجه دیگرآنست که نام «اَئیریاوَ» پدر مَنوش چیثْرَ بنا برآنچه درفروردین یشت ملاحظه میکنیم، مشتق‌ازاسم‌نژادنیستزیرا اینگونه اسامی‌بالفظ ازاسم نژاد وقبیلهٔ‌مربوط بدون افزودن چیزی‌بوجود میآیند، چنانکه در«سَرْم» ملاحظه‌می کنیم که همان‌سئیریم [٥] است وسئیریم

۱- Sɪ̈m ۲- Tūč ۳- Ērêč

٤- Festchrift F. C. Andreas, p. 69.

٥- Sairima

خوداسم قبیله ونژادی معین است؛ و با باافزایش پساوندی بوجود میآیند چنانکه در نوج (= نورج) می‌بینیم که با افزایش پساوند «ج» بر کلمهٔ «نور» ساخته شده است و ارج که باافزایش «ج» بر «ار = êr» حاصل شده و ریشهٔ «ار» همان ائیری[۱] میباشد. لیکن «ائیریا و» احتمالاً اسم مرکبی از قبیل «اریا رمن»[۲] است[۳].

بنا برین در فروردین یشت کمترین اثر ازتقسیم عالم بسه‌قسمت میان سه پسر فریدون که اسامی آنها مشتق از اسم نژاد های ائیری و «نور» و «سئیریم» باشد، وجود ندارد، وچون مللی که مجموع ساکنان عالم‌را بنا بر اطلاع مزدا پرستان ایران شرقی، بوجود میآورده اند، پنج قوم اند نه سه قوم، پس میتوان چنین نتیجه گرفت که داستان تقسیم عالم بسه قسمت معلوم نظر نویسندهٔ فروردین یشت نبوده است.

معهذا موضوع تقسیم یک پادشاهی میان سه پسر که کوچکترین آنها مملکت اصلی و اساسی را مالک شود، نزد ایرانیان شمالی، از ایام قدیم وجود داشته‌است. این موضوع را دردو افسانهٔ مختلف راجع باصل

۱- Airya　　　۲- Aiiyāramna

۳- بنا بر نظر بارتولومه Bartholomae «ائیریا و» عبارتست ازائیری (Airya) باضافهٔ پساوند «او» (ava)، ولی یوستی در کتاب نامها ص ۱۱ این‌اسم‌را ائیری و Airyava خوانده وآنرا بمعنی بار مانده وخلف ائیریو Airyu معنی کرده‌است. ولی کلمه ائیریو که اصلا وجود ندارد میتواند خود وسیلهٔ اشتقاق کلمهٔ دیگری قرار گیرد. پس قاعدةً بایدمصدر اشتقاق کلمهٔ «ائیریا و» کلمهٔ «ائیری» باشد نه اسم دیگر.

سکاهاو پادشاهی آنان که هرودت (کتاب چهارم بند ٥ - ١٠) نقل کرده است ، می یابیم . موضوع مذکور در عهد نامعلومی در تاریخ داستانی ایرانیان مزدا برست نیز راه یافته است ودرنتیجه سه نام اوّل از اسامی پنج نژادمذکور درفروردین یشت(بندهای ١٤٣ - ١٤٤)را برای انطباق برداستان یاد شده انتخاب کرده وزمان این واقعه را نیز در تاریخ داستانی بسیار جلو برده اند ؛ زیرا در فروردین یشت «ییمَ» و «ثْرَائئونَ» که بعد از خلع «اَژی دَهاکَ »جانشین« ییمَ» محسوب میشود ، فرمانروای همهٔ آدمیان وسرزمین خْونیرَس بوده اند و حال آنکه در دورهٔ «مَنوش‌حیثْرَ » ایرانیان بایک حکومت مستقل مبارزه میکردند که فْرَنْگْرَسینّ بر آن حکومت داشت. درست میان دورهٔ «ثْرَائئونَ» و «مَنوش چیثْرَ » یعنی دوره‌یی که در فروردین یشت نام «اُوزَوَ» از نژاد (یا بسر) «تُوماسْبَ» و «اَغْرَارَثَ» ازنژاد (یاپسر) «نَرَوُ»درآن‌دوره ثبت شده است،فرددیگری را فرارَ داده اند که نامش از کلمهٔ «اَئیریَّ» اشتقاق یافته است و ضمنا منوش چیثْرَ را نیز از اخلاف این فرد پنداشته اند وآنگاه « ائیریّاوَ» را که وجه‌اشتقاق آن ائیریَّ + اوَ(=ارجْ،ایرج)است،یکی‌ازقهرمانان‌شمرده وبرای او برادرانی تصور کرده اند که اسامی آنان از «تُورَ» و«سَئیریم» مشتق است ، واین سه تن‌را مجموعاًبسر ان «ثْرَائئونَ» خواندند . بعد از این مرحله برای آنکه رابطهٔ تاریخی و نَسَبی هم میان « اَئیریّا وَ » و «مَنوش چیثْرَ » ترتیب داده شود ، بنا بر روایت معمول وبه‌تبعیت از

«خْوَتای نامَگْ» (خداینامه) ساسانی که اخبار تواریخ عربی وفارسی بآن منتهی می گردد ، اورا جدّ مادری (پدر و مادر) «مَنوش چیثْر» دانستند وحال آنکه بنا برروایات دینی چندین پشت میان ارح (ایرج) ومَنوش چیثر (منوچهر) فاصله است[۱] .

بعد از این اصلاح کار دیگری نیز انجام گرفت بدین معنی که «اُوزَو» و«اَغرَ ارثَ» نیز در فهرست افراد داستانی تغییر مکان یافته ونام هر یک از آنان در محل دیگری ثبت شده است .

اگر بخواهیم زمان ورود افسانهٔ تقسیم عالم را در تاریخ داستانی ایرانیان مزدا پرست بدانیم ، میتوانیم با مطالعه در هیأت ظاهری اسم «ارژ» (= ارح ، ایرج) در شاهنامهٔ فردوسی و کتب مورخان تازی و پارسی باین مقصود برسیم .

حرف ژ در یک دورهٔ نسبهً جدید از حرف z لهجهٔ مرکزی که لهجهٔ رسمی دورهٔ اشکانیان بوده است تحول یافته ومعادل است باحرف z در لهجهٔ جنوب غربی که در عهد ساسانیان بکار میرفته است . هیأت ظاهری کلمهٔ ارح که حرف «ح» آن قاعدةً «ژ» یا «ز» خوانده میشود باید هنگام قرائت «ارژْ» تلفظ گردد . این اسم در عهد اشکانیان بوجود آمده است و نمیتوان آنرا بعهد قدیمتری نسبت داد زیرا داستان تقسیم ممالک بسه قسمت مسلماً مبتنی است بر تصور یک شاهنشاهی متحد ایرانی پیش از عهدی که دشمنانی آنرا از مرزهای شمالی وشمال شرقی ومغرب

۱- رجوع شود به آندره آس در: Festchrift, F. C. p.65 sqq

تهدید میکرده اند .

در دورهٔ هخامنشیان در مغرب ایران تنها یک دولت و قدرت یونانی برای تهدید شاهنشاهی ایران وجود داشته است لیکن در جانب شمال هیچ قدرت سیاسی که چنین کاری از آن ساخته باشد موجود نبود وتنها از دورهٔ اشکانیست که تهدید ایران از جانب شمال بوسیلهٔ اقوام بیگانهٔ ساس و تخاروالانیان و جزآنها آغاز شد. پس دورهٔ شاهنشاهی قوم پارت میتواند دورهٔ قبول این افسانه یعنی افسانهٔ تقسیم ممالک ایران بسه قسمت و ثبت آن در تاریخ داستانی ایران باشد. اگر چه بطور قطع معلوم نبود اقوامی که در فروردین یشت باسم «تُورَ» و «سَئیریمَ» خوانده شده اند کدامیک از اقوام بوده اند، لیکن ایرانیان دورهٔ اشکانی این دو اسم را بقبایل متخاصمی که در این هنگام دردو مرز شمالی وغربی بسر میبرده اند اطلاق نمودند . سَئیریمَ برملتهای ممالک یونانی و رومی، و تُور برافوامی که پیاپی از سرحدات شمالی و شمال شرقی بجانب ایران میآمدند، یعنی اقوام ساس وتُخار وخیون و غیره ، اطلاق گردید. چندی بعد قبایل ترك هم درعداد قبایل تورانی در آمدند.

کیانیان

آقای «ژ. هرتل» درکتاب «هخامنشیان و کیانیان»[۱] موضوع کیانیان را چنانکه درشاهنامه ودیگرمآخذ آمده، ومتأثر از روایت خداینامهٔ دورهٔ ساسانی است، مورد مطالعه وتحقیق قرار داده است. وی جداً نظر یوستی را درکتاب نامهای ایرانی مورد انتقاد قرار داده است. در کتاب

۱– J. Hertel : Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924.

بوستی فهرست انساب پادشاهان کاملا داستانی یا تقریباً داستانی مربوط بدوره های بسیار قدیم از روی منابع قدیم و جدید، بدون تمییز و جدا کردن آنها از یکدیگر ترتیب یافته، و سعی در اثبات این نکته شده است که افراد اخیر سلسلهٔ کیانی در واقع افرادی از خاندان هخامنشی هستند که بنابرعقیدهٔ هرتل مخالف بامزداپرستی گاتابی بوده اند. مبنای عقیدهٔ هرتل در این مورد فرضیه ییست که آنرا در کتاب «زمان زرتشت»[1] آورده و گفته است زرتشت در دورهٔ ویشتاسپ (هیستاسپس [2]) پدر داریوش اول ظهور کرده است و داریوش و همدستان او برای مبارزه بامغان مادی که طرفدار آیین قدیم ایرانی بوده اند همعهدشدند [3]. بعقیدهٔ من کسانی که ارزش تاریخی قیام داریوش را مورد توجه قرار ندهند نظریاتی را که مبتنی برآنست بزحمت خواهند پذیرفت. علاوه براین دلایل مؤلف در کتاب جدید او بنظر من استوار تر ازدلائلی است که در کتاب «عهد زرتشت» آورده است. وی ضمن آنکه جنبهٔ جعل و عدم استناد باسناد را در سلسلهٔ نسبهایی که در روایات زرتشتی وجود دارد، نشان میدهد، درهمان حال این عقیده‌را هم که یکسان بودن چند تن از اعضاء سلسلهٔ داستانی کیان بابعضی ازافرادخاندان تاریخی هخامنشی بنحوی که مؤلفان پهلوی نوشته اند، میتواند افسانه هایی ازهمین قبیل باشد، رد می کند. بعبارت دیگر هرتل روایت دینی ایرانی‌را هرجا که احتیاج داشته باشد می‌پذیرد و هرجا که مورد حاجت او نباشد بدور میاندازد.

من دراینجا قسمتهای بسیار جدید ازروایات مربوط بتاریخ کیانی‌را

۱- Die Zeit Zoroastres   ۲- Hystaspes

۳- رجوع شود به اشارات انتقادی من در Acta Orientalia ج ٤ ص ۹۲ یادداشت شمارهٔ ۱

که در حال توسعهٔ داستانهای ملی فراهم آمده است . رها می کنم و تنها بتحقیق دربارهٔ عناصر کهن آن میپردازم . تنها مأخذی که میتوان درین مورد ازآن استفاده کرد یشتهای کهن است. فروردین یشت بی‌تردید از قدیمترین یشتهایی است که درآنها ذکری ازافراد سلسلهٔ «کَوی»[1] آمده است . در آن قسمت از فروردین یشت که نام معاصران زرتشت ذکر شده است ، یعنی در بند ۹۹ تنها یک‌اسم می‌یابیم که باعنوان «کَوی» یاد شده واو کَوی ویشتاسپَ حامی زرتشت پیغامبر است . نام باقی کَویان در بندهای ۱۳۰ - ۱۳۸ از همین یشت که وقف بر اسامی افراد پیش از دورهٔ زرتشت است ملاحظه میشود . دراینکه تمام افرادی که درقسمت مذکور ذکر شده اند، خواه کاملا افسانه‌یی و یا تاحدی تاریخی باشند. پیش‌ازدورهٔ زرتشت‌زندگی‌میکرده واسامی‌آنان‌با همان‌ترتیب خاص‌زمانی که می‌بینیم ذکرشده وصحیح وقابل‌اعتماد میباشند، جای‌تردیدی نیست زیرا همین‌نظم‌وترتیب زمانی‌را درسایرمآخذ قدیم‌می‌بینیم اگرچه‌بعضی اختلافهای‌اساسی‌هم‌دربارهٔ احوال هر یک‌ازآنان ملاحظه می کنیم.و این خود دلیلی است برآنکه مآخذمذکور مستقل از یکدیگرند وتحت تأثیر هم ایجادنشده‌اند.درهمهٔ این‌مآخذ یعنی یشت۱۹ (زامیادیشت) بندهای ۲۵-۸۷، یشت۵بندهای ۲۰-۷۹یشت،۹ بندهای۳-۳۲و یشت۱۵ بند۷-۳۷ ، این دسته از کویان بدورهٔ مقدم برعهد زرتشت نسبت داده شده اند.

فهرست‌پهلوانان مقدم‌برعهد زرتشت که‌درفروردین یشت، ملاحظه

1- Kavi لقب یکدسته از سلاطین اوستایی است که در روایات ملی از آن سلسله به «کیانیان» تعبیر میشود . «کَوی» بمعنی «شاه» است . مترجم

می کنیم، وتنها فهرستی‌است که از اسم بیمَ آغاز می شود ، بنظر من قدیمترین فهرست این اسامی است . در این فهرست سه دسته از اسامی را میتوان ملاحظه کرد: اول- پهلوانان اولین‌عصر از تاریخ داستانی که ازییمَ آغاز وبه مَنوش‌چیثْرَ ختم میشود ونسبت همهٔ آنان غیر از آاُشْنَرَ معلوم گردیده است . دوم - دسته‌یی از افراد که هریک بالقب«کَوی» ذکر شده‌اند. سوم - کِرساسْپَ از خاندان سامَ، آخْروُرْ از اخلاف کَوی هئوسَروه، هئوشینّگهه‌و فْرَداخْشْتی پسر خومبیًّ که هیچیک از آنان عنوان کَوی ندارند .

این چهار تن که دستهٔ سوم از افراد مذکوررا تشکیل میدهنددر حقیقت خارج از نظم و ترتیب زمانی و بیرون از سلسلهٔ افرادی هستند که بترتیب تعاقب وجانشینی یکی پس از دیگری ذکر شده باشند.

وضعی‌را که هَئوشینّگهه درفروردین یشت‌داردقبلا توضیح داده‌ام . وی یکی از پهلوانان محلی است که دیرتر ازسایرین در تاریخ داستانی ایران راه جست و هنوز جای او در ترتّب زمانی فروردین یشت‌معلوم نشده بود، درحالی که در همهٔ فهرستهای بعدی وی جانشین بیمَ‌است که برخلاف آنچه در فروردین یشت ملاحظه می کنیم دیگرنخستین پادشاه ایران محسوب نمیگردد.

کِرِساسْپَ ، یکی از پهلوانان ملی که در نظر ایرانیان قدیم‌بسیار محبوب بوده در همهٔ موارد دیگر اوستا که نامی ازو برده اند (یعنی : یشت ۵ بند ۳۷ - ۳۹؛ یشت ۱۵ بند ۲۷ - ۲۹ ؛ یشت ۱۹ بند ۳۸ - ٤٤ ؛

یشت ۹ بند ۱۰ - ۱۱) بلافاصله بعد از «ثْرَ اتَ اُنَ» ذکر شده است لیکن بنا برروایت دیگری که فردوسی حفظ کرده است ، وی آخرین پادشاه از سلسله یی است که پیش ازسلالهٔ کَویان(کیانیان) سلطنت‌میر انده‌اند.

«آخْرُورَ» اگر از اخلاف کیخسرو است ، باعنوان «کَوی» یاد نشده ودرهیچ مورد دیگر از اوستا نامی ازو نیامده است .

نام فْرَدا خْشْتی را نه تنها در موارد دیگر ازاوستای‌موجود نمی‌بینیم بلکه ، فقط در کتاب سُونگَرْ نسک از کتب مفقودهٔ اوستا نام‌او آمده بود . وی‌بعنوان یکی‌ازهفت خدیو جاودان خْوَنیرَث [۱] تصور شده وچنین توصیف گردیده است : « فْرادَ خْشْتْ ازخاندان خومبیگ [۲] پسر هوشنگ [۳] که‌خدیوآبهای‌قابل کشتی‌رانی‌است» . این تعبیر اخیر موجب‌میشود که‌برای فْرادَ خْشْتْ جنبهٔ‌اساطیری‌تصّور کنیم [۴] . معلوم‌نیست‌هنگام‌تألیف‌فروردین یشت برای فْرَ داخْشْتی چه افسانه‌یی متداول بود ولی چون در هیچیک از یشتهای دیگر نامی ازو بعنوان جانشین و خلف‌کَویان نیامده، میتوان تصور کرد که‌اوهم‌مانند کرشاسپ وهوشنگ یکی ازافراد افسانه‌یی‌است که درآن هنگام هنوز جای معینی در فهرست تاریخی شاهان نیافته بود وازینجاست که نام اورا در آخرفهرست مذکور یاد کرده اند.

۱- دینکرت کتاب ۹ فصل ۱٦ بند ۱٦ ۲- Xumbig

۳- این سلسله نسب ازآنروی ساخته شده است که فْرَداخْشْتی درفروردین یشت بلافاصله بعد از هَئوشینگهه ذکر شده است

٤- مؤلف بندهشن (فصل ۲۹ بند ٥) درو جه تسمیهٔ خومبیٌ که آنرا لقبی برای فْرَ داخْشْتی میدادند، افسانه یی ذکر مینماید.

دومین دسته‌یی که نام‌آنان درفهرست پهلوانان و بزرگان ایران در فروردین یشت آمده «کَویان» اند. کوی در گاثاها و موارد مختلف اوستای جدید همه‌جا بمعنی «امیر» و «شاه» استعمال شده، وهرتل دراین باره باصحت و دقت سخن گفته‌است [۱]. فهرست این دسته شامل نام هشت تن است بدین شرح: کَوی کَواتَ، کوی اَئی‌پی وُهُو، کَوی اُوسَدَن، کَوی اَرشَن، کوی پیسینَه، کَوی بیَرشَن، کَوی‌سیاَ ورشَن‌و کَوی هَئوسْ‌رَوَه. دریشت ۱۹ (بند۷۱ - ۷۷) هم‌اسامی کویان‌بهمین ترتیب‌آمده‌است. این هشت کوی مسلماً بنا بر ترتّب زمانی مذکور افتاده اند.

اطلاعاتی که از یشتهای قدیم راجع باین شاهان میتوان بدست آورد بسیار ناچیز است. کَویان همه مردمی شجاع، نیرومند، کار آمد، قادر وبی‌باك بوده اند (یشت ۱۹ بند۷۲). در بارهٔ «کوی کَواتَ» کوی اَئی‌پی وُهو، کَوی اَرشَن، کَوی پیسینَه و کَوی‌بیَرشن در یشت ۱۳ بند ۱۳۲ ویشت ۱۹ بند ۷۱ جز نام نیامده‌است [۲]. کَوی اوسْدَن هم‌دریشت

۱ـ هرتل: زمان زردشت ص ۳۹ ببعد.

۲ـ هرتل نام «کاوه» را مشتق از اسم «کَوی‌ائی‌پی وُهُو» میداند. کاوه اسمی فارسی (کاوَگ در پهلوی) است از آهنگری که برضحاك(ضحاك) بشورید و پیش بند پوستی خودرا برنیزه‌یی بست‌و همین پوست پاره‌است که‌درفش‌شاهنشاهی موسوم به «درفش کاویان» ازآن پدید آمد یعنی «درفش‌کاوه». عصیان کاوه راه سلطنت را برای فریدون (ثْرَ اتَ اُنَ) بازکرد واو برضحاك غلبه جست وخود شاه شد. این داستان بدورهٔ دیگری از تاریخ افسانه‌یی مربوط است وبهیچ روی

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

۹ بند ۷۱ ذکر شده و در دو مورد دیگر یعنی یشت ۵ بند ۴۵ - ۴۷ و یشت ۱۴ بند ۳۹ اسم او بصورت کوی اُوسَن [۱] آمـده است . در یشت ۵ بند ۴۵ - ۴۷ الههٔ « اَردْ وی ـ سورا ـ اَناهیتا » استغاثهٔ کَوی اُوسَن را اجابت می کند تااو ببالا ترین توانایی وتسلط بر همهٔ کشورها ، آدمیان ودیوان، برسد ودر یشت۱۴ بند ۳۹ بنیروی خارق العادهٔ کَـوی اُوسَن اشاره شده است . این هردو مورد اخیر موزون اند وبعیدنیست که تغییر صورت «اُوسدَن» به «اُوسَن» بعلت وزن شعر باشد .

کَوی سیاَ وَرشَن نیز در یشت ۱۹ بند ۷۱ و بعـد از آن بـدون عنوان کَوی در یشت ۱۹ بند ۷۷ و یشت ۹ بند ۱۸ ذکر شده و درآنجا چنین آمده است که وی بخیانت کشته شد و پسرش هئوسْرَوَه انتقـام او را گرفت .

دنباله حاشیهٔ صفحه قبل

ارتباطی باکَی ائی پی وهُو نمیتواند داشته باشد. من درمقاله یی که بزبان دانمارکی نوشته ام اثبات کرده ام که داستان کاوه که نه تنها در اوستا مذکور نیست، بلـکه در تمام آثار ادبیات مذهبی ایرانیان قدیم هم یادی از آن نشده ، در دورهٔ سلطنت ساسانیان بر اثر معنی غلطی که از ترکیب «درفش کاویان» میشده ، بوجود آمده است در حالی که معنی درست آن « درفش کیان = کَویان » (رجوع شود به ترکیب کاوَیَّ چ Kāwaya ča درگاتاها) یعنی درفش شاهی است در روایت دیگری که آن هم بسیار جدید است، برای کاوهٔ آهنگر پسری بنام قباد(کَواتَ ، در پهلوی کَواذْ) ذکر شده ودر این روایت سعی شده است که رابطهٔ نسبی بین او وخسرو اول پسر کواَذ (قباد) تعیین کردد .

۱- Kavi. Usan

کَوی هَئوسَروه از میان هشت کَوی دیگر بیشتر در یشتها یاد شده است . وی دریشت ۵ (آبان یشت) بند ۴۹ و یشت ۱۵ (رام یشت) بند۳۲، پهلوان کشور های آریایی ومتحد سازندهٔ شاهنشاهی یاد شده‌است. اَئوروَسارَ که برای وَیوُ در « جنگل سپید » قربانیها داده بود بدست هَئوسْروَه در جنگل آریائیان کشته شد (یشت ۱۵ بند ۳۱ - ۳۳) و این جنگل آریائیان ظاهراً نام دیگری برای « جنگل سپید » است . شاید در همین داستان باشد که در قسمت مهمی ازیشت ۵ بند ۵۰ بدان اشاره‌شده ومذکور افتاده است که هَئوسْروَه برای «اَردْ وی سورا اَناهیتا» درکنار دریاچهٔ چَئچست (چیچَست [1]) قربانی داد وازو این کامیابی را یافت که فرمانروای زبردست همهٔ کشورها و همهٔ آدمیان و دیوان گردد . . .وی پیشرو پهلوانان درمیدان تاخت طولانی میان جنگل درازبود که نه فراثورسا(؟) [2] طول داشت درحالی که آن ملعون با روان پلید (؟) بر پشت اسب با او خواهد جنگید (؟) .

این واقعه تقریباً با همین عبارت دریشت۱۹ بند۷۷ تکرارشده. ازین ازمورداطلاع دیگری هم برمیآید وآن اینکه کوی هَئوسروَه بر همهٔ دشمنان غلبه یافت وملعون تورانی فْرَنگْرَسْیَن و کَرسَوَزْدَهَرا بکشت وبدین ترتیب

۱- یعنی دریاچهٔ اُورمیه . در اینجا تمایل مؤلف یشت پنجم را بتعیین محل دریاچه در مغرب ایران احساس می کنیم . رجوع شود به Acta Orientalia ج ۴ ص ۱۰۷

۲ - Frāϑvərəsā مقیاس مساحت غیر معلومی است

انتقام پدرش سیاورش وغرارَث (اغرَیرث) دلیررا بگرفت[1]. تفصیل قتل فرنگرسین تورانی بردست هئوسروه دریشت۱۹ بند۷۹ داده شده است.

دریشت ۹ بند ۲۱ - ۲۲ ویشت ۱۷ بند ۴۱ - ۴۲ داستان پیروزی هئوسروه انتقام گیرندهٔ خون پدرش سیاورشن واغرارث، ازفرنگرسین آمده است. محل واقعه دراین مورد ساحل درباچهٔ چئچست (چیچست) یعنی همان محلی است که هئوسروه برای ارد وی سورا اناهیتا بنابریشت ۵ بند ۵۰ قربانی هایی داد.

حملهٔ فرنگرسین پادشاه تورانیان برسرزمین آریایی از موضوعاتی است که ذهن شاعران را درعهدتدوین یشتها بخود مشغول می داشته است. ازجملهٔ شواهد این مدعا یک مطلب حماسی است که دریشت ۱۹ بند ۵۵-۶۴ ذکر شده است. دراین جا فرنگرسین سه بار کوشش بیهوده کرد تا فر (خورنه) کیانی را که دردریای وورو کش (خوانده شود: وورو کورت[2]) پنهان شده بود، بدست آورد. اینکه وورو کش دراینجا بعنوان دریاچه یی واقعی استعمال شده باشد، نه اقیانوس اساطیری که درقسمتهای جدید اوستا از اندیشه های عمومی بوده است، نمیتوان حکم قاطعی کرد. ظاهراً این

۱- داستانی که دراینجا مورد توجه مؤلف یشت بوده باروایات جدید تر دیگری ازکتب پهلوی و مآخذ عربی و پارسی که مبنای روایت آنها خوتای نامک است، سازگار میباشد منتهی اسم اَغریرث ازمحلی که درصورت قدیمتر داستان (یشت ۱۳ - بند ۱۳۱) دارد ودرآنجا همراه اسلاف منوش چیثر (منوچهر) ذکر میشود، بزمان بعد یعنی بدورهٔ کوی هئوسروه (کی خسرو) انتقال داده شده است

۲- Vurukurta

معنی ازاینکه دوخلیج ویک شعبه از دریاچه با اسامی خاص یاد شده‌اند برمیآید. یکی از این خلیجها بنام هَئوسْرَوَه ذکر شده است واین مطلب مؤیّد ارتباطی است بین این محل وجنگ کیخسرو با افراسیاب تورانی. ولی درایتجاتعیین‌محل وُو رُوکش مورد توجه ما نیست.

با توجه بمقدمات مذکور معلوم میشود که از میان هشت‌امیر از امرای پیش از زرتشت تنها سه تن‌اندکه دربارهٔ آنان اشارات کمابیش مبهمی در یشتهای قدیم داریم‌وآن‌سه‌عبارتند از کوی اُوسَدَن که‌پادشاهی مقتدربوده وبر همهٔ ممالک فرمانروائی‌داشته، و کوی سیاوَّرشَن که‌بدست یا بفرمانِ فرَنگْرَسیَن‌تورانی کشته شد، و کوی هَئوسْرَوَه‌پسرسیاوَّرشَن، یل کشورهای آریائی که شاهنشاهی ایران را متحد ساخت وبا اسارت وقتل فرَنگْرَسیَن انتقام خون پدر را بگرفت و در جنگهای دیگری بر دشمنان خطرناك غلبه جست.

علاوه بر این هشت تن تنها یک تن دیگراست که‌اسم‌اودرفروردین یشت و نیز درهمهٔ مواردِاوستای قدیم وجدید یعنی گاتاها وسایر قطعات اوستا، ذکرشده وعموماًباعنوان «کَوی» همراهست واو کوی ویشتاسب حامی زرتشت است.

معنی ومورد استعمال کلمهٔ «کَوی»راهرتل (هخامنشیان و کیان ص۰٤ببعد) با دقت تمام شرح‌داده است. این کلمه درگاتاها برای‌تعیین بعضی ازامرا یا رؤسای‌قبایل که دشمن اصول‌آیین زرتشتی‌بوده ودرشمار طرفداران دیویسنا قرارداشته‌اند،استعمال گردیده است. رؤسای دینی‌این

دسته کَرپَن بوده و غالباً نامشان با همین کَویان آمده است. برای آنکه یادگاری ازمحیط پیدایش گاتاها ودعوت زرتشت دراوستاباقی‌مانده باشد، درقسمتهای دیگر اوستا یعنی دراوستای جدیدنام «کویان و کَرپَنان» بصورت متحدالشکلی برای تعیین دشمنان دین استعمال شده است، درصورتیکه هنگام‌تدوین‌آن قسمتها ازاوستا کَویان و کَرپَنان بمعنی‌واقعی کلمه وجود نداشته‌اند. ضمناً چنانکه دیده‌ایم ویشتاسپ، در گاتاها تقریباً همیشه با عنوان کَوی یاد شده است.

وشتاسب، پدرداریوش اول، که یکسان شمردن او وویشتاسپ حامی‌زرتشت. بوسیلهٔ هِرتِل ازسر گرفته شده‌است،چند باردر کتیبهٔ بهستون (= بیستون) ذکرشده است ولی هیچگاه با عنوان «کَوی» همراه نیست وچنین عنوانی مطلقا درکتیبه های هخامنشی دیده نمیشود واثری از آن در هیچیک از نوشته‌های مؤلفان قدیم یونانی مشهود نیست[1]. اگرقبول

---

۱ - درچهرداد نسک، نسک مفقود اوستا، کلمهٔ کَوی (کِی یا کَی با یاء مجهول Ke در زبان پهلوی) نام سلسله‌یی ازسلاطین ایران بوده است (وکَی کواد بعنوان پدر خاندان کیانی تصور میشد، دینکرد کتاب ۸ فصل ۱۳ بند ۱۲) لیکن گاه در کتب پهلوی برای تعیین عنوان هر پادشاهی از شاهان داستانی ایران بطور اعم بکار رفته است (عنوان فصل ۱۳ بند هشن) واینکه یکی ازپادشاهان بنام اردشیر، تنها پادشاهی ازسلسلهٔ هخامنشی، که براثر یکسان شمرده شدن با بهمن داستانی نوادهٔ گشتاسب در روایات ملی ذکر شده و بلقب کی شاه دوبار در ادبیات پهلوی آمده است (بهمن یشت فصل ۱ بند ۵ و فصل ۲ بند ۱۷، رجوع شود به هرتل، کیان وهخامنشیان ص ۱۷) امری‌استثنائی است وچندان قابل توجه نمیتواند بود. یکسان شمردن Ωxos (= وَهُوک Vahuka) با وَهُومن که هوسینگ Hussing و هرتل مدعی آن هستند، قابل قبول نیست زیرا اسم وَهُوک کلمهٔ مرکبی است که جزء اول آن وهو Vahu است ودلیلی نداریم که جزء دوم آن منه Manah باشد ...

داشته باشیم که آیین زرتشتی درایران شرقی ظهور کرده، و این اندیشهٔ ما کاملا مقرون بصواب باشد [۱]، میتوان قبول کرد که عنوان «کَوی» تنها درنواحی شرقی ایران مورد استعمال داشته وبعد از تشکیل شاهنشاهی بزرگ مادیو پارسی که باستقلال ایران شرقی خاتمه بخشیده است ، از میان رفته است . در دورهٔ زرتشت قلمرو حکومت یک « کَوی » وسعت قابل ملاحظه یی نداشت و دلیل بزرگ برای صحت این مدعا استعمال جمعی این کلمه (= یعنی استعمال کلمه بصورت کَویان، چنانکه دیده‌ایم) در گاثاهاست ، از این نحوهٔ استعمال کلمهٔ کوی میتوان نتیجهٔ دیگری نیز گرفت وآن اینکه عنوان مذکور خیلی قدیمتر ازدورهٔ زردشت بوده‌و کوی ویشتاسپ جزو نخستین کسانی نبود که این عنوان بدو تعلق میگرفت .

اکنون باختصار دربارهٔ آنچه گذشت میگوییم : فروردین یشت که یکی ازقدیمتر ین قطعات اوستای جدید است ، واسامی جغرافیایی ونامهای خاصی که ذکر میکند بهیچوجه مربوط بایران غربی نیست ، بایددرمشرق ایران ودر عصری که احتمالاً قبل از دورهٔ ایجاد شاهنشاهی هخامنشی بوده‌است، وجود یافته باشدوبعدازویشتاسپ‌حامی زرتشت وسایر کویانی که در صف مخالف او قرار گرفته بودند، هیچکس را باعنوان کوی یاد نکرده است . ازطرفی دیگردر همین یشت بعدهٔ دیگری که پیش از عهد زرتشت بسر میبرده اند اشاره شده و از آن عده یک دستهٔ هشت نفری از کویان هستند که آخرین آنها کوی هئوسروه نام داردو اودرروایت مشهور

---

۱ - رجوع شود به Acta Orientalia ج ٤ ص ۸۱ ببعد

پادشاهی جنگجو و مؤسس یک شاهنشاهی متحد تلقی شده است. این دسته ازکویان دارای نامهایی اساطیری ازقبیل ییمَ ومنوش چیثرَ و افراد دیگری از آغاز تاریخ بشری نیستند بلکه قسمتی از آن اسامی (اَرشَن ، پیرشن ، سیاّورشَن) مبینّ یک عادت ملی وعمومی است. جنگهای بزرگ کیخسرو هم که دریشتهای قدیم حاوی اشاراتی در بارهٔ آنها ست مطلقا جنبهٔ غیرعادیوخارج ازطبیعت واساطیریندارد بلکه عبارتست ازجنگها ونبردهایی که بآسانی میتوان آنها را تاریخی تصور کرد .

بنظر منمستبعد نیست که خاطرات مبهمی ازیک گذشتهٔ پرافتخار قبایل شرقی که در عهد مقدم برزردشت میز بستهاند ، درایران شرقی تا عهدتألیف یشتهای قدیم باقی مانده باشند. بنابراین بعید نیست که اشارات مکرر به کویان ، خاصه کَوی سیاّوَرشن (کَی سیاوش) وکوی هئوسرَوَه (کیخسرو) که دریشتها ملاحظه میکنیم حاوی مبنای تاریخی بوده باشند .

در این مورد سؤالی پیش میآید و آن اینکه آیا سلطنت کوی ویشتاسپ ، بلافاصله بعد از دورهٔ پادشاهی آخرین کوی پیش از دورهٔ زرتشت یعنی کَوی هئوسروَه ، بوده است ، یا آنکه میان آندو فاصله‌یی زمانی وجود داشت که مدت آن را معلوم نمیتوان کرد و دربارهٔ حوادث آنمدت هم هیچگونه اطلاعاتی خواه تاریخی وخواه افسانه‌یی در دست نیست؟ بنظر من چنین میآید که احتمالاً میان کوی هئوسروَه وکَوی ویشتاسب فاصلهٔ زمانیوجود داشت زیرا استعمال کلمهٔ کوی بصورت جمعی«کویان» در گاثاهامؤیدّ این اندیشه‌است که شاهنشاهیمتحده‌یی که کَوی هئوسروَه

ایجاد کرده بود ، اگر حقیقت تاریخی داشته بوده باشد، بعد ازاو و پیش
ازویشتاسپ دچار تجزیه شده وعدهٔ زیادی از امرا که یکی از آنان کَوی
ویشتاسپ است ، بوجود آمده بودند .

ولی بهرحال کوی ویشتاسپ آخرین «کَوی» است که دربشتهای
قدیم بنام یاد شده اند و فرضیه بی را که مبتنی است بر یکسان شمردن
خاندان کوی‌ویشتاسپ (که بی تردید عده‌بی ازآنان‌درمیان اسامی‌بندهای
۱۰۱ - ۱۰۳ ازفروردین یشت‌مذکورند) وخاندان هخامنشی ، نمیتوان
با مطالعه‌درتنها منابع قابل استفادهٔ گاثاها ویشتهای قدیم تأیید وتصدیق
کرد .

هرتل‌برای اثبات این‌نظریه نقطهٔ اتکابی درروایات دورهٔ ساسانی
یافته است و حال آنکه اوخود بساختگی بودن وعدم استناد این روایات
باسناد متوجه بوده واز روش و علاقهٔ وافر ایرانیان برای ایجاد ارتباط
میان‌یک‌سلسله ازسلاطین‌وخاندانهای پهلوانی‌قدیم بوسیلهٔ جعل نسب‌نامها
اطلاع داشته است . نه تنها این عادت درمیان ایرانیان پیش از اسلام
رایج بود بلکه دردورهٔ اسلامی‌هم نظایر آنرا‌می‌بینیم مثلاً حسن‌بن‌علی
را که یکی از قهرمانان بزرگ در نظر ایرانیان شیعی مذهب است از
طریق جعل‌تاریخی‌داماد یزدگرد شهریار آخرین‌پادشاه ساسانی کردند،
وباز ازنظایر این اعمال یکسان شمردن پادشاهان وپهلوانان داستانهای
قدیم ایرانی باافرادمذکور درکتب‌عهدعتیق‌است که درکتب‌مورخان
عربی وپارسی ملاحظه میکنیم .

یشت ۹ (دْرْواسپ یشت) [۱]

یشت نهم که به دْرْواسپا [۲] الههٔ مزدیسنا منحصر است، شامل ۳۳ بند است. یشت ۳۳ از روی طرح عادی که برای آخرین بند هر یشت معمول بود انشاء شده است. بندهای ۳ - ۳۲ حاکی ازادعیه واذکاری است که پهلوانان قدیم دردرگاه دْرْواسپا خوانده‌اند واین قسمت ازیشت مذکور از اول تا بآخر تقریباً شبیه است ببند های ۲۳ - ۵۲ ازیشت ۱۷ (ارد یشت) با تغییراتی که لازمهٔ تعویض یکی از ایزدان بایزد دیگر است. بااین تفاوت که دریشت ۱۷ مانند یشتهای ۵ و ۱۵ ادعیه و اذکار پهلوانان فقط قسمتی از یشت را تشکیل میدهد و هر یک از آنها شامل توصیفهایی ازایزدمورد ستایش وقطعاتی ازمسائل اساطیری و غیره است، درصورتیکه مادهٔ اصلی واساسی یشت نهم (باستثنای دو بند ابتدای آن که ازحیث زبان ناقص وازجهت وزن ناتمام است) همین ادعیه‌واذکار پهلوانان نسبت بایزد درواسپا هست. پس باید چنین پنداشت که یشت نهم درعهدی تألیف شده است که امکان تدوین یک یشت بروش قدیم وجود نداشت وبهمین سبب مؤلف یشت مورد مطالعه تمام قسمت مربوط بادعیه واذکار ایزد مورد ستایش را از جای دیگر برداشته‌وبر آن مقدمهٔ کوتاهی افزوده‌است منتهی چون درزبان عملاً وارد بود وبسبک انشاء یشتها چنانکه برای نگارش لازم بود آشنایی داشت، توانست با حفظ صورت شعری تعویض لازم‌را دراسامی و همچنین اوصاف ایزد مورد ستایش انجام دهد.

۱ــ این یشت را «گوش یشت» نیز مینامند م

۲ــ Drvāspā

موضوع قابل توجه آنست که: دْرْواسپا موضوع ستایشهای یشت نهم در هیچ موضع دیگر از اوستا جز در دوسیروزه نیامده است و آن در مورد یست که نام روز ۱۴ یعنی روز گوش که خاص اوست بمیان آید و ذکر اسم این ایزد در یشت نهم و اختصاص یکی از یشتها باو نیز نتیجهٔ همین امر یعنی تسمیهٔ روز چهاردهم از هر ماه بنام اوست. گویا اسم درواسپا اصلاً در کتب مفقودهٔ اوستا نیز مذکور نبود زیرا در تلخیص اوستای ساسانی که در کتاب هشتم و کتاب نهم دینکرت آمده است، مطلقا اسمی ازو در میان نیست.

مذکور نبودن ایزدی را بدین اهمیت در غیر از یشتها، با آنکه میتوانست دارای یشتی خاص باسم خود باشد، چگونه میتوان توجیه کرد؟

خصائل منسوب به دْرْواسپا [1] را میتوان ازآنچه درآغاز اولین بند از گوش یشت آمده است بخوبی دریافت. آن بند چنین است: «مامیستاییم درواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان خرداست، آنرا که نگاهبان سلامت چهارپایان بزرگست...»

متن دو قسمت از سیروزه ها دربارهٔ دْرْواسپا چنین است: در سیروزهٔ ۱ بند ۱۴: «[روز] گئوش تَشَنْ [2] و گئوش اُوروَن [3] و دْرْواسپای زورمند، مزدا آفریدهٔ مقدس...». سیروزهٔ ۲ بند ۱۴: «مامیستاییم روان نیکوکار گاو (گئوش اُورْوَن) را، مامیستاییم درواسپای نیرومند، مزدا آفریدهٔ مقدس را».

---

۱ – دْرْواسپا مشتق است از دْرُوو + اَسپا (druva + aspā) یعنی کسی که دارای اسبان سالم است

۲ Gəuš Tašan ۳ – Gəuš Urvan

باتوجه بمتونی که نقل کرده‌ایم معلوم میشود دُرْواسپا رابطهٔ بسیار نزدیکی باروان [نخستین] گاو [۱] (گئوش اُورْوَن) و « خالق گاو » (گئوش تَشَنْ) (ایزدی که از خصائص اصلی او اطلاع درستی دردست نیست) دارد ودر روایات دینی وی (یعنی دُرْواسپا) و « گئوش اُورْوَن » (=روان گاو) یکی دانسته شده‌اند[۲] . یشت نهم یعنی دُرْواسپا یشت هم بهمین علت « گوش یشت » نامیده میشود. گوش (باواو مجهول) صورت تحریری از کلمهٔ اوستایی گئوش در حالت اسمی است که باید گُوش (با واو معروف) خوانده شود . در کتاب ویکتور هانری بنام « آیین پارسی »[۳] دربارهٔ دُرْواسپا این توضیحات‌را می‌بینیم: [درواسپا که اسبان‌را نیرومند میسازد ، ظاهراً همان گائوش [٤] (گوش) یعنی گاو نر ، نخستین گاو نری که خلق شده است ، گاو اوَکدات ، است وخود بدو نام که هریک مبیّن جزئی از آنست نامیده شده : « تن گاو » و « روان گاو » (گئوش اُورْوَن با گئوش هُورُون [٥]). واین تجزیه خود نشانی است از آنچه‌برای طبیعت این حیوان تصور شده‌است].

درافسانها راجع بدُرْواسپا چیزی ذکر نشده است مگر اینکه او

۱ـ مراد مؤلف « گاو اِوَک‌دات» یعنی نخستین حیوانی است که خلق‌شده (م.)

۲ـ گئوش اورون بعنوان حامی همهٔ حیوانات تصور شده و درواسپا نیز نامیده میشود وست . متون پهلوی ج ٤ ص ۱۹۹ یادداشت شمارهٔ ۲

۳ـ Victor Henry: Parsisme ٤ـ Gâûsh

٥ـ Gôshûrûn

نگاهبان حیوانات اهلی خاصه اسبان است و اوست که اسبی بخورشید بخشیده است . مأخذ اشارهٔ اخیری که بداستان دْرْواسپا کرده‌ایم، یعنی اینکه او اسبی بخورشید بخشیده است ، یکی از موارد مبهم از بند هشن بزرگ است.[۱] اگر «دْرْواسپا» فی الواقع نام دیگری از «گئوش اُوروَن» باشد، میتوان سکوت اوستارا (غیر ازیشت۹) دربارهٔ او معلول این جریان دانست که : درزمان غیر معینی «گئوش اُوْروَن» را بنام «دْرْواسپا» موسوم داشتند لیکن این نام محققاً جز درمدت محدودی مورد قبول نبود و چون نتوانست نام قدیم «گئوش اُوْروَن» را از میان ببرد ، خود از میان رفت و اسم اصلی گئوش اُوْروَن ، یا «گوش» باقی ماند ، لیکن از دورهٔ تداول اسم «دْرْواسپا» اثری که عبارت از همان یشت نهم باشد، باقی مانده‌است .

در پشت نوعی ازسکه های بسیار نایاب ازعهد کانیسکا[۲] بادشاه قوم «کوشان»[۳] که ظاهراً ازحدود سال ۱۲۵ تا ۱۵۲ سلطنت‌میکرده[٤]، تمثال خدای ریش‌داری ملاحظه میشود که درکنار خود اسبی دونده دارد و کلمهٔ «لروآسپو» (ΛΡΟΟΑCΠΟ) بعنوان شرح همراه آنست .

۱– دار مستتر (Darmesteter) زنداوستا ج۲ ص ۳۱٤ ، بند هشن چاپ انکلساریا ص ۱۷۱

۲– Kaniska ۳– Kŭšān

٤– رجوع شود به مقالهٔ استن‌کُنودرآکتا اُریانتالیا ج ٦ ص ۹۳ ببعد
Sten Konow, Acta Orientalia, VI, p. 93 sqq.

اورل اشتاین در مقالهٔ خود بنام «خدایان زرتشتی در سکّه های هندوسکایی»[۱] این اسم را همان اسم فارسی لهراسپ میداند که صورت اوستایی آن اَئوروَتْ اَسپَ[۲] است. در تاریخ داستانی «ائوروَتْ اسپَ» یعنی لهراسپ پدر کَوی ویشتاسپَ است[۳] لیکن ائوروَت اسپَ بعنی «دارندهٔ اسبان تند رَو» اصلاً یکی از نعوت و اوصاف خورشید و بنحو اخصّ اَپم نپات[٤] فرشتهٔ آب بوده است. اشتاین از کلمهٔ «لروآسپو» همان ایم نپات ایزد اوستایی را می فهمد. اما اشتقاق کلمهٔ «لروآسپو» از کلمهٔ ائوروَت اسپَ که صورت پهلوی آن «رُوراسپ»[۵] یا «لوراسپ»[٦] است بسیار بعید بنظر میآید.

دارمستتر اسم خدایی را که در پشت سکهٔ کانیسکا ذکر شده، بنوعی دیگر خوانده است، بدین معنی که چون نخستین حرف از تصویری که انما این برای سکهٔ مذکور تهیه کرده بود بوضوح قرائت نمیشد، دارمستتر آن اسم را «دُرُ وآسپو» (△poo.λcπo) خوانده و معادل «درو واسپ»[۷] دانسته است و باآنکه تصویر سکهٔ شمارهٔ ۷ از فهرست شمارهٔ ۲٦ مجموعهٔ پرسی گاردنر[۸] بطور وضوح «لروآسپو» خوانده میشود، معهذا این پیشنهاد دارمستتر را درست میدانم. ازطرفی دیگر تغییر «د» به «ل» در لهجات مختلف ایران شرقی امری

۱- Aurel Stein, Zoroastrian Deities on Indo - Scythian Coins, The Bab. and Or. Record, I, p. 157 sqq

۲- Aurvataspa ۳- یکبار در یشت ۵ بند ۱۰۵

٤- Apam - napât ۵- Rōrăsp ٦- Lōrăsp

۷- Druvăspa ۸- Percy Gardner

عمومی است[۱] و در لهجهٔ سغدی مانوی، در افغانستان و بعضی از لهجات پامیر (منجانی[۲] و ییدقه[۳]) می یابیم . این تغییر غالبا در موردی اتفاق افتاده که «د» پیش ازحرف مصوتی قرار گرفته باشد با انتحال درلهجهٔ منجانی کلمهٔ Lrūx یعنی داس ازدراث[۴] اشتقاق یافته است[۵] .

باتوجه بمقدمات فوق کلمهٔ «لروآسبو» باحتمال قریب بیقین همان «درو واسپ» بصورت مذکر است که باحیوان خاص خود نشان داده شده[۶] .

[من باب توضیح سخن مؤلف افزوده میشود که «لروآسپو» مشتق است از کلمهٔ درو واسپ که باتغییر «د» به «ل» بدان صورت در آمده و خدای ریش دار یعنی مذکری که در پشت سکهٔ کانیسکا مجسم گردیده، همان درو واسپا ایزد مؤنث پشتهاست که دراینجا بصورت مذکر ترسیم شده است و چون درواسپا ایزد پرورانندهٔ حیوانات اهلی خاصه اسب است ، دراین تصویر باحیوان حمایت شدهٔ خود تجسم یافته ، وازآنجا که نگاهبان سلامت حیوانات اهلی و اسبانست ، اسبی که درکنار اوست ، اسب سالم دونده یی نشان داده شده است . مؤلف در ذیل همین صفحه حدس زده است درواسپا آن اسب را برای اهداء بخورشید با خود میبرد زیرا چنانکه میدانیم بنا بروایات اساطیری دینی درواسپا اسبی بخورشید

---

۱ - رجوع شود به . F C.Andreas, Zewei Soghdische Excurse, Sitz. der Preuss. Akad.d. wiss., 1910, p 308

۲- Minǰāni ۳- Yidghah ۴- δrāθ

۵- Gauthiot, BSL., t. 19, p. 138

۶- که شاید آنرا بعنوان هدیه یی بخورشید می بخشد ؟ رجوع شود به بند منقول درصفحهٔ قبل

بخشید . مترجم .] ضمناً باید بدانیم ازآنجا که الههٔ دْرْواسپا و گئوش اورْوَن را یکی دانسته‌اند ، بنا بر این نوع مذکر ، نوع واقعی اوست زیرا کلمهٔ «اُورْوَن» مذکّر است .از طرفی دیگر کلمهٔ «گَو-» که صورت اسمی آن گئوش (گُوش) است ،معمولاً مؤنث است و شاید بهمین سبب موجب مؤنث شمردن ایزد دْرْواسپا گردیده باشد زیرا تذکیر یاتأنیث ایـزدان اوستایی، که عادةً صورت دستوری محض دارد، نتیجهٔ عمل آنها یاانتساب اسامی مذکر یامؤنث بآنهاست ، و طبیعی است ، درچنین حالی تغییر دادن نوع مذکر با مؤنث آنها بآسانی امکان پذیر است .

یشت نهم بصورت یادگاری از زندگی کوتاه الههٔ دْرْواسپَ یا دْرْواسپا باقی مانده است،واستعمال آن بصورت «لروآسپو» درسکهٔ کانیسکا، وسیله‌ییست برای آنکه بتوان بطور تقریب زمانی را که این اسم متداول بوده است معلوم داریم . وازآنجا که این ایزد پیش ازآنکه بین سایر اقوام شرق مورد ستایش قرار گیرد، مدتی میان ایرانیان پرستش میشده است، میتوان تاریخ یشت نهم را بطور تقریب واحتمال درحدود قرن اول میلادی قرار داد،واین حدس با ملاحظاتی هم که دربارهٔ خصائص عمومی یشت مذکور کرده‌ایم سازگار است .

***

یشت نهم وسکهٔ کانیسکا دورنمایی ازتحولات جریانهایی را که درآیین زرتشتی پیش ازتنظیم وتألیف نهایی مجموعهٔ کتب دینی واستقرار دین حاصل شده است ، بمانشان میدهد . تحقیق درسکه های هندوسکایی

که نام وتصاویر خدایان زرتشتی بر آنها نقش شده، میتواند مارا درتحصیل اطلاعات سودمندی از اندیشهٔ ایرانیان دورهٔ اشکانی در بارهٔ امشاسپندان وایزدان مزدیسنا ، یاوری کند، لیکن متأسفانه تصریح دقیق دربارهٔ بعضی ازآنها فعلاً میسر نیست ودر اینجا فقط بذکر این نکتهٔ مهم قناعت میکنم که وجود «واتَ» در روی سکه های هندوسکایی اهمیت موقت این ایزد راکه فقط در تضاعیف کلام اوستای موجود ذکری ازو شده است ، معلوم میدارد . ذکر او در اوستا همچنانکه گفته ایم تصادفی و بعنوان یکی از ایزدان بی اهمیت ودرجهٔ دوم ، همراه ایزدان دیگر صورت گرفته است مگر دربند ۲ ازیشت چهاردهم که درآنجا وِرِ ثْرَغْنَ تحت عنوان «واتَ» معرفی میگردد. موضوع دیگر قابل ذکر آوردن نام الههٔ «ننَ» [۱] است برروی سکه های هندوسکایی . تداول ستایش این ایزد دردورهٔ اشکانیان ازروی مآخذ غیر ایرانی ثابت میشود [۲] درصورتیکه اثری ازآن دراوستا مشهود نیست مگر آنکه احتمالاً اسم نَنَراستی [۳] راکه در بند ۱۱۵ از یشت ۱۳ ملاحظه میشود مشتق ازآن بدانیم .

یشت ۱۵ (رام یشت)

این یشت به «وَیو» [۴] تخصیص یافته وعنوان فارسی آن «رام یشت» است . بارتولومه آنرا بعنوان «تألیف سست جدید» [۵] وصف کرده است . بااینحال

۱- Nana ۲- Nanarāsti

۳- رجوع شود به رسالهٔ اونوالا بعنوان «ملاحظاتی دربارهٔ آیین پارتی ها» بمبئی ۱۹۲۵ ص ۲۰

J.M. Unvala, Observations on the Religion of the Parthians, (Bombay, 1925) p. 20

۴- Vayu ۵- Das Junge Machwerk

ضمن مطالعه در متن آن میتوان دوطبقهٔ تاریخی را درآن تشخیص داد. نسبت بقسمت ابتدائی یشت (بندهای ۱ - ۵) وقسمت اخیر آن (بندهای ۳۸-۵۸) که بنثر هستند و گاه درجای جای آنها بعضی کلمات منظوم مشاهده میکنیم، داوری بارتولومه درست بنظر میآید. لیکن قسمتی که حاوی ادعیه و اذکار پهلوانان قدیم در پیشگاه «ویو» هست، و از بند ۶ تا بند ۳۷ را شامل میشود، ازدوره‌های خیلی متأخر نیست. دراین قسمت چه ازحیث زبان وچه ازباب قواعد دستوری، وروش انشاء و اوزان، سبک یشتهای قدیم را ملاحظه میکنیم و رام یشت مانند یشتهای قدیم حاوی روایات کهن مربوط بتاریخ داستانی ایرانست وبا تفاصیلی همراهست که درموارد دیگر یافته نمیشود.

اگر چه این قسمت شامل بعضی مواردست که کم وبیش از روی بند های ۱۷ و ۱۹ یشت پنجم تقلید شده، لیکن این موارد هم رونویسی محض از دو بند مذکور یشت پنجم نیست، درست برخلاف آنچه دربارهٔ یشت نهم ملاحظه کرده‌ایم.

علاوه بر این رام یشت بنظر ما بازمانده‌یی از یک یشت قدیم در ستایش «ویو» حاصل شده‌است، منتهی بند های ۶ الی ۳۷ تنها قسمتی از یشت قدیم است که کاملاً و بدون اختصار باقی مانده است. برای آنکه خلاء این یشت را در سایر موارد پر کنند بعد ها مقدمه و مؤخره یی براین قسمت بافیماندهٔ قدیم افزودند واین دوقسمت مجعول الحاقی بعلت سستی زبان کاملاً شناخته میشود منتهی لفاظی وتصنع در کلمات که در برخی از موارد قسمت اصلی یشت ملاحظه میشود (بندهای ۷ و ۱۱ و

۲۱) ما را برآن‌میدارد که تصور کنیم آن‌قسمت اصلی‌هم از سایر یشتهای قدیم تا حدی جدید تر ولی با اینحال بسیار قدیمتر از یشت نهم است .

یشت ۱٦ (دین یشت)

کوتاهی جملات ، سبک انشاء خشک وفقدان وزن در این یشت دلایل مبرهنی‌است‌براینکه یشت ۱٦ دردورهٔ جدیدی بوجود آمده‌است و بهرحال نمیتواند قدیمتر ازدورهٔ اشکانیان باشد . تنها قسمتی ازاین یشت که بعلت‌حالت‌شاعرانهٔ‌خودتاحدی خاطرهٔ یشتهای کهن را تجدید میکند بندهای٦تا۱۳است که‌قسمتی‌ازآن یعنی‌بندهای٦ - ۷ باتغییرات مختصری در یشت ۱٤ بند های ۲۸ - ۳۳ ملاحظه میشود و گویا مؤلف یشت ۱٦ این قسمت را از آنجا تقلید کرده‌یابرداشته است .

وندیداد

وندیداد تنها کتاب اوستای موجود است که با یکی از نسکهای معیّن از اوستای دورهٔ ساسانی یعنی نسک ۱۹ مرتبط است . مقایسهٔ وندیدادموجود با فهرستی از وندیداددورهٔ ساسانی که درهشتمین کتاب دینکرت آمده است ، نشان میدهد که دوازدهمین فرگرد از وندیداد اصلی‌درقرن نهم میلادی ازمیان رفته بود وبنابراین دوازدهمین فرگرد از اوستای موجود که با زبان سست خود بخوبی تشخیص داده میشود، قسمت مجعول بسیار جدیدی هست [۱] . از سبک مطبوع و دل انگیز و روح‌شاعرانه‌ئی که مشخّص بسیاری ازقسمتهای یشتهای‌قدیم‌است، درنثر

۱ـ رجوع شود به مقالهٔ گلدنر Geldner در تاریخ فقه اللغهٔ ایـرانی (Grundr.d. Iran. Phil.) ج ۲ ص ٥

خشک وندیداد اثری باقی‌نیست و در این نسک عبارات متحد و یکسانی بار ها تکرار میشود . گاهی در جای جای این کتاب قطعاتی ازاشعار دینی بسیار قدیم ملاحظه میشود . دوازدهمین فر گرد هیئت تفسیر و تفصیلی را از بعضی منقولات اساطیری بصورت موزون دارد که برخی از اشعار آن نگاهداری شده است . همین وضع هم درفر گرد ۲۲ مشهود است .دربین قطعات موزون بسیار قدیم که دروندیداد قابل ملاحظه‌اند، میتوان‌این‌قطعات را ذکر کرد : فر گرد ۳ بند های ۲٤ - ۲۹ ، فر گرد ٤ بند ۱ (که خود موضوع اصلی بندهای بعدی قرار میگیرد) ، قسمت اخیر از فر گرد ٥ بند ۹ ووندیداد ٥ بند ۲۰ و بخش واپسین ازفر گرد ۱۸ بند ۱ (= قسمت اخیر ازفرگرد ۱۸ بند ٥) وفر گرد ۱۸ بند ٦-۷ و فر گرد ۲۱ بند ٥ . از بعضی قطعات منظوم دیگر چنین برمی‌آید که جامعین و مؤلفین آنها را از سایر موارد تقلید کرده اند مانند فر گرد ۷ بندهای ۲٦ - ۲۷ ؛ ۱۳ بند ۳۹ ؛ ۱۸ بند ۳۰ و ۳۲ وغیره.

وندیداد متضمن قوانین دینی زرتشتیان است : قوانین مذهبی دربارهٔ پاکی وناپاکی ، گناه‌و توبه، مطالب اصلی کتاب را تشکیل میدهند . این کتاب‌مجموعه وتألیفی‌است ازقواعدوآداب دینی که درنواحی‌مختلف معمول بوده وبهمین سبب گاه با هم اختلاف وتناقض دارند . از زمینهٔ عمومی کتاب فر گرد های ۱ و ۲ و ۱۹ وقسمتی ازفر گردهای ۲۰ - ۲۲ را باید خارج کرد .

اکنون باید دید این جمع آوری و تألیف در چه دوره‌یی صورت گرفته است ؟ یکی ازفصول این کتاب که در آن ممالکی که اهورمزدا

خلق کرده وزیانهایی که اهریمن بهریک ازآنها رسانیده است موردبحث قرار میگیرد ، در حکم مقدمهٔ کتاب شمرده میشود . سلسلهٔ کشور ها و نظمی که در ذکر آنها رعایت گردیده است ، چنانکه آندرآس متذکر شده ، نشان میدهد که این فرگرد در دورهٔ مهرداد (مثْردات) اول پادشاه اشکانی تنظیم شده است [۱] .

جنین تصور میشود که مجموعهٔ قوانین وقواعد دیمی وندیداد در دورهٔ سلطنت مهرداد اول تألیف شده وفصلی که از خلقت ممالک بحث میکندوربطی باموضیع اصلی کتاب وندیدادندارد ، در مقدمهٔ این مجموعه قرار گرفته است تامبیّن سرزمینها و ممالکی باشد که این قوانین وقواعد دینی ، بنحوی که در دورهٔ اشکانیان تثبیت شده بود ، میبایست درآنها موردعمل قرارگیرد [۲] . زبان‌وسبک انشاء وندیداد بااین فرض که همهٔ کتاب از دورهٔ اول عهد اشکانیست، کاملا سازگار است .

بعضی اطلاعات مربوط بآداب دینی که میتوان از وندیداد بیرون کشید، درست‌بهمین‌زمان که‌فرض کرده‌ایم، ارتباط می‌یابد مثلا دردورهٔ هخامنشیان گذاشتن اجساد مردگان دردخمه‌ها فقط در میان مغان‌معمول

۱ــ انشاء این فرگرد در حدود سال ۱٤۷ پیش از میلاد ، بعد از فتح سرزمین ماد و پیش از تصرف بابل وشوش (که در صورت ممالك مذکوره دراین فرگرد ذکر نشده اند) انجام گرفته‌است.

۲ــ دراولین فرگرد کتاب صورت کلمهٔ مُورُو Mouru (خوانده‌شود. موروُ Môrvu) یعنی مرغیان ، مرو قابل توجه است این صورت‌تحت تأثیرلهجات میانی ایران و مخصوصا لهجهٔ باخذی Bactriane) Bāxδi) که بعدها به باخْل Bāxl و بلخ تغییر یافته ومربوط بایران شرقی است ، بوجود آمده است .

بود وهرودوت باین نکته اشاره می کند (کتاب اول بند ۱۴۰)[1] وحال آنکه اجساد پادشاهان هخامنشی بخاك سپرده میشد. اما بنا بر احکام وندیداد (فرگرد سوم بند ۹ ببعد ؛ فرگرد پنجم بند ۱۰ ببعد ؛ فرگرد ششم بند ۴۴ ببعد) قرار دادن اجساد در دخمه‌ها برای همهٔ زرتشتیان اجباری بود و بنا براشارهٔ ژوستین[2] مورخ رومی عادت پادشاهان اشکانی نیز چنین بوده است .

فهرست تاریخی اوستا (یشتها ویسناها و وندیداد)

بخش	دوره
یشت ۱۰ یشت ۱۳ یشت ۱۹	مربوط بپیش از دورهٔ هخامنشی یا اوایل آن عهد
یشت ۵ ، بعد از سال ۴۰۴ ق.م یشت ۱۷ یشت ۸ یشت ۱۴ یسنای ۹ - ۱۱ یسنای ۵۷ یشت ۱۵ ، بند های ۶ - ۳۷	مربوط بدورهٔ هخامشیان و احتمالا قرن چهارم ق . م .
وندیداد ، که در حدود سال ۱۴۷ ق.م جمع آوری شده ، یشت نهم ، مربوط بحدودقرن اول میلادی .	مربوط بعهد اشکانی
یشت ۱۶	مربوط بدورهٔ اشکانی یا دورهٔ جدیدتر .

۱- استرابون دراین مورد تنها قول هرودت را تکرار می کند.

۲- Justin

آیین زرتشتی و مذهب زُروانی

ایزد زُروان[1] یعنی «زمان» در بعضی از موارد اوستای موجود که نام عده‌یی از ایزدان قابل ستایش آمده است، نقل شده لیکن این موارد چندان روشن نیست.

چون کتب مذهبی پهلوی که مبیّن اصول دینی زرتشتی هستند، «زُروان» را بعنوان اولین خدا و پدر اورمزد و اهریمن نمی شناسند، بلکه تنها بعنوان یکی از ایزدان کم اهمیت تلقی مینمایند، (مگر در بعضی‌ازموارد مینوگِ خرَت ورسالهٔ علمای اسلام)، از اینروی تصور میشود که کیش زُروانی (که جز ازطریق مآخذخارجی شناخته نمیشده است) چیزی جز یک جریان زودگذر نبوده و ظاهراً چند قرنی در آیین زرتشتی نفوذ داشته وسپس ازمیان رفته ومزدیسنای واقعی، بنحوی که در کتب دینی ملاحظه می کنیم، جای‌آنرا گرفته است. با اینحال بعداز چند سال بازملاحظه میشود که عقیدهٔ زُروانی یکی از مهمترین عوامل مؤثر در تاریخ عقاید آسیای علیاست.

۱- Zurvān

یونکر [1] وشیدر [2] دربارهٔ منابع این‌مذهب بحثی مستوفی کرده‌اند لیکن راجع بروابط میان این مذهب و دین رسمی زرتشتی نتوانسته اند بنتیجه‌یی برسند.

اکنون در این بحث خود شروع بذکر مآخذ اساسی مذهب زروانی می کنیم:

گاثاها: برای‌آنکه ازقدمت‌مذهب زُروانی اطلاعی‌بدست‌آوریم نخست باید بیکی از قطعات گاثاها متوجه شویم و آن یسنای ۳۰ بند ۳ است که دربارهٔ دو گوهر اولیه که‌خدیوان‌همزادنامیده میشوند، ومعرّف خیروشر در اندیشه و گفتار و کردارند سخن‌می گوید. یونکر(ص ۱٤٤)

۱- Junker, Über iranische Quellen der Hellenististischen-Aion-Vorstellung (Vorträge der Bibliothek Warburg, 1, 1923, p. 125 sqq.)
انتقادی که شفتلوویتز Scheftelowitz بر این مقاله کرده است بنظر من چندان باموفقیت همراه نیست .

۲- Reitzenstein-Schaeder, Studien zum antiken Synkretismus, aus Iran und Griechenland (Studien der Bibliothek Warburg, 1926). Urform und Fortbildungen des manichäischen Systems, von H H. Schaeder (Vortr. d. Bibl. Warburg, IV, 1927)
چنین بنظر میرسد که عقیدهٔ مؤلف دربارهٔ تأثیر عقیدهٔ زروانی درایران در اولین ودومین مقالهٔاو باهم تفاوت یافته است ومن این اختلاف‌را بعد ازاین‌تحت عنوان شیدر شمارهٔ ۱ و شیدر شمارهٔ ۲ که بترتیب راجع بدو مقالهٔ مذکور اوست روشن خواهم کرد این موضوع را آقـای و سندونك Wesendonk هم در (Urmensch und Seele) ص ٦٥ بیعدمورد بحث قرار داده است.

معتقد است که در اندیشهٔ مربوط بخالق اولیه یعنی زُروان که پدر اَهُورَ مَزداه وانگْرَمَی نیوّ[۱] (اَکَ مَی نیوّ[۲]) بوده، درقدیمترین ازمنهٔ عهد آیین زرتشتی وجود داشته است. پس میتوان از قسمت مذکور چنین نتیجه گرفت که سپنتَ مَی‌نیوّ که احتمالاً همان «اَهُورَمزداه»است‌وانگْرَ مَی‌نیّو هردو از یک پشت و پسر یک پدرند. البته نمیتوان بصراحت گفت که این پدر همان «زُروان» بوده است ولی مسلّم است که اندیشهٔ زُروانی در همین قسمت مخفی‌است‌و از همین مورد از سخنان و مواعظ زردشت منبعث گردیده‌است.

قرن چهارم ق. م. اوذیموس‌رودیوس[۳] شاگردارسطو گفته‌است که[٤]: «درمیان مغان و همهٔ نژاد آریایی(=ایرانی)مفهوم بدیهی وجود و حقیقت واحدرا بعضی مکان و بعضی زمان (یعنی زُروان) می‌نامند که ازآن دو گوهر پدیدآمده‌اند یکی خالق خیر ودیگری خالق شرّ؛ و یا بنا برقول بعضی ازآنان پیش ازاین دو گوهر نور وظلمت پدیدار شده‌است. این‌دو(یعنی این‌دو گوهرثانوی) منشاء اختلاف وتناقض درعالم طبیعت شده‌اند که درآغاز امر اختلافی‌بایکدیگر نداشته‌اند، ودودسته موجودات عالیه ازآنهاپدید آمده ومطیع‌آندو هستند یعنی‌یکدسته ازآنهاتحت اطاعت اُرُماسدس[٥] ودستهٔ دیگر تحت فرمانروایی آری مانیوس[٦] قرار دارند»

۱ــ Angra Mainyu ۲ــ Aka Mainyu

۳ــ Eudemos Rhodios

٤ــ رجوع‌شود به کتاب مبادی‌اولیه (de primis principiis)ازدمسقیوس Damascios چاپ روئل Ruelle ج ۱ ص ۳۲۲

٥ــ Oromasdes ٦ــ Areimanios

اندیشهٔ زروانی درآیین مهر پرستی[۱]: در اینجا توضیح آقای کومون رادر کتاب«رموز میترا»[۲] نقل می کنم که گفته است: «دررأس نظام الهی ودر اساس و مبنای اشیاء در اصول آیین میترایی، که خود دنبالهٔ نظریهٔ مغان زروانی مذهب است، ملاحظه می کنیم که زمان مطلق یا بی نهایت (زروان اَکَرَنَ)[۳] قرار داشت که او را گاه کرونوس ساکولوم[٤] یا کیوان (زُحل) مینامیدند، لیکن این تسمیه ها وضعی بود زیرا درعین حال اورا وصف ناشدنی وبی نام هم تصورمی کرده اند. معمولا این وجود را بتقلید یکی از نمونه های نخستین موجودات در نزد ملل شرقی باسرشیر وجسمی که ماری دور آنرا گرفته باشد تجسم میداده اند وتعدد اشیایی که هنگام تجسم برآن میافزوده اند خود معرف این بود که صفات وسجایای او هنوز مشخص ومحدود نشده بود. مثلا دراین پیکر ها مانندخدای قاهر وحاکم علی الاطلاقی عصای فرمانروایی در دست دارد و غالباً درهر دست او کلیدی است واین بمنزلهٔ آنست که صاحب آسمان است ودرهای آسمان را او خواهد گشود. پوزهٔ نیم گشودهٔ او که فکین هول انگیزش رانشان میدهد، علامت قدرت مخربهٔ زمان است که همه چیز رامی بلعد وبدم در می کشد. بالهایش رمزی از تندگذری اوست. حیوان خزنده (ماری) که حلقه های آن ویرا درخود فشرده، اشاره ییست بحرکت دوری خورشید بر مدار خود، وعلائم منطقة البروج که برجسم اوحک شده و

۱- Mithriacisme

۲- F. Cumont, Les mystères de Mithra, 3ème éd., p. 106 sqq

۳- Zervan Akarana ٤- Kronos Saeculum

نشانهای فصول که همراه آنهاست معرّف حوادث جوی وارضی است که خود رموزی از گذشت ابدی سالها هستند ...»

قرن اول قبل از میلاد، کتیبهٔ آنتیوخوس اول کوماژنی[۱] ۶۹-۳۴ قبل ازمیلاد[۲]): دراین کتیبه پادشاه سلوکی نصاویری از «زئوس اوروماسدس»[۳] و «آپولون میثرا هلیوس هرمس»[۴] و «آرتاگنس[۵] هراکلس آرس»[۶] نقش کرده وازمیهن حاصلخیز خود «کوماژن»[۷] اسم برده وضمن اظهار اطاعت از خدایان یونانی و ایرانی خود یکی از قوانین مقدس را ذکر کرده و گفته است باید همهٔ نسلهای آدمی که زمان مطلق (زمان لانهایه) یا «زْروانَ اکَرنَ»[۸] نعاقب آنهارا بنا برتعیین وتقدیر حیات دراین سرزمین مقدر خواهد ساخت، ازآن پیروی نمایند» .

قرن سوم میلادی: درقطعات مانوبان ایران غربی، سغدی، و اویغوری زُروان بعنوان نخستین خالق دانسته شده است. مذهب زروانی درمیان مانویان مذکوربدون تردید ازآیین اصلی مانوی گرفته شده بود[۹].

۱- دیتن برگر درکتیبه های شرقی شماره ۳۸۳ (Dittenberger, Orient. Inscript.n. 383) رجوع شود به یونکر ص ۱۵۱ وشیدر شمارهٔ ص ۱۳۸ بیعد

۲- Antiochos de Commagène ۳- Zeus-Oromasdes

۴- Apollon - Mithra - Hélios - Hermès

۵- آرتاگنس مسلماً صورت یونانی اسم ورثرغنه Varaθraγna است

۶- Artagnes - Héraclès - Arès

۷- Commagène ۸- Zrvan Akarana رجوع شود به شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱۴۰ پاورقی ۱

۹- شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱۴۴

قرن چهارم میلادی : در کتاب مفقود تئودور دو سوپسوئست [۱] (حدود ۳٦۰ - ٤۱۸ میلادی) که فوتیوس [۲] منتخبی ازآنرا نقل کرده است چنین آمده بود : «تئودور در کتاب نخستین خود مذهب شنیع ایرانیان را که زارادس [۳] (زردشت) آورده است شرح میدهد ، یعنی آیین زوروآن [٤] (=زروان) که زردشت او را بعنوان فرمانروای همهٔ عالم معرفی کرده و گفته بود بعد از فدیه هایی که برای زادن هرمیسداس [٦] داد ، سرانجام هرمیسداس را با شیطان (= اهریمن) یکجا بزاد ...»

قرن پنجم میلادی : مؤلفان مسیحی ارمنی :

«ازنیک دوکوتب» [۷] دررسالهٔ «نقض مذاهب» [۸] چنین آورده است: مغان گویند ، آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت ، نه آسمانها ، نه زمین، و نه هیچیک از مخلوقانی که در آسمانها وروی زمینند، تنها موجودی بنام «زروآن» [۹] وجود داشت . این اسم را میتوان تقدیر یافر معنی کرد . در مدت هزار سال زروآن فدیه ها داد تا از او پسری بوجود گراید و اورا اورمیزت [۱۰] (اورمزد) بنامد تااو آسمانها وزمین و آنچه را که در اوست خلق کند . بعد ازهزار سال نسبت بکوششهای خود بشک افتاد واندیشه

۱- Thèodore de Mopsueste

۲- یونکر ص ۱٤٦ .

۳- Zarades ٤- Zourouan

٦- Hormisdas ۷- Eznik de Kotb

۸- رجوع شود به . مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois ج۲ ص ۳۷۵

۹- Zérouan ۱۰- Ormizt

کرد که آیا پس از این همه فدیه‌ها پسری بنام اورمزد خواهم داشت یاآنکه رنجهایم بی ثمر خواهد ماند؟ در آن حال که سر گرم این خیالات بود اورمیزت وآهرمن[1] (=اهریمن) درشکم او پیدا شدند. اورمزد از باب فدیه هایی که کرده بود بوجود آمد واهرمن بسبب تردیدی که در او حاصل شده بود. چون زروان ازاین حال آگهی یافت گفت‌ازدو پسر که‌در شکم منست، هر کدام زودتر خودرا بمن بنمایاند پادشاه جهان خواهد بود.

چون اورمزد از اندیشهٔ پدر آگهی یافت‌برادر خود اهرمن را از این حال باخبر ساخت و بدو گفت پدر ما زروان چنین اندیشیده است که هر یک از ما دو تن که زود تر از دیگری خود را بدو بنمایاند پادشاه خواهد بود. اهرمن چون این بشنید شکم زروان را بشکافت و برای معرفی نزد پدر رفت. زروان اورا بدید لیکن ندانست که او کیست و ازو پرسید: کیستی؟ اهرمن در پاسخ گفت: من پسر توام! زروان بدو گفت: پسر من بویی دلپذیر داردودرخشنده است لیکن تو مظلم و بدبویی! در آن حال که این دو با یکدیگر سخن می گفتند اورمزت (اورمزد) که در وقت مقدّر بابویی خوش و بادرخشندگی ولادت یافته بود، نزد زروان رفت و همینکه زروان‌را چشم براو افتاد دانست که او پسر ویست زیرا برای او فدیه‌ها داده بود. پس دسته‌یی از چوب[2] را

۱- Ahrmèn

۲- مراد همان دسته‌یی است که برَسمن barəsman نام دارد

که در دست داشت ودر ستایشها بکار میبرد باورمزد داد و گفت : تاکنون فدیه هایی در راه تو داده ام و ازین هنگام تو باید برای من فدیه دهی و آنگاه در حالی که دستهٔ چوب را بدو میداد ویرا تقدیس کرد . دراین هنگام اهرمن نزد زروان رفت و بدو گفت مگر تو عهد نکرده بودی که هر یک ازدو فرزندم که نخستین بار نزد من آید او را بپادشاهی بر میگزینم ؟ زروان برای آنکه از عهد خود باز نگردد باهرمن چنین گفت : ای موجود خبیث و بدکار ! نه‌هزار سال پادشاهی ترا خواهد بود و بعد از آن اورمزد را بر تو فرمانروا خواهم کرد . بعد از نه هزار سال پادشاهی اورمزد را خواهد بود و هرچه اراده کند خواهد کرد . پس اورمزد و اهرمن هر یک شروع بخلق مخلوقات خود کردند . هرچه اورمزد پدید می آورد خوب و راست بود و هرچه اهرمن میآفرید . شر وسر کشی ! »

البزه (الیشی) [1] باز مانده یی از یک منشور را که بنا بر قول او مهر نرسی وزیر یزدگرد اول‌وبهرام پنجم نوشته‌وبارمنیان‌خطاب کرده بود ، نقل نموده است . در این منشور بعضی از مشخصات اصلی آیین زرتشتی نشان داده شده و ازآن جمله است خلاصهٔ ذیل در بارهٔ مذهب زروانی : « درآن هنگام که آسمانها وزمین موجود نبود ، خدای بزرگ زروآن هزار سال فدیه داد و گفت : اگر برای من پسری بنام اورمزد نزاید آسمانها و زمین را پدید خواهد آورد . سر انجام از او دو پسر آمد یکی برای خاطر فدیه هایی که داده بود و دیگری برای آنکه با خود اندیشیده بود که : اگر اتفاقاً قلمرو خود را بآنکه نخستین

۱– Elisée (Elisê)

بار ازمن بوجود خواهد آمد بدهم ... وآنکه از این شک بوجود آمد ، نزد زروان رفت . زروان از او پرسید کیستی ؟ وی گفت من پسر تو اورمزدم . زروان پاسخ داد : پسر من درخشنده است و بویی دلپذیر دارد لیکن تو ظلمانی وبویناکی وآنگاه قلمرو خودرا برای نه هزار سال بدو بخشید . چون پسر دیگرش بزاد اورا اورمزد نامید و بدو گفت تا کنون من برای تو فدیه داده ام لیکن از این پس تو باید فدیه برای من بدهی . پس اورمزد آسمان وزمین را بیافرید و اهرمن همهٔ بدیهارا پدید آورد »[۱]

لازار دوفارب[۲] (م. ٤٨٤ میلادی) نیز همین منشوررابنوعی دیگر آورده است[۳] و بهمین سبب در نقل او سخنی از زُروان نیست ومبانی دین زرتشتی بتفصیل ذکر نشده است .

قرن پنجم میلادی یا بعد از آن که بهرحال پیش از پایان عهد ساسانی است :

مناظرهٔ «آذر هرمزد» و «اناهید» با موبدان موبدرئیس روحانیان زرتشتی چنین است[٤]:

آذر هرمزد بموبدان موبد گفت : کدام مذهبی که سودمند باشد

۱ـ رجوع شود به مجموعهٔ مورخان ارمنی تألیف Langlois ج۲ص۱۹۰

۲- Lazar de Pharbe

۳ - مجموعهٔ مورخان ارمنی ج ۲ ص ۲۸۱

٤- Th. Nöldeke, Syrische Polemik gegen die persisehe Religion Festgruss an R. V. Roth, p. 35 sqq .

درای؟ آیا باید اَشوکَر ، فْرَشوکَر، زَروکَر [۱] وزُروان‌رابخدایی‌بپرستیم یاهر مزد را که بدعا و آرزو زاده‌شد، و پدر او باهمه دعاها و قربانیها بآرزوی خود در داشتن آن فرزند نمیرسید ، مگر پس از آنکه شیطان (= اهریمن) بی خواست او بوجود آمده بود ، بی آنکه پدر او بداند چه کسی آن فرزندان را درشکم او پدید آورد، و چه کسی آنان را خلق کرده است؟ ...»

اَناهید به موبدان‌موبد گفت : « اگر هرمزد آنهارا (یعنی آتش و ستارگان‌را که‌فرزندان هرمزدند) تصور کرده‌وازخود، یعنی تنهااز وجود خود ، پدید آورده است ، از ین جهت نظیر زُروان پدر خود است که مانویان اورا مرد مؤنث میدانند ..... وبدین‌ترتیب هرمزد درمعرض شروع وخنم‌ومرگ‌قرارمیگیرد [۲] همچنانکه ما مخلوقات هستیم. اینست آنچه از وجود پدر او زُروان ومادر اوخْوَشیزَگ [۳] برمیآید ...» [٤]

۱- رجوع شود به : شیدر شمارهٔ ۲ ص ۱٤۱ ببعد معلوم نیست فْرَشوکَر Frašōqar واشوکر Ašōqar وزروکر Zarōqar چه خدایانی هستند . دواسم بحستین فْرَشو کَرَ Frašōkara وارشوکَرَ aršōkara راکه‌بامَرشوکَرَ maršōkara بعنوان نعوت و صفاتی از ورثرَغنه در یشت ۱٤ بند ۲۸ ذکر شده‌اند ، بیاد ما میآورد. لیکن بهیچروی نمیتوان اَشوکَرَ را بتبعیت از عقیدهٔ آندره‌آس مرکب از اَشَ aša دانست زیرا اَشَ خود اصلا اوهر uhr بوده وبراثرخطای‌کاتبان‌اواخر دورهٔ ساسانی بدین صورت درآمده است.

۲- یعنی باصطلاح حکماء مشاء ممکن الوجود است‌که آغاز وانجام و فنا ونیستی دارد .

۳- Xwašizag

٤- اسم خْوَشیزَگ بنحوی ازمیان‌صورتهای‌مختلف‌مذکور درآثار سریانیان

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

بااینحال «کومن[۱]» حق‌دارد[۲] قول‌مهرنرسی را بنحوی که «الیزه» نقل کرده و آن خود منقول از «ازنیک» [۳] است [٤] ، غلط تصور کند ومطلبی که بیشتر موجب تردید است‌آنکه مأخذ «ازنیک»رسالهٔ «تئودور دوموپوئست» [٥] است که از آن تنها قسمتی بوسیلهٔ فوتیوس [٦] تلخیص گردیده وسخن تئودور وهمچنین اظهارات متکلمین سریانی ثابت می کند که نظر فوق مربوط بزرتشتیان دورهٔ ساسانی است .

درآثاریکی‌ازنویسندگان‌سریانی‌بنام‌تئودور بارخونی[۷] که احتمالا در قرن هشتم واوایل قرن نهم میلادی میزیسته [۸] خبر ذیل را در بارهٔ داستان اساطیری زُروان‌میان‌زرتشتیان‌می‌یابیم[۹] :«زرتشت در ابتدا بچهار

از حاشیه‌صفحهٔ قبل

انتخاب شده‌که مورد اعتقاد «نلدکه» است . اما بحث دراینجاست‌که اگر هرمزد ازشکم زُروان پدید آمده چگونه برای او مادری نیز میتوان فرض کرد . در یکی از قطعات مانوی‌که بزبان سغدی باقی مانده (مولر ، نسخ خطی موجود ، ج ۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ... (Müller, Handschriftenreste) برای عیسی که در نزد مانویان دارای همان نقش اُهرمزد میباشد پدری بنام زُروان ومادری بنام رام رَتوخ Rām - Ratūx (اوستا . رام‌رَاتا وُهُوی Rāma - Rātā - vohvi)ذکر شده است

۱- Cumont ۲- Textes et monuments, I, p. 17-20

۳- Eznik

٤- Le «corsaire littéraire» , Schæder I, p. 239

٥- Théodore de Mopueste ٦- Photios

۷ Théodore bar Khouni

۸- رجوع شود به « کتیبه های صابئی ظروف خوآبر Inscriptions mandaïtes des coupes de khouabir ص ۱۰٦ ، تألیف پونیون (H. Pognon)

۹- ایضا ص ۱٦۲ ببعد

مبداء مثل چهار آخشیج [1] قائل بود وآن چهار عبارتن
پَرشوکَر [3] ، زَرُوکَر [4] وزَرْوان [5] و گفت که زروان
دربارهٔ تصور وجودی اورمزد و اهریمن نیز چنین گ
که هیچ چیز غیر ازظلمت وجود نداشت ، زَروان ه
داد وچون از حیث داشتن فرزند بتردید افتاد ، در ه
اورمزد را تصور میکرد وجود شیطان (= اهریمن)
چون از تصور وجودی اهریمن آگاه شد گفت : هر
من آید پادشاهی از آن او خواهدبود.اورمزد از اند
و شیطان (= اهریمن) را از آن مطلع ساخت . اهـر
از این راز شکم مادر [6] را بشکافت و بجانب رزوان
پرسید : تو کیستی ؟ گفت پسر توام ! زروان در پا
من نیستی زیرا که سیاه وزشتی . چون زروان این س
خوشبویی ودرخشندگی بزاد . زروان گفت : اینست
وشاخه‌یی‌را (= بَرسم) کـه در دست میگرفت با
کنون من برای تو فدیه میدادم و اکنون نوبت تو

۱- این تعبیر بسیار نارساست زیرا زروان یعنی « ا
آخشیج نمیتواند بود

۲- Achouqar ۳- Parchouqar
٤- Zarouqar ۵- Zarwan

٦- این همان مطلبی است که « اناهید » در آخرین
میلا نقل کرده‌ایم، بدان اشاره کرده بود. بدین معنی که اورم
پدرشان زروان پدید نیامده اند بلکه از شکم مادرشان که ز

چون وضع بدین صورت درآمد شیطان (=اهریمن) بزروان گفت: توجه کن ! مگر تو عهد نکرده بودی که هر که نخست نزد من آید پادشاهی بدو خواهم داد ؛ زروان در پاسخ او گفت : شیطان (= اهریمن) ! برو ؛ هزار سال پادشاهی بتو داده‌ام و اورمزد را برتو مسلط ساخته‌ام . بعد ازین مدت اورمزد بر همه چیز سلطنت خواهد داشت و همهٔ امور را بنا بر اندیشهٔ نیک خویش اداره خواهد کرد . شیطان (= اهریمن) برفت و هر چه خواست کرد . »

موارد مربوط به زروان **اوستای موجود** بشرح ذیل است :

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۳ . دراین مورد چنین آمده است : آنگاه اهورمزداه گفت ، ای زَرَتُوشترَ ، ثْواشَ [1] (= فضا) که آیین خاص خود (خْوَداتَ [2]) دارد ؛ زمان لانهایه (زْرْوَن اَکَرنَ) و وَیُو دارندهٔ کردار عالی را ستایش کن . . .

وندیداد فرگرد ۱۹ ، بند ۱۶ . دراین مورد زرتشت سه ایزد مذکور را ستایش می کند .

وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۱۹ : در این مورد روان آدمی که بعد از مرگ در دست دیو ودِزَرِشَ [3] گرفتار ست ، راهی را که زروان آفریده و راه نجات نست ، می یابد .

دریسنای ۷۲ بند ۱۰ (سیروزهٔ ۱ بند ۲۱ و سیروزهٔ ۲ بند ۲۱) چنین آمده است : ما روز «رامَن» دارندهٔ گله های خوب و « وَیُو» دارندهٔ کردار

۱- Θwāša ۲- Xvaδāta ۳- Daeva Vizarəša

عالی را که بسبب آن بر همهٔ آفریدگان دیگر برتری می یابد ، ستایش می کنیم و همچنین روز « ثواشَ خْوَداتَ » و«زَروَنَ اَکَرَنَ » و « زْرْوَن دَرِغوخْوَداتَ » [1] را[2].

از این موارد نمیتوان باهمیت «زروان» درکلام مزدیسنا پی برد و ممکن است که عقیدهٔ زروانی در یکی از کتب مفقودهٔ اوستای ساسانی ومثلاً «دامداد نسک» مذکور بوده ، زیرا این کتاب مأخذ نسخهٔ اصلی بند هشن قرار گرفت [3] و بعقیدهٔ شیدر در نخستین فصل بند هشن آثاری از اصول دینی زروانی ملاحظه میگردد [4] . شیدر ضمن نقل همین قسمت از بند هشن (فصل ۱ بند ۲) اضافه می کند که هنگام تحقیق چاپ بندهشن بزرگ‌رادراختیار نداشته‌است. بااین‌حال‌آن قسمت‌باوجودابهامی که دارد بسیار قابل توجه بنظر می‌آید زیرا اشارهٔ صریح به «زمان لانهایه» دارد قسمت مذکور (چاپ انکلساریا ص۲) چنین‌است:«اُهرمَزد بالِستیک پَ هَرِوسپ اَگاسیهْ و ویهبهْ زمانِ اَکنارَگ اندر روشنیه هَخمـگ (؟) بوت ؛ هان روشنیه گاس وَگیراگ‌اُهرمزد است ، کی اَسرَ روشنیه گووت ؛ هان هروسپ اَگاسیهْ وَ وهیهْ زَمانِ اَکنارَگ چیگون اُهرمَزد

---

۱ – Zrvan-darə.ō - xvadāta

۲– روز ۲۱ ازماه زرتشتیان باسم «رامن»موسوم ومنسوب بایزدانی‌است که در متن نام برده شده اند .

۳– رجوع شودبه· متون پهلوی، تألیف‌وست ج٤ ص ١٤ یادداشت‌شمارهٔ ١

٤– شیدر شمارهٔ ۲ ص ١٤٢ ببعد

وهیْه وَ دین زمان اُهرمزد بوتْ . ترجمهٔ این‌قسمت‌بپارسی چنین‌است: اورمزد در روشنایی بود... در نهایت اعتلا براثرمعرفت کامله ونیکی زمان بی نهایت ؛ این نور مکان ومحل استقرار اور مزد است وآنرا نور بی‌پایان می نامند . ابن معرفت کامله ونیکی زمان‌بی‌نهایت مانند نیکی اورمزد ودین زمان اورمزد بود .

بطور کلی اندیشه های آیین زروانی در ادبیات دینی پهلوی که بعد از دورهٔ ساسانی بوجود آمده، محل و مورد معینی ندارد بجز کتاب مینوگ‌خرد که مسلماً در اواخر عهدساسانی تألیف شد ونسخه‌یی که از آن داریم تحریر بسیار جدید تری از آنست ، وکتاب‌دیگری‌موسوم به «علماء اسلام» که تنها متن‌فارسی آن دردست‌است ومتن‌پهلوی آن مفقود شده . مؤلف غیر معلوم سینوگ‌خرد میگوید : «همهٔ کارهای جهان‌بقضا و زمان و مشیت عالیهٔ زروان که وجودش قائم بذات و فرمانروایيش طولانی است [۱] ، باز بسته است »

درکتاب علمای اسلام هم گفته شده است که در آیین زرتشتی چنین آمده بودکه همه چیز غیراز زمان مخلوق،وخالق آنها زمان است.

تصور میکنم از آنچه گذشت بتوان این نتیجه را بدست آورد که آیین زروانی در تاریخ مزدیسنا بمنزلهٔ امر گذرنده وغیر ثابتی نبود

۱ - یعنی «زروَن اَکَرَنَ» و « زروَن دَرغو خْوَداتَ» . غالب دانشمندان معتقدند که درین مورد وموارد دیگربدو زروان اشاره میشود . لیکن این موضوع مورد تردید ومبهم است . رجوع شود به G.V. Selle در :

Götting. gelehrt. Anzeiger, 1927, p.438. -۲

بلکه یکی از مبانی اولیهٔ آیین زرتشتی‌را بوجود میاورد. درنظر زرتشت منش نیک (سپنت منیو) و منش بد(انگرمنیو) توأمان بودند و هردو بوسیلهٔ یک خداوند که از نام او اطلاع نداریم بوجود آمدند. این خداوندی که نام او بر ما معلوم نیست همانست که زمان مطلق (بی‌نهایت) ومکان مطلق (بی نهایت) مظاهر آن هستند. بعدها در عصر هخامنشیان در بارهٔ حقیقت وجود این خداوند اندیشه های مختلفی بوجود آمد چنانکه بعضی او را همان مکان مطلق (ثواش) وبعضی اورا زمان مطلق (زَروان یازُروان) دانستندو این اندیشهٔ اخیر است که بعدها توسعه وتکامل یافت. چنین بنظر میرسد که اعتقاد بزروان درعهد تسلط اشکانیان تاحدی ضعیف شده یا تقریباً از میان رفته بود . بنا برعقیدهٔ آندرآس ، زروان هیچگاه در کتب مانوی که بلهجهٔ شمالی نوشته شده است بمعنی خدای قاهرورب‌الارباب استعمال نشده‌است واین لهجهٔ شمالی(پهلوی شمالی) هم همان زبان‌رسمی است که دردورهٔ اشکانیان مورد استعمال بود .

علت اساسی آنکه زروان در ادبیات اوستایی دورهٔ ساسانی دارای اهمیت ناچیزی‌است ، همین اصل است زیرا تحریر اوستای ساسانی مبتنی بوده است برتحریر اوستای دورهٔ اشکانی. کتیبهٔ «آنتیوخوس دو کوماژن» مسلم میدارد که آیین زروانی در اولین قرن قبل از میلاد در قسمتهایی از ایران رواج داشته‌است ولی معلوم نیست در میان علمای دینی زرتشتی که درعصر اشکانی بسر میبردند تاچه حد مورد قبول بوده است. شاید در اوستای دورهٔ ساسانی موارد یامتون کاملی (مثلا دردامداد نسک) وجود داشت که برای زروان همان اهمیت قدیم را که آیین زروانی

قایل بود ودرین دوره از سر گرفته شده بود ، اثبات‌می کرد .

بهر حال مذهب‌زروانی‌درآخرین ازمنهٔ عهد ساسانی، و یاباحتمال اقرب‌بیقین بعدازسقوط‌شاهنشاهی‌ساسانی[1]، عمداًو حتی بتهمت‌الحادوتکفیر مطرودمتکلمین زرتشتی قرار گرفته وعقیدهٔ دیگری مبنی براینکه‌اورمزد پیش‌از همهٔ مخلوقات وجودداشته، وبعبارت دیگروجوداو منوط بخوداو بوده است [2] ، رسمیت یافت . بنا براین عقیده چنین تصور شد که اورمزد درپایان سومین هزارهٔ خلقت، زروان یعنی زمان‌را بیافرید [3]. ازین پس سعی شد تمام آثار عقیدهٔ پیشین از کتب دینی زدوده شود و شاید همین تغییر اساسی در نظریهٔ متکلمین‌زرتشتی ، یکی از علل آن شده باشد که تقریباً سه چهارم ازاوستای دورهٔ ساسانی ازمیان برود زیرا ظاهراً قسمت عظیمی از نسکهای اوستا که اکنون در دست نیست ، بنا برآنچه از اختصارات‌دینکرت‌برمیآید ،بدست‌محرّران وتنظیم‌دهندگان اوستای‌دورهٔ ساسانی‌نوشته ویا گردآوری‌شده ومحتوی‌اشاراتی دربارهٔآیین‌زروانی‌بود .

بیان علت این تغییر و انقلاب در مبانی عقاید متکلمین چندان دشوار نیست . نخستین علت بزرگ‌آنست که اساطیر ابتدایی زروانی ، بنحوی که‌مؤلفان مسیحی‌بدان اشاره کرده اند ، طوری‌بود که میتوانست

۱ – بنا برعقیدهٔ میر پرستش زروان در دورهٔ سلطنت خسرو اول(۵۳۱– ۵۷۹) مطرود شده است لیکن وی مأخذ این اشاره را نشان نداده است . رجوع شود به :

Ursprung und Anfänge des Christentums, II, p. 84

۲– شکندگمانیك ویژار فصل ۱ بند ۳

۳– رجوع شود به منتخبات زاد سپرم(ویژیدگیهای زات سپرم) فصل ۱ بند ۲۲ ببعد ، وست در متون پهلوی ج ۱ ص ۱۵۹ ببعد

وسیلهٔ خوبی در دست دشمنان خطرناک‌تری گردد که بااعتقادبآیین غالب یعنی اسلام قدم بمیدان مبارزه گذاشته بودند. دلیل بزرگتر دیگر آن بود که زروان تنها بمعنی زمان مطلق نبود، بلکه مفهوم «قدر» و سرنوشت نیز داشت و نظریهٔ فلسفی زروان موجب ظهورعقیدهٔ جبری شدیدی شده‌بود که برای آیین زرتشتی که در راه بقاء خود مبارزه می کرد، سخت خطرناک شمرده‌می‌شد. شاهد قول‌ما مورد ذیل ازمینوگ خرت(فصل۲۳ بند ٤-۷) است که بشدّت اثر اعتقاد بجبر درآن آشکار است: «حتی‌بانیرو وقدرت هوش وعلم هم امکان حذر ازقضا وقدر نیست زیرا چون قضای خیر وشّر فرا رسد، خردمند درکارخود ناتوان میگرددوآنکه‌اندیشه‌بی ناتوان‌داشته باشد درکار خودتوانا می شود. قضا مرد ناتوان را توانا وتوانارا ناتوان می کند، غافل‌را کوشا وکوشارا غافل میسازد.» و این اعتقاد شدید بجبرگاه موجب‌ضعف ایمان بود چنانکه از عبارت ذیل از شکند گمانیگ ویزار مستفادمی گردد (فصل ٦بند ۱ - ۸) : «یکی‌دیگر از گمراهیهای آنان که‌میگویند‌خدایی‌نیست ،وایشانرادهری‌مینامند، یعنی آن‌قوم که پای بند دین نیستند و تن‌بکارهای خیر درنمیدهند، و سخنان بسیار وبی‌نهایت دربن باره میگویند، دراینست که می‌پندارند مبنای‌این جهان با همهٔ تغییراتی که‌درآن راه می‌یابد ونظامی که در همهٔ‌اجزاء آن، ومغایرتها وآمیزشهای آن‌اجزاء موجودست،زمان‌مطلق یعنی زمان‌لانهایه میباشد؛ ومدعیند که پاداشی‌برای اعمال نیک و بادافراهی برای گناهان وجود ندارد، نه بهشتی‌است‌ونه دوزخی ونه هیچ چیز دیگر که آدمی‌را بکردار نیک یا بدکاری سوق‌دهد، و نیز می‌بندارند که همهٔ موجودات

را جنبهٔ مادی است و هیچ معنی(= مینوگ) در کار نیست. »

مشخصات اصلی توصیفی که شهرستانی (م. ۵۴۸ هجری) در بارهٔ زروانیه آورده‌است، باآنچه‌مؤلفان ارمنی وسریانی‌معاصر باعهدساسانی ذکر کرده اند، سازگاراست، مگر در یک مورد بسیارمهم که‌شیدر [۱] بدان اشاره کرده است. بدین معنی که بنابر نظرشهرستانی‌زروانیه عقیده داشتند که نور ابداع اشخاص کرد ازنور، همه روحانی ونورانی‌وربانی، لیکن شخص اعظم ازمیان آن اشخاص زروان است. وچنانکه ملاحظه میشود بنا بر قول شهرستانی زروان اولین منشاء وجود عالم نیست. نمیدانیم مأخذ قول شهرستانی که شیدر آنرا فاقد ارزش تاریخی میداند، چیست؟ لیکن بعقیدهٔ من، حق داریم که آنرا نموداری از تکامل عقیدهٔ زروانی در دورهٔ بعد از ساسانی بشمارآوریم. درین دوره زروانیه دیگر نمایندهٔ آیین رسمی زرتشتی تصور نمیشدند بلکه بعنوان فرقه‌یی از فرق بشمار میآمدند، و شاید تحت تأثیر جریان آیین زرتشتی بعد از ساسانیان باشد که زروان‌درعین آنکه پدردوتوأم یعنی اورمزدواهریمن شمرده میشد، خود در شمار یکی از مخلوقات نور درآمد. پیدایش این فکر مقدمهٔ فنای طریقهٔ زروانی بوده است.

ترجمهٔ این‌رساله‌در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۲۹
(۱۹۵۰ میلادی) درفلورانس(ایتالیا) پایان‌یافت
ذبیح الله صفا

۱ــ شیدر، شمارهٔ ۱، ص ۲۳۸

انتشارات دانشگاه تهران

۱ - وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ - A Strain Theory of Matter	» » محمود حسابی
۳ - آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ » برزو سپهری
٤ - کالبدشناسی هنری	تألیف » نعمت‌الله کیهانی
٥ - تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ - بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها	» » سرهنگ شمس
۸ - حماسه سرائی در ایران	» » ذبیح‌الله صفا
۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	» » محمد معین
۱۰- نقشه برداری جلد دوم	» مهندس حسن شمسی
۱۱- گیاه شناسی	» حسین گل گلاب
۱۲- اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤- روش تجزیه	» » علی اکبر پریمن
۱٥- تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان	فراهم آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦- حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷- فقه و تجارت	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ - راهنمای دانشگاه	—
۱۹ - مقررات دانشگاه	—
۲۰- درختان جنگلی ایران	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱- راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲- راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳- Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤- موسیقی دورهٔ ساسانی	» مهدی برکشلی
۲٥- حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦- زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷- هندسه تحلیلی	» » علینقی وحدتی
۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹- اصول گداز و استخراج فلزات » دوم	» » »
۳۰- اصول گداز و استخراج فلزات » سوم	» » »

۶۶-	مکانیک فیزیک	تألیف دکتر کمال جناب
۶۷-	کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۶۸-	درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹-	درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰-	گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱-	شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲-	اقتصاد جلد اول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۲-	دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴-	راهنمای دانشگاه	—
۷۵-	اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶-	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷-	زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸-	تئوری سنتتیك گازها	» دکتر روشن
۷۹-	کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰-	قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱-	جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲-	استقلال آمریکا	» دکتر مجیر شیبانی
۸۳-	کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴-	ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵-	دینامیك گازها	» دکتر غفاری
۸۶-	آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
۸۷-	ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸-	از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹-	حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰-	میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۹۱-	میزراه جلد اول	» » حسین گلاژ
۹۲-	» » دوم	» » » »
۹۳-	کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴-	ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵-	کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم- دکتر حکیم- دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس
۹۶-	» » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷-	بیماریهای گوش و حلق و بینی جلداول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸-	هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹-	جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰-	تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی

۳۱-	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورمز
۳۲-	جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
۳۳-	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
۳۴-	فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
۳۵-	جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
۳۶-	گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
۳۷-	تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
۳۸-	تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
۳۹-	واژه نامه طبری	» » صادق کیا
٤۰-	تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
٤۱-	تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
٤۲-	جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
٤۳-	Les Connexions Normales	» » هشترودی
٤٤-	کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك‌نفس - دکتر نائینی
٤۵-	روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
٤٦-	اصول شیمی پزشکی	» » آ. وارتانی
٤۷-	ترجمه وشرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٤۸-	اکوستیك «صوت» (۱) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
٤۹-	انگل شناسی	» » ناصر انصاری
۵۰-	نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
۵۱-	هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
۵۲-	درس‌اللغة والادب (۱)	» دکتر محمدی
۵۳-	جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
۵٤-	پزشکی عملی	» » نجم آبادی
۵۵-	روش تهیه موادآلی	» » صفوی گلپایگانی
۵٦-	مامائی	» » آهی
۵۷-	فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
۵۸-	فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
۵۹-	شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
٦۰-	شیمی‌عمومی	» مهندس سعیدی
٦۱-	امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
٦۲-	اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
٦۳-	مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
٦٤-	کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
٦۵-	آسیب شناسی	» دکتر آرمین

عنوان	نگارنده
۱۱– مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱– روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)	» علی‌اکبر سیاسی
۱– ترمودینامیک (۱)	» مهندس بازرگان
۱– بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱– زمین شناسی	» » یدالله سحابی
۱– مکانیک عمومی	» » مجتبی ریاضی
۱– فیزیولوژی جلد اول	» » کاتوزیان
۱– کالبدشناسی و فیزیولوژی	» » نصرالله نیک نفس
۱– تاریخ تمدن ساسانی جلد اول	» سعید نفیسی
۱٤– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول سلسله اعصاب محیطی	» دکتر امیراعلم – دکتر حکیم دکتر کیهانی – دکتر نجم‌آبادی – دکتر نیک نفس
۱– کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	» » » »
۱٤– کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه	» » » »
۱۵– هندسه عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵– اندام‌شناسی گیاهان	» » پارسا
۱۵– چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵– بهداشت شهری	» » اعتمادیان
۱۵– انشاء انگلیسی	» بازرگادی
۱۵– شیمی آلی (ارگانیک) (۲)	» دکتر شیخ
۱۵– اسیب شناسی (گانگلیون استلر)	» » آرمین
۱۵– تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی	» » ذبیح‌الله صفا
۱۵– تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵– حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶– نشانه‌شناسی (علم العلامات) جلد اول	» دکتر محمدحسین میمندی‌نژاد
۱۶– نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	» » صادق صبا
۱۶– آسیب‌شناسی عملی	» » حسین رحمتیان
۱۶– احتمالات و آمار	» » مهدوی اردبیلی
۱۶– الکتریسته صنعتی	» » محمد مظفری زنگنه
۱۶– آئین دادرسی کیفری	» » محمدعلی هدایتی
۱۶۶– اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)	» » علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷– فیزیک (تابش)	» » روشن
۱۶۸– فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)	» علینقی منزوی
۱۶۹– » » » » » (جلد سوم–قسمت اول)	» محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰– رساله بود و نمود	» محمود شهابی
۱۷۱– زندگانی شاه عباس اول	» نصرالله فلسفی
۱۷۲– تاریخ بیهقی (جلد سوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳– فهرست نشریات ابوعلی سینا بزبان فرانسه	» » »

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی ـ استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰٤- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰٦- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته و موارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی درگیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله ـ وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشهٔ
۱۱٤- امراض حلق و بینی و حنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱٦- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیک پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیک «صوت» (۲) مشخصات صوت - اوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۱- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۲- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲٤- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیک	» » بازرگان
۱۲٦- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم و دکتر گنج‌بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳٤- تک یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳٦- عضله و زیبائی پلاستیک	» » کیهانی
۱۳۷- طیف‌جذبی و اشعه ایکس	» » فاضل زندی

۲- شیمی بیولوژی — تألیف دکتر ماوی

۲۰- میکرب‌شناسی (جلد دوم) — « آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی

۲۱- حشرات زیان‌آور ایران — « مهندس عباس دواچی

۲۱- هواشناسی — « دکتر محمد مجمی

۲- حقوق مدنی — « « سیدحسن امامی

۲۱- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی — نگارش آقای فروزانفر

۲۱۵- مکانیک استدلالی — « پرفسور فاطمی

۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم) — « مهندس بازرگان

۲۱۸- گروه بندی وانتقال خون — « دکتر یحیی پویا

۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلداول) — « « روشن

۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم) — « « میرسپاسی

۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول) — « « میمندی‌نژاد

۲۲۱- حالات‌عصبانی یا نوروز — ترجمه « چهرازی

۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش) — تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس

۲۲۳- علم‌الاجتماع — تألیف دکتر مهدوی

۲۲۴- الهیات — « فاضل تونی

۲۲۵- هیدرولیک‌عمومی — « مهندس ریاضی

۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول) — تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی

۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی » — « « آرمین

۲۲۸- اصول الصرف — « علی‌اکبر شهابی

۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران — تألیف دکترعلی کنی

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم) — نگارش دکتر روشن

۲۳۱- راهنمای دانشگاه — —

۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی — —

۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت سل) — نگارش دکتر فضل‌الله صدیق

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران — « دکتر تقی بهرامی

۲۳۵- ترجمه النهایه با تصحیح ومقدمه (۱) — « آقای سیدمحمد سبزواری

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲) — « دکتر مهدوی اردبیلی

۲۳۷- اصول تشریح چوب — « مهندس رضا حجازی

۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول) — « دکتر رحمتیان دکتر شمسا

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی — « « بهمنش

۲۴۰- شیمی تجزیه — « « شیروانی

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا — « « ضیاءالدین اسمعیل بیگی

۲۴۲- پانزده گفتار — « آقای مجتبی مینوی

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم) — « دکتر یحیی پویا

۱۷۴ـ تاریخ مصر (جلد اول)	تألیف احمد بهمنش
۱۷۵ـ آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولو آندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶ـ نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیك	« مرحوم زیرك‌زاده
۱۷۷ـ فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸ـ خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹ـ تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰ـ سیر فرهنك در ایران و مغرب‌زمین	« دکتر صدیق‌اعلم
۱۸۱ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم ـ قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲ـ اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳ـ رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴ـ پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵ـ چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶ـ آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷ـ یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸ـ استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹ـ جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰ـ بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱ـ بتن فولادی (جلد اول)	« مهندس خلیلی
۱۹۲ـ حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳ـ ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴ـ تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵ـ تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱۹۶ـ درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷ـ شیمی و فیزیك (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸ـ فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹ـ داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰ـ علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱ـ استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲ـ پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳ـ علم‌النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴ـ قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵ـ تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶ـ فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷ـ مخارج‌الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸ـ عیون الحکمه	از ابن‌سینا ـ چاپ عکسی

۲۷۷ـ مدخل منطق صورت — نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸ـ ویروسها — « « فرج‌الله شفا
۲۷۹ـ تالفیت‌ها (آلکها) — « « عزت‌الله خبیری
۲۸۰ـ گیاه‌شناسی سیستماتیك — « « محمد درویش
۲۸۱ـ تیره‌شناسی (جلد دوم) — « « پارسا
۲۸۲ـ احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی — « مدرس رضوی
۲۸۳ـ احادیث مثنوی — « آقای فروزانفر
۲۸۴ـ قواعد النحو — « قاسم تویسرکانی
۲۸۵ـ آزمایشهای فیزیك — « دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶ـ پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی — « « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷ـ بیماریهای خون (جلد سوم) — « « یحیی پویا
۲۸۸ـ جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول — « « احمد شفائی
۲۸۹ـ مکانیك فیزیك (اندازه‌گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه سبی) (چاپ دوم) — تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰ـ بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) — « « محمدتقی قوامیان
۲۹۱ـ اکوستیك (صوت) چاپ دوم — « « ضیاءالدین اسماعیل‌بیگی
۲۹۲ـ چهار مقاله — بتصحیح « محمد معین
۲۹۳ـ داریوش یکم (پادشاه پارسها) — نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴ـ کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن ـ سلسلهٔ اعصاب مرکزی — « « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵ـ درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم — « « محمد محمدی
۲۹۶ـ سه گفتار خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷ـ Sur les espaces de Riemann — نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸ـ فصول خواجه طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم — نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰ـ الرسالة المعینیة — « « «
۳۰۱ـ آغاز و انجام — « ایرج افشار
۳۰۲ـ رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی — بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳ـ فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم — « « «
۳۰۴ـ حل مشکلات معینه خواجه نصیر — « « «
۳۰۵ـ مقدمه قدیم اخلاق ناصری — « جلال‌الدین همائی
۳۰۶ـ بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه) — نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷ـ رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب — « مدرس رضوی
۳۰۸ـ مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین — « « «
۳۰۹ـ سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی — « محمد مدرسی (زنجانی)

عنوان	نگارنده
۲۴۴- اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶- بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷- هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸- فیزیولژی گل و رده بندی تک لپه‌ایها	« « زاهدی
۲۴۹- تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱- حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل - پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیر کیا
۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش ور
۲۶۴- انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶- دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸- شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « یارشاطر
۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصر قلی رادسر
۲۷۰- منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱- حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آباد
۲۷۲- سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس
۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگان
۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی نژاد

۳٤۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳٤۲ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳٤۳ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی
۳٤٤ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳٤۵ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳٤٦ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳٤۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳٤۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳٤۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور
۳۵٤ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیرجلال الدین غفاری
۳۵٦ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳٦۰ - تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳٦۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳٦۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳٦۳ - بی حسی های ناحیه‌ای دردندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳٦٤ - چشم و بیماریهای آن	» » ماستان
۳٦۵ - هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳٦٦ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳٦۷ - پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳٦۸ - اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳٦۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	-
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷٤ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر آلاثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر

۳۱۰ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف)	» دکتر روشن
کتاب هفتم	
۳۱۱ ـ رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی	بکوشش اکبر داناسرشت
۳۱۲ ـ آلرژی بیماریهای ناشی از آن	تألیف دکتر هادوی
۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ	—
۳۱٤ ـ احوال و آثار محمد بن جریری طبری	تألیف آقای علی‌اکبر شهابی
۳۱۵ ـ مکانیك سینماتیك	» دکتر احمد وزیری
۳۱٦ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول)	» دکتر مهدی جلالی
۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم)	» « تقی بهرامی
۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)	» « ابوالحسن شیخ
۳۱۹ ـ جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)	» » عزیزی
۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام)	» » میمندی‌نژاد
۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال	تألیف دکتر افضلی‌پور
۳۲۲ ـ رده‌بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان	» » زاهدی
۳۲۳ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال	» » جزایری
۳۲٤ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن (توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح)	» » منوچهر حکیم و » سیدحسین گنج‌بخش
۳۲۵ ـ ایمنی‌شناسی (جلد اول)	» » مردامادی
۳۲٦ ـ حکمت الهی عام وخاص (تجدید چاپ)	» آقای مهدی الهی قمشه‌ای
۳۲۷ ـ اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱)	» دکتر محمدعلی مولوی
۳۲۸ ـ اصول استخراج معادن	» مهندس محمودی
۳۲۹ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی ومالی	جمع‌آوری دکتر کی‌نیا
۳۳۰ ـ شلیمر	دانشکده پزشکی
۳۳۱ ـ تجزیه ادرار	مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی
۳۳۲ ـ جراحی فك وصورت	تألیف دکتر حسین مهدوی
۳۳۳ ـ فلسفه آموزش وپرورش	» » امیرهوشمند
۳۳٤ ـ اکوستیك (۲) صوت	» » اسماعیل بیگی
۳۳۵ ـ الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)	» مهندس زنگنه
۳۳٦ ـ سالنامه دانشگاه	—
۳۳۷ ـ فیزیك جلد هشتم ـ کارهای آزمایشگاه ومسائل ترمودینامیك	» دکتر روشن
۳۳۸ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم)	» دکتر فیاض
۳۳۹ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم)	» » وحدتی
۳٤۰ ـ آداب اللغة العربیة وتاریخها (۱)	» » محمد محمدی

عنوان	مؤلف
۳۷۶ ـ تاریخ دیپلوماسی عمومی	تألیف دکتر محسن عزیزی
Textes Français - ۳۷۷	» بانو نفیسی
۳۷۸ ـ شیمی فیزیك (جلد دوم)	» دکتر علی اکبر توسلی
۳۷۹ ـ زیباشناسی	» آقای علینقی وزیری
۳۸۰ ـ بیماریهای مشترك انسان ودام	» دکتر میمندی نژاد
۳۸۱ ـ فرزان تن وروان	» » بصیر
۳۸۲ ـ بهبود نسل بشر	» » محمد علی مولوی
۳۸۳ ـ یادداشتهای قزوینی (۳)	ایرج افشار
۳۸۴ ـ گویش آشتیان	تألیف دکتر صادق کیا
۳۸۵ ـ کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه وقلب وریه)	» » نعمت‌الله کیهانی
۳۸۶ ـ ایران بعد از اسلام	» عباس خلیلی
۳۸۷ ـ تاریخ مصر قدیم (جلداول چاپ دوم)	» دکتر احمد بهمنش
۳۸۸ ـ آرگاو نیاتها (۱) سرخس‌ها	» » خبیری
۳۸۹ ـ شیمی صنعتی (جلد اول)	» » رادفر
۳۹۰ ـ فیزیك عمومی الکتریسیته (جلد اول)	» » روشن
۳۹۱ ـ مبادی علم هوا شناسی	» » احمد سعادت
۳۹۲ ـ منطق و روش شناسی	» » علی اکبر سیاسی
۳۹۳ ـ الکترونیك (جلد اول)	» » رحیمی قاجار
۳۹۴ ـ فرهنگ غفاری (جلد دوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری
۳۹۵ ـ حکمت الهی عام وخاص (جلد دوم)	» محیی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای
۳۹۶ ـ گنج جواهر دانش (٤)	» حسن آل طه
۳۹۷ ـ فن کالبد گشائی و آسیب شناسی	» دکتر محمدکار
۳۹۸ ـ فرهنگ غفاری (جلد سوم)	» مهندس جلال‌الدین غفاری